

سوره الاحقاف

هادی امت

رهبرانی در سیره‌شناسی، اندیشه‌شناسی و شخصیت‌شناسی حضرت امام هادی علیه السلام





هادی امت

(رهیافتی در سیره‌شناسی، اندیشه‌شناسی و شخصیت‌شناسی حضرت امام هادی علیه السلام)

بسته مناسبتی ویژه امام علی التقی علیه السلام

تهیه کننده و ناشر: اداره کل پژوهش‌های اسلامی رسانه

تنظیم و تدوین: دفتر پژوهش‌های کاربردی - گروه انقلاب اسلامی، تاریخ و مناسبت‌ها
کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز پژوهش و سنجش افکار است.

قم: بلوار امین، اداره کل پژوهش‌های اسلامی؛ تلفن: ۳۲۹۱۵۵۱۱ - ۰۲۵ دورنگار: ۳۲۹۱۵۵۱۰

نشانی پایگاه: WWW. IRC. IR

خراسان: مشهد، خیابان امام خمینی رحمته الله علیه، جنب باغ ملی، ساختمان صبا، طبقه سوم؛ تلفن: ۳۲۲۱۵۱۰۸ - ۰۵۱

نمابر: ۳۲۲۱۵۱۰۶

فهرست مطالب

بخش اول: شخصیت‌شناسی.....	۵
فصل اول: طلوع هدایت.....	۷
فصل دوم: زندگانی نور هدایت.....	۹
فصل سوم: امامت.....	۱۳
فصل چهارم: ازدواج و فرزندان.....	۱۷
فصل پنجم: یاران امام هادی <small>علیه السلام</small>	۲۱
فصل ششم: گزیده‌ای از کرامت‌های امام هادی <small>علیه السلام</small>	۴۰
فصل هفتم: فعالیت‌ها و مبارزات امام هادی <small>علیه السلام</small> در سامرا.....	۴۳
فصل هشتم: اوضاع سیاسی حاکم بر دوران امام هادی <small>علیه السلام</small> و مبارزات سیاسی....	۷۶
فصل نهم: امام هادی <small>علیه السلام</small> از تبعید تا شهادت.....	۱۰۰
بخش دوم: سیره‌شناسی.....	۱۱۵
ویژگی‌های اخلاقی.....	۱۱۶
۱. عبادت.....	۱۱۷
۲. ساده‌زیستی.....	۱۱۷
۳. دانش.....	۱۱۸
۴. آگاهی از اسرار.....	۱۱۹

۵. سخنوری ۱۲۱
۶. مهربانی ۱۲۲
۷. احترام به اهل دانش ۱۲۳
۸. بخشش ۱۲۳
۹. سخت کوشی ۱۲۵
۱۰. بردباری ۱۲۵
۱۱. شکوه و هیبت ۱۲۶
۱۲. بر بال موعظه ۱۲۷

بخش سوم: اندیشه‌شناسی ۱۳۰

الف) زیارت جامعه ۱۳۲

۱. نگرشی موضوعی بر زیارت جامعه کبیره ۱۳۲
- ۲) بررسی سند زیارت جامعه کبیره ۱۳۳
۳. نگاه کلی به درون‌مایه زیارت جامعه کبیره ۱۳۴
۴. معرفی امام و مقام امامت در زیارت جامعه کبیره ۱۳۶
۵. اوصاف و کمالات موهبتی امام در جامعه کبیره ۱۳۷
۶. شئونات ائمه علیهم‌السلام ۱۳۸

ب) علم، ادب و فکر و اندیشه در کلام امام هادی علیه‌السلام ۱۳۹

یک - آثار اخلاق خوب ۱۳۹

دو- آثار اخلاق سوء ۱۴۱

فصل اول: ولادت ۱۴۶

فصل دوم: شهادت ۱۴۹

فصل سوم: حکایات ۱۵۳

منبع‌شناسی ۱۷۴

بخش اول:

شخصیت‌شناسی



فصل اول: طلوع هدایت

تبریک

امام علی النقی علیه السلام پیشوای دهم شیعیان و دوازدهمین نور از انوار عصمت و طهارت، در نیمه ذی حجه سال ۲۱۲ هـ.ق، در محلی در حوالی مدینه، چشم به جهان گشود و با نور وجودش جهان را غرق در سرور کرد و لطف خدا از دریچه پر فیض وجودش جاری شد. آسمان و زمین مدینه از ندای تبریک و تهنیت فرشتگان مقرب الهی پر شد و قلب آسمانیان به دمیدن خورشیدی دیگر در آسمان ولایت، شادمان گشت. خجسته باد میلاد فرخنده و پر نورش.

حضرت امام علی النقی علیه السلام در یک نگاه

اسم: علی

لقب‌ها: نقی، تقی، طیب، امین، هادی، ناصح، فتاح، مرتضی.

کنیه: ابوالحسن ثالث

نام پدر: امام جواد علیه السلام

نام مادر: سمانه مغربیه

زمان تولد: ۱۵ ذیحجه سال ۲۱۲ هـ.ق (یا دوم رجب)

محل تولد: مدینه طیبه

مدت عمر: ۴۲ سال

مدت امامت: ۳۳ سال

شهادت: سوم رجب سال ۲۵۴ هجری

قاتل: معتز

محل دفن: سامراً

فرزندان پسر: امام حسن علیه السلام، سید حسین، سید محمد، جعفر

فرزندان دختر: علییه

روز زیارتی: چهارشنبه

طاغوت‌های معاصر:

۱. معتصم (۲۱۷ - ۲۲۷ هـ.ق)

۲. واثق (۲۲۷ - ۲۳۲ هـ.ق)

۳. متوکل (۲۳۲ - ۲۴۸ هـ.ق)

۴. منتصر (شش ماه)

۵. مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲ هـ.ق)

۶. معتز (۲۵۲ - ۲۵۵ هـ.ق)

فصل دوم: زندگانه نورهدایت

مراسم نام‌گذاری

از سنت‌های زیبای اسلامی هنگام تولد کودک، گزینش نامی نیکو، عقیقه کردن برای او، تراشیدن موی سر نوزاد و صدقه دادن هم‌وزن آن با طلا یا نقره، دعا و خواستن خیر و برکت و سعادت برای اوست. امام جواد علیه السلام نیز چنین کرد: نام فرزند خود را به نشانه علاقه‌مندی به جد بزرگوارش و به پاس احترام به جایگاه او، علی نهاد. او چهارمین فرد از پیشوایان عصمت و طهارت بود که به این نام آراسته گردید. آنان به پاس علاقه و احترام به این نام و برای مبارزه با دشمنان دین‌ستیز، نام فرزندان پسر خود را علی و دختران خود را فاطمه علیها السلام می‌نامیدند و خود نیز بر این موضوع اذعان می‌داشتند که «اگر خدا به آنان هزار فرزند دهد، نام همه آنها را علی خواهند گذاشت»^۱.

مادری بزرگوار

سمانه مغریبه، مادر امام دهم علیه السلام، بانویی بزرگوار و باتقوا بود که شایستگی همسری جوادالائمه علیه السلام را یافت. او در زهد و تقوا و دینداری، در میان زنان زمانه خود، همتایی نداشت. از پاکی و تقوای آن بانوی بزرگ، راویان تاریخ بسیار گفته‌اند. در سعادت‌مندی او همین بس که او شایستگی یافت مادر امام هادی علیه السلام گردد. در بیان بلندای مقامش همین بس که فرزند گرامی‌اش امام‌هادی علیه السلام

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲. دلیل نام‌گذاری علی در اهل بیت علیهم السلام.

می‌فرماید: مادرم، دارای جایگاه من و اهل بهشت است. او چنان است که شیطان از او می‌گریزد و فریب حيله‌گران دنیاپرست در او کارگر نیست. خدا پاسدار و نگهبان اوست و او در شمار مادران راستگو و درست‌کردار است.^۱

کنیه‌ها و لقب‌ها

برای دهمین پیشوای شیعیان، حضرت امام علی‌النقی علیه السلام القاب فراوانی نقل شده است که می‌تواند نمایانگر گوشه‌ای از شخصیت آن حضرت باشد. با دقت در معانی این القاب و وجه تسمیه آنها، این موضوع بهتر مشخص می‌شود.

برخی القاب ایشان از این قرار است: «ناصح»، «مرتضی»، «فقیه»، «عالم»، «امین»، «طیب»، «رشید»، «شهید»، «وفی»، «موضح»، و «خالص»؛ این القاب تنها می‌تواند نمودار گوشه‌ای از شخصیت آن حضرت در آن روزگار باشد.

همچنین آراسته بر لقب‌های: نجیب، هادی، نقی، موثق، مؤتمن، متوکل، عسکری^۲ و نظامی: (به سبب اقامت امام در محیط نظامی تبعید) بودند. همچنین لقب‌های برازنده دیگری نیز در برخی اسناد برای ایشان ذکر شده است که هریک به‌گونه‌ای، گویای جایگاه رفیع شخصیت ایشان است.

از القاب دیگر آن حضرت، «متوکل» بوده است که به‌دلیل شباهت با نام خلیفه جنایتکار عباسی، مغضوب آن حضرت بود و خواست که ایشان را به آن لقب نخوانند.

کنیه ایشان، «ابوالحسن^۳» بود.

تفسیر و توضیح هر یک از این القاب، می‌تواند محوری برای تحقیق در فضایل بیکران امام هادی علیه السلام باشد.

خاستگاه تربیتی

امام هادی علیه السلام در محیط علم، ادب، اخلاق و پرهیزکاری پرورش یافت؛ در خانه و دامان پیشوایی بزرگ و مادری پاکدامن و مهرورز. در محیطی که هر روز

۱. دلائل الامامة، ص ۲۱۶؛ اثبات الوصیة، ص ۴۲۸.

۲. همان.

۳. مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۰۱.

شاهد تلاش خستگی‌ناپذیر پدر مهربانش برای نجات بشریت از تاریکی نادانی و مبارزه با محدودیت‌ها، دین‌زدایی‌ها و فتنه‌گری‌های حاکمان جامعه آن روز بود. او از همان اوان کودکی با چهره واقعی دستگاه حاکم آشنا شد و خط مشی سیاسی آنان را شناسایی کرد. ترفندهای ضد دینی و سیاست‌بازی‌های دغل‌کارانه آنان را شناخت و خود را برای مبارزه‌ای گویا و شفاف و روشن‌گرانه آماده ساخت. این پرورش صحیح و ظلم‌ستیزانه، آتشی از قهر و دشمنی با زورگویان و زرپرستان در دل او برافروخت؛ تا آنجا که وقتی پدرش، امام جواد علیه السلام، از مدینه به عراق فراخوانده شد، وی را در دامان مهرگستر خود نشاناد و فرمود: پسر! دوست داری از عراق چه برایت سوغات آورم؟ او که انگیزه دشمن را از فراخوانی پدرش به عراق دریافته بود، با بغضی سنگین در گلو و دندان‌هایی به هم فشرده از خشم گفت: شمشیری خفت‌ناپذیر بسان پاره‌های آتش! امام به فرزند دیگرش، موسی، رو کرد و از او پرسید: فرزندم! تو از سوغات عراق چه دوست داری؟ موسی پاسخ داد: فرش اتاق! امام دست نوازش بر سر جانشین خود که شش یا هفت سال بیشتر نداشت، کشید و در تحسین پیشوای پسین امت فرمود: «ابوالحسن میراث‌دار و شبیه من است و موسی به مادرش مانده است»^۱.

کودکی و نوجوانی

او نیز کودکی بود در میان دیگر کودکان، با این تفاوت که دریایی از دانش و بینش، درون سینه داشت. خانه‌اش در مدینه بود؛ شهری که مهد پرورش نیکان و زادگاه پیشوایان بود. مدینه شهری بود بلندآوازه و هر از گاهی در خود کودکی را می‌یافت که بر اثر پرورش در خانه وحی و طهارت، شگفتی همگان را برمی‌انگیخت. هادی علیه السلام نیز از آن دسته بود.

همان‌گونه که خداوند علم و حکمت را در کودکی به برخی از پیامبران خود ارزانی داشته بود، او نیز از این موهبت یزدانی برخوردار بود. کودک بود، ولی در شمار بزرگان دودمان هاشم؛ خرد بود، ولی خردمند و دانشمند شهر، فرزند بود، ولی پدر دانش و بینش و این همه را از پدری بزرگ چون محمدبن علی علیه السلام به

۱. وفیات الائمه علیهم السلام، ص ۳۵۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۳.

میراث داشت. داستان او و آموزگار تحمیلی‌اش از سوی دستگاه حاکم، سند خوبی بر این گفته است. معتصم عباسی برای مردم‌فریبی و به نمایش گذاشتن خیرخواهی خود و کم‌ارج ساختن جایگاه علمی امامان، آموزگاری ناصبی و با گرایشی مخالف اهل‌بیت علیهم السلام برای امام هادی علیه السلام می‌فرستد. جنیدی ناصبی، آموزگار کودکی شش‌ساله می‌شود و آموزش خود را آغاز می‌کند. پس از زمانی، از وضعیت درسی کودک می‌پرسند.

جنیدی زبردست که تحت تأثیر دانایی کودک قرار گرفته بود، از شیوه پرسش می‌آشوبد و می‌گوید: «کودک؟! کدام کودک؟ بگو پسرِ خرد! به خدا سوگندتان می‌دهم آیا در این شهر بزرگ دانشمندتر و ادیب‌تر از او سراغ دارید؟» با لحنی آمیخته به احترام، در حالی که کمترین گرایشی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، می‌گوید: «به خدا، هر جا که من با تکیه بر پشتوانه ادبی‌ام به نکته‌ای اشاره می‌کنم که به گمانم فقط خودم به آن دست یافته‌ام و روزنه‌ای را آشکار می‌سازم، او دروازه‌هایی از آن را به رویم می‌گشاید که حیرت‌زده می‌شوم و من از او می‌آموزم. مردم می‌انگارند من آموزگار او هستم، اما به خدا قسم، او آموزگار من است و من دانش آموز اویم!»^۱

او بهترین آفریدگان است و دانشمندترین مردم.^۲ گاهی برای آموزش و آزمایش، پیش از ورودش به اتاق درس از او می‌خواهم سوره‌ای از قرآن را بخواند. می‌پرسد: کدام سوره؟ من سوره‌ای طولانی را نام می‌برم. چنان با قرائتی درست و صوتی دل‌نوازتر از داود علیه السلام برایم می‌خواند و تأویل و تفسیر آیات را چنان به زیبایی می‌گوید که شگفتی، وجودم را در هم می‌پیچد. سبحان الله! در میان این دیوارهای بلند و سیاه‌مدینه، او این همه دانش را از کجا گرد آورده است؟!^۳

این دانش ژرف و بینش شگرف، هم نقشه مکارانه معتصم را نقشی لرزان بر آب می‌سازد و هم آموزگار ناصبی را به دوستداری از شیفتگان اهل‌بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله تبدیل می‌کند.

۱. حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۲۳.

۲. اثمتنا، ج ۲، ص ۲۵۲.

۳. امام الهادی علیه السلام، ص ۲۳.

فصل سوم: امامت

شهادت پدر

شهادت پدر، جگرسوزترین رویداد زندگانی امام هادی علیه السلام است. هنگامی که مردم با معتصم که تازه به خلافت رسیده بود، بیعت کردند، معتصم برای گرفتن بیعت، امام جواد علیه السلام را به بغداد فراخواند. او به عبدالملک زیات، والی مدینه، نوشت که امام را همراه ام‌الفضل، دختر مأمون و همسر امام، به بغداد بفرستد. او به محض ورود امام به بغداد، در عملی فریب‌کارانه، از ایشان بسیار تمجید کرد و سپس، شربتی آلوده به سم برای ام‌الفضل می‌فرستد تا امام را مسموم سازد. امام، نخست از خوردن آن خودداری می‌کند و پس از اجبار به نوشیدن آن، جام شهادت را سر می‌کشد.^۱

شخصی که همواره همراه امام بود، می‌گوید: «امام جواد در بغداد به سر می‌برد. من در مدینه نزد علی‌النقی علیه السلام نشسته بودم. او که در آن زمان کودک بود، کتابی را باز کرده بود و می‌خواند که ناگهان دیدم، رنگش تغییر کرد و برآشفته. برخاست و داخل خانه‌شان دوید که هم‌زمان، صدای گریه و شیون از خانه آنها برخاست. پس از چند لحظه بیرون آمد. من با تعجب علت آن را پرسیدم، فرمود: «هم‌اکنون پدر بزرگوام از دنیا رفت.» دوباره پرسیدم: «از کجا می‌دانید؟ فرمود: در من حالتی ایجاد شد که تاکنون با آن بیگانه بودم و آن نور

۱. منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۶۱۴.

امامت بود که بر من تاییده شد و دریافتم که پدرم از دنیا رفته و امامت به من منتقل شده است.^۱ امام هادی علیه السلام در این روز، هشت سال بیشتر نداشت.^۲

نص بر امامت

امام جواد علیه السلام در دوران زندگانی پربرکت خود بر تبیین مسئله جانشینی خویش اهتمام فراوان داشت. از این رو، در کتاب‌های تاریخی نصوص بسیاری مبنی بر امامت امام علی‌النقی علیه السلام پس از ایشان آمده است. در واپسین سفری که امام جواد علیه السلام به بغداد می‌رفت، اسماعیل بن مهران از ایشان پرسید: فدایت شوم! از اندیشه جان شما بیمناکم، امام پس از شما کیست؟ امام با تبسمی ملیح بر چهره فرمود: در سنت الهی شک و گمان راه ندارد.

هنگامی که امام به بغداد رفت، او دوباره این پرسش را تکرار می‌کرد؛ زیرا اشخاص دیگری نیز مانند زید بن موسی بن جعفر و موسی بن جواد مبرقع بودند که احتمال داشت مردم به‌سوی آنها گرایش یابند. موسی احترام خاصی به برادر خود، هادی علیه السلام گذاشته و از سوی دیگر، امامت خود را رد کرده بود، ولی شیعیان می‌خواستند از سوی امام عصر خویش، نصی بر این مسئله داشته باشند و به وظیفه خود، آگاهانه عمل کنند. به همین سبب، امام جواد علیه السلام در پاسخ فرمود: جانشینی پس از من، از آن فرزندم علی است.^۳

خیرانی به نقل از پدرش می‌گوید: «من ملازم و گماشته خانه امام جواد علیه السلام بودم و احمد بن محمد بن عیسی اشعری، هر شب می‌آمد تا وضعیت بیماری امام را بداند. هرگاه فرستاده امام که میان آن حضرت و خیرانی پیام می‌آورد و می‌برد، پیش خیرانی می‌آمد، احمد بن محمد برمی‌خاست و می‌رفت و آن فرستاده با خیرانی خلوت کرد.

او می‌گوید: شبی آن فرستاده بیرون آمد و احمد بن محمد برخاست و بیرون رفت و فرستاده با من خلوت کرد. احمد کمی قدم زد و برگشت و در جایی ایستاد

۱. منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۶۱۶.

۲. وفیات‌الائمہ، ص ۳۵۳.

۳. اثمتنا، ج ۲، ص ۲۱۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۴.

که صدای ما را می‌شنید. فرستاده گفت: مولایت به تو سلام رساند و فرمود: من از دنیا می‌روم و امر امامت به فرزندم علی منتقل می‌شود. پس فرستاده رفت و احمد داخل شد. وقتی وارد شد، از من پرسید: او به تو چه می‌گفت؟ گفتیم: خیر بود! احمد گفت: من صحبت‌هایتان را شنیدم. سپس شنیده‌هایش را باز گفت. به او گفتیم: کاری کردی که خدا بر تو حرام کرده بود؛ زیرا از جاسوسی و تجسس منع فرموده است.^۱ حالا که شنیده‌ای پس بر این گواه باش، شاید روزی به آن نیازمند شویم. مبادا تا زمانی که امام فرمود، آن را برای کسی بازگویی!

بامداد که شد، من عین دستور امام را در ده نسخه نوشتم و آنها را مهر زد و به ده تن از بزرگان و سرشناسان شیعه سپردم و به همگی آنان گفتیم: اگر پیش از آنکه من این کاغذها را از شما بخواهم، مرگم فرا رسیده، شما آن را باز کنید و به نوشته‌های آن عمل کنید. وقتی امام جواد علیه السلام از دنیا رفت، من از خانه خود بیرون رفتم تا آگاه شدم که بزرگان شیعه در خانه محمدبن فرج جمع شده و در امر امامت گفت‌وگو کرده‌اند. محمدبن فرج، نامه‌ای برایم نوشت و مرا از آن گردهمایی آگاه ساخت. نوشته بود: اگر ترس فاش شدن مطلب نبود، من همراه این گروه پیش‌تر می‌آمدم، ولی دوست دارم تو نزد ما بیایی. من نزد آنان رفتم و دیدم که مردم گرد آمده‌اند. من از امامت امام هادی علیه السلام به آنان گفتیم، ولی آنان در گفته‌هایم تردید کردند. من به آن ده تن که کاغذها نزدشان بود و همگی در مجلس حضور داشتند، گفتیم: کاغذهایی را که نزدتان به امانت گذاشته بودم، بیرون بیاورید. این، همان چیزی است که من بدان مأمور شده‌ام. برخی گفتند: ما دوست داشتیم که شخص دیگری نیز به این گفته‌های تو گواهی می‌داد و آن را تأیید می‌کرد. گفتیم: خدا حاجت شما را نیز برآورد؛ احمدبن محمد اشعری بر گفته‌های من گواه است. از او پرسید. مردم از او پرسیدند، ولی او از گواهی دادن خودداری کرد. من او را به مباحله دعوت کردم، ولی او ترسید و اقرار کرد و گفت: آری من آن را شنیده‌ام، ولی می‌خواستم این افتخار نصیب یک عرب شده باشد، ولی اکنون که پای مباحله به میان آمده است، راهی برای پوشانیدن

حقیقت و کتمان راستی باقی نمانده است. سپس جریان را بازگو کرد و همگی مردمی که در آن مجلس حضور داشتند، به امامت علی‌النقی علیه السلام معتقد شدند و از جا برخاستند.^۱

امامت در کودکی

امام هادی علیه السلام دهمین ستاره آسمان امامت، در سنین کودکی، زمانی که تنها هشت سال از عمر شریفش می‌گذشت، به امامت رسید. آن امام بزرگوار در هشت سالگی، با شهادت جانسوز پدر بزرگوارش امام جواد علیه السلام، ردای امامت را به دوش گرفت و چون پدر و اجداد پاک و مطهرش به هدایتگری پرداخت. آن امام همام، هرچند در کودکی به امامت رسید، اما چشمه‌ای جوشان از علم و دانایی و حکمت بود، تا آنجا که همواره، مردم را به حیرت و تعجب وامی‌داشت.

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۴۲۰، کشف النعمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۳۴.

فصل چهارم: ازدواج و فرزندان

همسر

امام هادی علیه السلام نیز بسان پدر بزرگوار خود، با کنیزی از بانوان ارجمند و پرهیزکار زمان خود ازدواج کرد. او، «حدیثه»^۱ نام داشت و در پاکدامنی، شیوه بزرگ بانوان اسلام را برگزیده بود.

در تاریخ نقل شده است که امام هادی علیه السلام، فقط یک همسر ام ولد داشته است.^۲ همسر آن حضرت دارای نام‌های متعددی از قبیل «حدیث، سوسن و سلیل» بوده و او را «جده» نیز می‌گفتند. ایشان در نهایت صلاح و ورع و تقوی بوده است. در فضیلت او نقل شده است که بعد از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پناهگاه شیعه و دادرس ایشان بوده است.

همچنین درباره نام دیگر همسر امام هادی علیه السلام نقل شده است که سوسن نام داشت. وی کنیزی از اهالی نوبه^۳ بود. دست تقدیر او را به مدینه و خانه امام هادی علیه السلام رساند و پس از مدتی امام حسن عسکری علیه السلام از او متولد شد. وی از زنان عارف و فاضل عصر خود و به نام‌های «سلیل، حدیثه، حربیه» معروف و مشهور بود. قبل از آنکه امام هادی علیه السلام با ایشان ازدواج کند، امام جواد علیه السلام در

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۴۲۰؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲. موسوعه الإمام الهادی علیه السلام، ج ۱، ص ۵۰.

۳. نوبه، نام سرزمین وسیعی در جنوب مصر است. رسول گرامی اسلام اهالی آن دیار را ستود و درباره آنها فرمود: «من لم یکن له أخ فلیتخذ أخاً من النوبة؛ هر کس برادری ندارد، شخصی از اهالی نوبه را به برادری بگیرد».

وصف آن بانو گفت: «سلیل»، یعنی بیرون کشیده از هر آفت و پلیدی و ناپاکی. (سپس، از آینده او خبر داد) و فرمود: ای سلیل! زود است خداوند به تو، حجت خود را عطا فرماید که زمین را از عدل پر کند، بعد از آنکه از ستم پر شده باشد.^۱ همچنین امام هادی علیه السلام او را ستود و درباره او فرمود: «سلول مسلولهُ من الآفات و الانجاس؛ سلول (یکی از القاب سوسن) از بدی‌ها و آلودگی‌ها پاک است». سوسن به اندازه‌ای بافضیلت بود که وقتی امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسید، پناهگاه شیعیان به‌شمار می‌آمد. احمد بن ابراهیم می‌گوید: از حکیمه دختر امام جواد علیه السلام پرسیدم: در این دوران اضطراب و نگرانی شیعه (دوران غیبت حضرت ولی عصر)، شیعیان به چه کسی مراجعه کنند؟ در جواب فرمود: «الی الجده امّ ابی محمد».

در سال ۲۵۹ ه.ق. امام حسن عسکری علیه السلام، سوسن و امام زمان را به سفر حج فرستاد و قبل از حرکت، اسم اعظم، سلاح و... را به حضرت مهدی واگذار فرمود. سوسن و نوه گرامی‌اش، به سفر مکه مشرف شدند و سپس به مدینه رفتند. در آنجا باخبر شد که فرزند دلبنش به شهادت رسیده است؛ پس با عجله به طرف سامرا حرکت کرد. هنگامی که به سامرا رسید، متوجه شد جعفر کذاب ادعای ارث و وصایت حضرت امام حسن علیه السلام را دارد و خود را وصی و وارث امام معرفی می‌کند. سوسن نزد جعفر کذاب رفته، فرمود: «وصی امام حسن علیه السلام من هستم». جعفر قبول نکرد. وی برای اثبات مدعای خود، نزد «ابوالشوارب»، قاضی سامرا، رفت و وصایت خود را به اثبات رساند.

سوسن وصیت کرد: هرگاه از دنیا رفتم، مرا در کنار قبر شوهرم امام هادی و فرزندم امام حسن عسکری علیه السلام دفن کنید. هنگامی که از دنیا رفت، خواستند به وصیتش عمل کنند، جعفر کذاب به بهانه اینکه وارث برادر و مالک منزل حضرت است، از دفن کردن سوسن خودداری کرد. در این لحظه به امر پروردگار حضرت مهدی علیه السلام ظاهر شد و خطاب به عموی ناخلفش فرمود: «ای جعفر! آیا این خانه، خانه توست یا خانه من است؟!» و از نظرها غایب گردید. جعفر که به

۱. کشف‌العمه، ج ۳، ص ۱۹۷؛ منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۷۰۱ و...

شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود، خود را کنار کشید و به این ترتیب سوسن در کنار شوهر و فرزند معصومش به خاک سپرده شد.^۱

فرزندان

ثمره این پیوند، چهار پسر و یک دختر بود به نام‌های: ابومحمد الحسن (امام عسکری علیه السلام)، حسین، محمد، جعفر و علیّه.^۲ حسین و برادرش، حسن علیه السلام را «سبطین» می‌خواندند و آن دو را به جدشان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تشبیه می‌کردند؛ چرا که نام پدران آنان نیز علی علیه السلام بود. حسین، بسیار تقوای پیشه و درستکار بود و همواره به امامت برادر خود اقرار داشت. او در بقعه‌ای که قبر عسکریین علیهم السلام در آن قرار دارد، مدفون است.^۳

ابوجعفر محمد، فرزند بزرگ امام هادی علیه السلام و پرهیزکار بود. برخی گمان می‌کردند که او پس از امام به جانشینی خواهد رسید، ولی پیش از شهادت پدر بدرود حیات گفت. روز درگذشت او، جمعی از بنی‌هاشم در خانه امام هادی علیه السلام بودند. جمعیت بسیاری از علویان، عباسیان و قریش و دیگر مردم مدینه حضور داشتند که امام حسن عسکری علیه السلام با حالتی گریان وارد شد. امام هادی علیه السلام به او فرمود: «فرزندم، خدای را سپاس گو که امر خدا به تو روی آورده است (و تو جانشین من خواهی بود). حاضران که او را نمی‌شناختند، پرسیدند: مگر او کیست؟ گفتند: او حسن بن علی علیه السلام است.»^۴

محمد را در هشت فرسخی سامرا، نزدیک روستای «بلد» به خاک سپردند. کرامات بسیاری از ایشان دیده شده است و حتی اهل سنت و اعراب بادیه‌نشین نیز به او و زیارتگاهش ارج می‌نهند؛ تا جایی که از ترس او، سوگند دروغ به او نمی‌خورند و پیوسته از اطراف و اکناف، هدایا و نذورات را به مزار او می‌آورند. جعفر بن علی النقی همان است که ادعای امامت کرد و جعفر کذاب نام گرفت و اخبار بسیاری در نکوهش او وارد شده است.

۱. زنان مردآفرین، ص ۱۸۵.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۴۲۰؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۳۴.

۳. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۸۷.

۴. همان.

برخی گفته‌اند: محسن و عیسی نیز دو تن دیگر از فرزندان امامند که انسان‌هایی بسیار پارسا و پرهیزکار بودند. محسن در دوران خلافت مقتدر بالله در سال ۳۰۰ ه‍.ق، در دمشق قیام کرد، ولی به شهادت رسید. سر او را به بغداد فرستادند و در کنار پل بغداد آویختند.^۱

نوادگان

شمس‌الدین محمدبن علی از نوادگان اوست که او را به میرسلطان البخاری می‌شناسند و اولاد او را نیز بخاریون نامیده‌اند. او سیدی بلندمرتبه، زاهد و پرهیزکار بود که در بخارا می‌زیست. در اواخر عمر خود به روم سفر کرد و در شهر بوسرا اقامت گزید و در سال ۸۳۲ یا ۸۳۳ ه‍.ق. از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد. برای او در آن شهر آرامگاهی بنا کردند که مورد توجه مردم است و نذورات فراوانی به آنجا می‌برند.^۲

۱. همان.

۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۹۰.

فصل پنجم: یاران امام هادی علیه السلام

الف) یاران

۱. عبدالله بن جعفر حمیری، شیخ القمیین

ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری، فقیه و محدثی بزرگ و مؤلفی پرکار بود. در دانش و حدیث و معرفت و عبادت، از میان هم‌عصرانش ممتاز بود. چهره‌ای که عنایت و توجه همه بزرگان شیعه را جلب کرده و همه به فقه و فضلش اقرار دارند و از وی تجلیل کرده‌اند. مقامی والا و جایگاهی بلند داشت، تا حدی که در کتاب‌های رجالی از وی با عنوان «شیخ القمیین» و شیخ مورد توجه و عنایت همگان تعبیر شده است.^۱

در ۲۹۰ هـ.ق به شهر کوفه که مهد راویان و محدثان شیعه بود، مهاجرت کرد و از محدثان آن شهر احادیث زیادی شنید.^۲ گویا شیخ برای زیارت حضرت امیرمؤمنان، علی علیه السلام به آن دیار سفر کرده بود و پس از آن به قم برگشت و در همان جا رحلت کرد.

از این مطلب، علاقه وی برای شنیدن و اخذ روایت‌های اهل بیت علیهم السلام پیداست. او عصر امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را درک کرد. از یاران

۱. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۸.

۲. رساله فی آل اعیان، ص ۳۸.

آنان به‌شمار رفته و از آنها حدیث روایت کرده است.^۱ شیخ حمیری، عصر غیبت صغرا را نیز درک کرد و به واسطه محمدبن عثمان عمری، دومین نایب امام زمان علیه السلام با آن حضرت مکاتبه داشت.^۲

برخی او را در شمار یاران امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام نیز آورده‌اند، ولی دانشمندان علم رجال این نظریه را نمی‌پذیرند و احتمال ضعیف می‌دهند که وی بتواند عصر امام رضا و امام جواد علیه السلام را درک کرده باشد.^۳

تألیفات

حمیری تألیفات زیادی داشته که عالمان و بزرگان، آنها را نام برده‌اند.^۴ این کتاب‌ها، در زمینه‌های گوناگون نگاشته شده است. برخی از آنها عبارت‌ند از: الف) *کتاب الامامة* (در بررسی و اثبات امامت؛ ب) *توحید؛ ج) الغیبة و الحیره* (در موضوع غیبت حضرت حجت علیه السلام می‌باشد؛ د) *الاراده و الاستطاعة* (مسائل لابی محمد الحسن؛ هـ) *الطب؛ و) قرب الاسناد*.

نویسنده کتاب *قرب الاسناد*^۵ احادیث مستند و عالی‌السند را در این کتاب گردآورده و از آن‌جا که واسطه نقل حدیث میان مؤلف و امام، کم بوده، آن را *قرب الاسناد* نامیده است. کتاب *الدلائل*، اثر دیگری است از او که با موضوع امامت در دست سیدبن طاووس بود و مطالبی از آن را در کتاب *فرج المهموم* آورده است.

وفات

در معجم‌های رجالی، به تاریخ ولادت و وفات وی اشاره نشده است، ولی آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته الله با مطالعه و بررسی‌هایی که انجام داده، ولادت او را در

۱. رجال طوسی، صص ۳۸۹ و ۴۰۰؛ رجال برقی، صص ۱۴۰ و ۱۴۳.

۲. طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، صص ۱۵۳.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، صص ۱۵۰؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، صص ۱۵۳.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱ صص ۱۴۹؛ رجال نجاشی، ج ۲، صص ۱۹؛ الذریعه، ج ۱۷، صص ۶۷.

۵. این کتاب در سال‌های اخیر چاپ و نشر شده و انتشارات و مؤسسه‌های گوناگون آن را چاپ کرده‌اند.

حدود ۲۴۰ هـ.ق یا پیش از آن دانسته است. او تا سال ۳۰۰ هـ.ق، در قید حیات بود.^۱

فرزندان

فرزند او محمد، خود فقیه و محدثی بلندمرتبه و از شخصیت‌های برجسته امامیه است. عالمان به بزرگی و ولایی قدر و وثاقت وی اشاره کرده و او را ستوده‌اند که در عصر غیبت صغرا می‌زیسته و مکاتبه‌هایی با حضرت حجت داشته است. علامه طبرسی، شماری از این نامه‌های رد و بدل شده میان او با حضرت مهدی علیه السلام را در کتاب **احتجاج** آورده^۲ که حضرت در مسائل فقهی و معنوی و اعتقادی، با وی مکاتبه داشته است. از جمله آنها «زیارت آل یاسین» است که حضرت فرمود: هر وقت خواستید به واسطه ما به درگاه ربوبی توسل و توجه کنید، پس بگویید: «سلام علی آل یس السلام علیک یا داعی الله...»^۳

احمد، جعفر و حسین، دیگر فرزندان عبدالله بن جعفر حمیری هستند که همه از بزرگان و شیعه بودند و با حضرت حجت علیه السلام مکاتبه داشتند.

۲. احمد بن اسحاق قمی

ابوعلی احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد، ساکن قم بود و در عصر خود، از عالمان و فقیهان و محدثان رتبه اول شیعه و رئیس دانشمندان قم به‌شمار می‌رفت. او در دانش، پارسایی و فضیلت، سرآمد عالمان زمان خویش بود و از یاران امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیه السلام خوانده می‌شد.^۴ وی بارها به خدمت امامان عصر خویش رسیده و مسائل دینی را از آنان پرسیده بود.^۵ او از وکیلان امام حسن عسکری علیه السلام و از سفیران امام زمان علیه السلام نیز بود.^۶

۱. قرب الاسناد، ص ۳.

۲. الاحتجاج، قم، ج ۲، ص ۲۵۴ به بعد.

۳. همان، ص ۲۶۶.

۴. رجال برقی، صص ۱۳۳ و ۱۴۳؛ رجال طوسی، صص ۳۷۴ و ۳۹۸؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۷۸؛ خلاصه الاقوال، ص ۶۳؛ تنقیح المقال، ج ۵، ص ۳۰۵.

۵. فهرست طوسی، ص ۷۰.

۶. تنقیح المقال، ج ۵، ص ۳۰۶.

احمدبن اسحاق در کلام امامان

۱. ابومحمد رازی گویند:

من و احمدبن ابی‌عبدالله برقی در عسکر بودیم که فرستاده‌ای از سوی آن حضرت (امام زمان علیه السلام) نزد ما آمد و گفت: حضرت می‌فرماید: علی (علی‌بن‌جعفریمانی) ثقه است و ایوب‌بن‌نوح، ابراهیم‌بن‌محمد همدانی، احمدبن حمزه و احمدبن اسحاق همگی موثق هستند.^۱

۲. صدوق علیه السلام در حدیثی آورده است:

پس از تولد امام زمان علیه السلام، نامه‌ای به خط امام حسن عسکری علیه السلام، به احمدبن اسحاق رسید که در آن نوشته بود: مولود ما متولد شد، ولی تو آن را پوشیده دار؛ زیرا ما جز به نزدیکان و دوستان خود، آن را به کسی اظهار نمی‌کنیم. ما خواستیم آن را به تو اعلام کنیم تا خدا تو را مسرور کند، همان‌گونه که ما مسرور شدیم.^۲

خدمات احمدبن اسحاق

مشکلات سیاسی و سخت‌گیری‌های خلفای عباسی، مانع از برقراری ارتباط امام حسن عسکری علیه السلام با شیعیان بود و آن حضرت نمی‌توانست، جانشین خود را به همه معرفی کند. پس برای حفظ جان امام زمان علیه السلام، حضرت باید تولد و جانشین امام زمان علیه السلام را جز بر افراد خاص آشکار نسازد. از این‌رو، پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام، در مسئله جانشینی ایشان اختلاف‌هایی میان شیعه پدید و فرقه‌های گوناگونی به وجود آمد که آمارش را تا پانزده فرقه ثبت کرده‌اند.^۳

در این برهه خاص، مسئولیت سنگینی بر عهده احمدبن اسحاق و امثال وی که از وکیلان و ویژه امام حسن عسکری علیه السلام بودند، قرار داشت. آنان باید جمعیت شیعه را از گرایش به فرقه‌های انحرافی باز می‌داشتند و کشتی ایمان را در زمان غیبت ناخدایش، از موج‌های شبهه‌ها و شک‌ها حفظ می‌کرد. همچنین آنها وظیفه داشتند مسئله غیبت را برای مردم تبیین کنند. احمد در این زمینه بسیار کوشید و با نقل

۱. رجال کشی، ص ۵۷.

۲. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۶۲، ح ۱۶.

۳. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۷۲.

روایت‌هایی از امام حسن عسکری علیه السلام و معصومان درباره غیبت حضرت قائم علیه السلام، تا حدی از نفوذ شبهه‌های انحراف‌گرایان به کیان تشیع جلوگیری کرد. با توجه به مسئولیت سنگین احمدبن اسحاق، امام حسن عسکری علیه السلام نیز در فرصت‌های گوناگون درباره جانشین خود با احمد سخن گفت و امام زمان علیه السلام را به احمدبن اسحاق نشان داد. روایت‌های فراوانی از احمد در این موضوع به دست ما رسیده است که شاید در هیچ موضوع دیگری به این اندازه از احمدبن اسحاق حدیث نرسیده باشد.

احمد حتی در زمان امام حسن عسکری علیه السلام نیز مردم قم و نزدیکان خود را درباره مسئله غیبت امام زمان علیه السلام و جانشین امام حسن عسکری علیه السلام آگاه ساخته بود، به گونه‌ای که او می‌گوید: به حضور امام عسکری علیه السلام مشرف شدم. حضرت فرمود: ای احمد! حال شما شیعیان از شک و تردیدی که مردم در امر امام بعد از من دارند، چگونه است؟

گفتم: سرورم! هنگامی که نامه شما رسید (نامه‌ای که امام عسکری علیه السلام در خصوص تولد امام زمان علیه السلام به احمد نوشته بود)، مرد و زن و بچه صاحب تشخیص و مکلفی باقی نماند، جز اینکه به وجود آن حضرت معتقد شدند.^۱ از این مطلب، نهایت کوشش احمد در آماده‌سازی شیعیان برای مسئله غیبت پیداست. در عصر وی، همه مردان و زنان و بچه‌های بالغ قم به وجود و امامت حضرت قائم علیه السلام ایمان می‌آوردند و در زمان غیبت امام زمان علیه السلام نیز در برابر منحرفان فکری چون جعفر کذاب که خود را امام زمان علیه السلام معرفی می‌کرد، ایستادند و از امام زمان علیه السلام راهنمایی خواستند.^۲

احمدبن اسحاق و دیدار با امام زمان علیه السلام

احمد می‌گوید: به حضور امام عسکری علیه السلام مشرف شدم تا از جانشین حضرت سؤال کنم. حضرت شروع به سخن گفتن کرد و فرمود:

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. الغیبه، ص ۲۸۷.

ای احمد! خداوند متعالی از روزی که آدم را آفرید، زمین را از وجود حجت خود که برطرف‌کننده گرفتاری‌ها از اهل زمین است و برکت‌های زمین به وجودش خارج و باران نازل می‌شود، هرگز خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت. عرض کردم: ای پسر رسول‌الله! جانشین شما کیست؟ حضرت برخاست و به اندرون خانه تشریف برد. سپس در حالی برگشت که کودک سه ساله‌ای را که رخسارش همچون ماه شب چهارده بود، بر دوش داشت. آن‌گاه فرمود: ای احمدبن اسحاق! اگر نزد خداوند و سفیران الهی منزلت نداشتی، فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم.

این کودک، هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند؛ همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. ای احمدبن اسحاق! این کودک، همانند خضر و ذوالقرنین است. به خدا سوگند، او غیبتی خواهد داشت که کسی از هلاکت (بی‌دینی) نجات نیابد، مگر آنان که خدا آنها را در عقیده داشتن به امامت، ثابت‌قدم کرده و به آنان توفیق داده باشد تا دعا کنند که خدا او را زودتر آشکار کند.

ای احمد! غیبت او، راز بزرگ الهی است و سرّی از اسرار خداوندی و غیبی از غیب‌های پروردگار. پس آنچه می‌گویم، بپذیر و آن را از غیر اهلش پوشیده بدار و بر این نعمت شکر کن تا فردای قیامت، در بهشت برین با ما باشی.^۱

توقیع امام زمان علیه السلام به احمدبن اسحاق

چنان‌که گذشت، جعفر کذاب، یکی از افراد منحرفی بود که پس از امام حسن عسکری علیه السلام، با حمایت دستگاه خلفای عباسی مدعی امامت بود و خود را جانشین امام عسکری علیه السلام معرفی می‌کرد تا بدین وسیله، مردم را از توجه به امام زمان علیه السلام بازدارد و جمعیت شیعه را به انحراف کشاند. بدین ترتیب، نامه‌هایی به اطراف و مناطق گوناگون می‌فرستاد و مردم را به‌سوی خود فرامی‌خواند. احمدبن اسحاق می‌گوید: یکی از شیعیان نزد من آمد و نامه‌ای را که جعفر کذاب

۱. کمال‌الدین، ج ۲، صص ۴۱۵ و ۴۱۶.

به او نوشته و خود را امام زمان علیه السلام معرفی کرده بود، به من داد. پس من نامه‌ای به امام زمان علیه السلام نوشتم و نامه جعفر را میان آن گذاشتم و به ناحیه مقدسه فرستادم.

در پاسخ این نامه، توقیعی از سوی امام زمان علیه السلام به احمد صادر شد و احمد بن اسحاق را درباره ایستادگی در برابر فتنه جعفر راهنمایی کرد.^۱

وفات

احمد پس از امام حسن عسکری علیه السلام و در زمان غیبت صغرا رحلت کرده است.^۲ ولی تاریخ دقیق آن معلوم نیست و به نقلی، وفات وی در عصر امام عسکری علیه السلام بود که درست به نظر نمی‌رسد.

وی در سر پل ذهاب فعلی از دنیا رفت و در آنجا دفن شد.^۳

۳. علی بن ابراهیم

علی فرزند ابراهیم، صاحب *تفسیر قمی* است. وی از عالمان بزرگ شیعه و محدث و مفسری زبردست بود و در تاریخ، دانش فراوانی داشت. او در عهد امام حسن عسکری علیه السلام زندگی می‌کرد و تا سال ۳۰۷ ه‍.ق در قید حیات بود.^۴ علمای رجال، همه او را به مطمئن بودن و حفظ دقت در نقل حدیث و سلامت عقیده ستوده‌اند. علی بن ابراهیم در سند بسیاری از روایت‌ها قرار دارد که تعدادش بیش از ۷۲۴۰ حدیث است.^۵ او از استادان زیادی علم آموخت و کتاب‌هایی نوشت که عبارت‌اند از:

تفسیر، الناسخ و المنسوخ، قرب الاسناد، الشرايع، الحیض، التوحید، فضایل امیر المؤمنین، المغازی، الانبیاء، رساله فی معنی هشام و یونس، جوابات

۱. الغیبه، ص ۲۸۷؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۹۳.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۵۳.

۳. منتهی الامال، ج ۳، ص ۱۹۵۰. برای آگاهی بیشتر از تاریخ وفات وی، نک: مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۳۴.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸، مقدمه استاد جزایری.

۵. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۱۳.

مسائل سألها عنها محمد بن بلال، المشدّر.^۱ همچنین، در اینکه آیا تفسیر قمی موجود، همان تفسیر قمی نوشته علی بن ابراهیم است یا نه، اختلاف نظرهایی است که برای اطلاع، به کتاب‌های رجالی مراجعه کنید. علی بن ابراهیم سه فرزند به نام‌های ابراهیم و احمد و محمد داشت که هر سه آنها حدیث نقل می‌کردند.^۲

۴. محمد بن حسن صفار

محمد بن حسن صفار، از فقیهان و دانشمندان سده سوم هجری است که در رهبری جامعه شیعه و نشر احادیث و معارف اهل بیت علیهم السلام بسیار کوشید و در میان اطرافیانش برجسته بود. با سیر در کتاب‌ها و معجم‌های رجالی، به مقام عالی و شخصیت برجسته و علمی وی پی خواهیم برد و عالمان و محدثان نیز روایت‌های رسیده از وی را به نیکی تأیید کرده‌اند. او در عصر خود نیز شهرت و آوازه بلندی داشت.

نجاشی، رجالی سرشناس، می‌نویسد:

محمد بن حسن بن فروخ صفار، چهره درخشانی میان عالمان ما در قم بود. دانشمندی موثق، عالی‌مقام و بزرگواری بود و روایت‌هایش بر مشابه آنها، برتری دارد و در روایت‌هایش کمتر اشتباه پیدا می‌شود.^۳

وی از یاران امام حسن عسکری علیه السلام به‌شمار می‌رفت و مسائلی را از حضرت پرسیده بود.^۴ او در زمان غیبت صغرا و پس از آن، تا سال ۲۹۰ هجری زنده بود.

محقق شوشتری می‌نویسد:

شیخ صدوق در مواضعی از من لا یحضره الفقیه تصریح کرده که توقعات امام حسن عسکری علیه السلام به خط آن حضرت، در پاسخ مسائل صفار نزد وی (صدوق) بوده است.^۵

۱. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۸۶.

۲. موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۶۶.

۳. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۴. رجال طوسی، ص ۴۰۲.

۵. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۰۳.

خدمات علمی صفار

الف) روایت‌های زیادی به واسطه او نقل شده که آنها را از استادان بزرگوارى نقل کرده است. روایت‌های رسیده از وی، بیش از ۵۷۲ حدیث است.^۱

ب) بزرگانی از فقیهان، دانشمندان و محدثان بزرگوار معاصر وی، از محضر او علم و حدیث کسب کرده‌اند که هر کدام بعدها توانستند در نشر روایت‌ها نقش شایانی داشته باشند. از جمله شاگردان وی: محمد بن یعقوب کلینی (صاحب کافی) احمد بن داود، احمد بن ادریس و علی بن حسین بن بابویه^۲ هستند.

ج) وی در زمینه‌های مختلف علوم و معارف اسلامی و باب‌های گوناگون فقهی تألیفات ارزنده‌ای داشته که عالمان همواره عنایت و توجه ویژه‌ای به آنها داشته‌اند. آثار او بیش از سی جلد کتاب^۳ و از جمله آنها بصائر الدرجات است.

نگاهی به بصائر الدرجات

تنها کتابی که از میان انبوه نوشته‌های گران‌بهای صفار، از رویدادها و دگرگونی‌های دهر در امان مانده و به دست نسل امروزی رسیده، بصائر الدرجات است که به تازگی با تحقیق و تصحیح منتشر شده است. این کتاب، از میراث قدیمی شیعه در علم حدیث است.

بصائر الدرجات، در زمینه فضیلت و مناقب خاندان نبوی نوشته شده و نویسنده با ترتیب خاصی، به بیان مقام‌ها و ویژگی‌های معصومان پرداخته است. او با توجه به سخنان معصومان که برگرفته از سخن خداست، جایگاه و مقام واقعی اهل بیت علیهم‌السلام را نشان می‌دهد و روزه‌های معرفت ایشان را به روی شیفتگان مکتب تشیع می‌گشاید و با انوار ملکوتی‌اش، بندگان خدا را به درهای نجات و رستگاری رهنمون می‌سازد.

بصائر الدرجات، ده جزء و هر جزئی باب‌های مختلفی دارد و در هر باب، روایت‌های گوناگونی ذکر شده که همگی در مسائل امامت و ولایت معصومان است.

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۷۲.

۲. محمد بن حسن صفار، مقدمه بصائر الدرجات، ص ۱۵.

۳. فهرست طوسی، ص ۴۰۸؛ رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۵۲؛ مقدمه بصائر الدرجات، ص ۱۱.

وفات

او در سال ۲۹۰ هجری رحلت کرد.^۱

۵. احمد بن داود جرجانی

ابویحیی احمد بن داود بن سعید فزاری، از عالمان بلندمرتبه تشیع در قرن سوم هجری است. او در گذشته از عالمان اهل سنت بود و سپس به مذهب اهل بیت علیهم السلام گروید.^۲ وی در عصر امام هادی علیه السلام می‌زیسته و کتاب‌هایی در دفاع از مکتب تشیع نوشت. شیخ طوسی در *رجال* خود، وی را در شمار یاران امام هادی علیه السلام نامیده است.^۳

تألیفات

وی با قلمش، خدمات ارزنده‌ای به مکتب تشیع ارائه داد و ذوق و قریحه نویسندگی‌اش همواره در خدمت اهل بیت علیهم السلام بود و در ردّ فرقه‌های انحرافی و اثبات حقانیت پیشوایان معصوم علیهم السلام قلم‌فرسایی کرد. کتاب‌های وی، جنبه کلامی داشت و بر محور مسائل اعتقادی، به بررسی و نقد مکتب‌های عصر خود می‌پرداخت. این امر، در جلوگیری از گرفتارشدن شیعیان در کمند شیطان‌ها و گرایش به این فرقه‌ها نقش ویژه‌ای داشت و در آگاه‌ساختن معتقدان به آن مکتب‌ها مؤثر بود. برخی از آثار عبارت‌اند از:

الف) *خلاف عمر*؛

ب) *محنة نائبه*؛ در این کتاب، مذهب حشویه و فضایح آن را شرح داده است؛

ج) *مفاخرة البکریه و العمریه*؛

د) کتابی در ردّ اخبار دروغین که اهل سنت درباره خلفا روایت کرده‌اند؛

ه) کتابی درباره مسح روی پاپوش؛

و) کتابی در ردّ حنبلی و کتاب‌های دیگر که در رد فرقه‌های آن عصر گرد

آمده است.^۴

۱. *رجال نجاشی*، ج ۲، ص ۲۵۳؛ *خلاصه الاقوال*، ص ۲۶۱.

۲. *خلاصه الاقوال*، ص ۶۷.

۳. *رجال طوسی*، ص ۴۱۷.

۴. *فهرست طوسی*، صص ۷۹ و ۸۰؛ *تنقیح المقال*، ج ۶، ص ۱۱۵.

۶. سعدبن عبدالله اشعری قمی

سعدبن عبدالله، یکی از دانشمندان و فقیهان شیعه قمی است^۱ که موقعیت و شهرت خوبی داشت. وی رئیس طایفه امامی و فقیه سرشناس آنهاست که در جست‌وجوی دانش و حدیث به مناطق زیادی سفر کرد و از افراد مشهور و بزرگان عامه نیز حدیث شنید.^۲ او معاصر و از یاران امام حسن عسکری علیه السلام است، ولی از امام عسکری علیه السلام به‌طور مستقیم حدیثی روایت نکرده است.^۳

وی در خدمت به مکتب تشیع، لحظه‌ای آرام و قرار نداشت و همواره در راه رشد آیین تشیع می‌کوشید و پیوسته در زدودن پیرایه‌های جعلی از ساحت مقدس اسلام نبوی در تلاش بود. او با نوشته‌ها و سخنان خود، در پی روشن‌ساختن حقیقت دین و زندگی و نمایاندن چهره واقعی فرقه‌های انحرافی بود. وی با اهل باطل به مناظره و مجادله برخاست و عالمی از تبار هشام‌بن حکم بود که همواره در اثبات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با مخالفان مباحثه و مناظره داشت و همیشه پیروز میدان بود. به اندازه‌ای عاشق مکتب علوی بود که در این راه، آماده بود جان خود را فدای محبوبش کند.

استادان

او در طلب علم بسیار کوشا و علاقه‌مند و شیفته اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام بود. وی در طلب علم زیاد سفر کرد و از محضر بزرگان و استادان و محدثان فراوانی بهره برد. افزون بر آن، به شرف دیدار امام حسن عسکری علیه السلام نیز مشرف شد و از آن حضرت، علم آموخت.

بزرگان و استادان وی بنا بر آنچه مرحوم علامه خویی ذکر کرده، بیش از ۸۴

نفر هستند.^۴

۱. الاعلام، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳. رجال طوسی، ص ۳۹۹؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۵۶.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۹، صص ۸۳ و ۸۴.

شاگردان

عده بسیاری از فقیهان و محدثان معروف و به نام شیعه که از عالمان برجسته بودند، از حضورش بهره بردند. وی توانست شاگردان بزرگی را که همواره در خدمت اسلام و تشیع بودند، تربیت کند. مجموع شاگردانش شانزده نفر است؛ افرادی چون ابن‌ولید و ابن‌قولویه در محضر ایشان تربیت شده‌اند.

تالیفات

سعدبن عبدالله، نوشته‌های بسیاری داشت که در علوم و فنون گوناگون نگاشته بود و همه آثارش حدود چهل کتاب است.^۱

از آثار وی، اکنون دو کتاب در دست است و بقیه ناپدید شده‌اند:

- **بصائر الدرجات** که درباره مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام نگاشته شده است. اصل این کتاب موجود نیست، ولی شیخ حسن بن سلیمان حلی از شاگردان شهید اول، این کتاب را تلخیص کرده و به چاپ رسیده است.
- **المقالات والفرق**، که با تصحیح، مقدمه و پیوست‌های محمدجواد مشکور گردآوری و چاپ شده است.

سعدبن عبدالله و امام زمان علیه السلام

شیخ صدوق در کمال‌الدین ماجرای تشرّف وی به محضر امام زمان علیه السلام را آورده است. این حکایت، بر مقام والا و ارجمند سعد دلالت می‌کند و از آن، نهایت تلاش وی در خدمت به تشیع و ایستادگی در برابر انحراف‌های فکری عصر وی فهمیده می‌شود. خلاصه‌ای از آن ماجرای مفصل چنین است:

سعدبن عبدالله می‌گوید: من بر فراهم کردن کتاب‌هایی که به غوامض و دقایق علوم پرداخته بود، بسیار حریص بودم تا با مطالعه آنها، حقایق (مذهب شیعه) را به خوبی روشن و محکم سازم و از آنچه سبب اشتباه مردم می‌شود، سخن نگویم و در وقت مجادله با اهل خلاف، از آنها بپرسم و بر ایشان غالب

۱. فهرست طوسی، ص ۲۱۵؛ موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۳، ص ۲۶۴؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۵؛ رجال نجاشی، ج ۱، ص ۴۰۱.

آیم. بر مذهب شیعه سخت پایبند بودم و در راه خدمت به این مذهب، از سلامت و امنیت خود چشم پوشیده بودم. چون با اهل خلاف به مناظره می‌پرداختم، عیب‌ها، گمراهی‌ها و کجی‌های آنها را آشکار می‌ساختم و پرده از روی کار پیروانشان برمی‌داشتم. تا اینکه روزی با یک ناصبی در مقام مناظره درآمدم که از دیگران ثابت‌قدم‌تر بود.

در ادامه حدیث، سعد ماجرای مناظره‌اش را با آن ناصبی بیان می‌کند و آن ناصبی در دفاع از ابوبکر و عمر مطالبی می‌گوید. سعد ادامه می‌دهد:

از او جدا شدم، در حالی که اعضای اندرونم از شدت غضب آتش گرفته بود. پیش از این، طوماری از مسائل مشکل را که چهل تا پنجاه مسئله بود، آماده کرده بودم و کسی هم نیافته بودم که پاسخش را بداند. پس در نظر داشتم پاسخش را از احمد بن اسحاق، یار امام عسکری علیه السلام، بپرسم. احمد به سامرا رفته بود. پس در پی او رفتم و کنار آبی به او پیوستم. احمد گفت: شوق دیدار امام عسکری علیه السلام بر من غلبه کرده است. اراده دارم تا از آن حضرت، پاره‌ای از مشکلات را درباره تأویل و تنزیل قرآن بپرسم و تو در این سفر همراه من باش و فرصت را غنیمت شمار و بیا از محضر حضرت بهره‌مند شو!

به سامرا رسیدیم. به حضور حضرت عسکری علیه السلام مشرف شدیم. کودکی که چهره‌اش چون ماه شب چهاردهم می‌درخشید، روی زانوی امام نشسته بود. پس سلام کردیم و حضرت با مهربانی پاسخ فرمود و اشاره کرد و ما نشستیم.

احمد بن اسحاق برای امری بیرون رفت. امام عسکری علیه السلام به من فرمود: «ای سعد! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟» عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا به دیدار مولای خود شوقمند ساخت. حضرت فرمود: «مسائلی که اراده داشتی بپرسی چه شد؟ هرچه می‌خواهی، از نوردیده‌ام بپرس.»

پس سعد بن عبدالله مسائل خود را از امام زمان علیه السلام می‌پرسد و حضرت پاسخ می‌دهد. در ادامه، امام زمان علیه السلام ماجرای مناظره سعد را با آن مرد ناصبی ذکر می‌کند و به شبهه‌هایی که آن مرد در دفاع از مذهب خود مطرح کرده بود و سعد جواب قانع‌کننده نداشت، پاسخ می‌دهد. یکی از مسائل مطرح از سوی ناصبی،

این بود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست خلیفه بعد از او ابوبکر است و اوست که باید کارها را بعد از پیامبر به دست گیرد، پس برای حفظ جان خلیفه بعد از خودش، هنگام هجرت، او را با خود به غار برد. سعد پاسخی به این نداده بود. امام زمان علیه السلام فرمود: چرا در پاسخ او نگفتی: مگر پیامبر نفرموده که مدت خلافت بعد از من، سی سال است و این مدت، همان مدت خلافت چهار خلیفه بعد از پیامبر است که در مذهب شما خلفای راشدین‌اند؟ پس ناصبی ناچار بود این را تصدیق کند.

آن‌گاه می‌گفتی مگر پیامبر نمی‌دانست که خلافت بعد از او، از آن ابوبکر و بعد از او، از آن عمر و بعد از او، از آن عثمان و بعد از او، از آن علی علیه السلام است. او مجبور بود این را هم تصدیق کند. پس از آن می‌گفتی: در این صورت لازم بود پیامبر همه آن چهار نفر را با خود به غار ببرد تا جانشان را حفظ کند و شامل کردن ابوبکر به این لطف، سبب خواری سه نفر دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نباید آن را انجام دهد.^۱

از این ماجرا، منزلت سعد بن عبدالله نزد حضرت پیداست و حضرت به کارهای او توجه ویژه‌ای داشت. از این‌رو، وی را در پاسخ‌دادن به مخالفان راهنمایی و یاری کرد.

وفات

نجاشی، وفات وی را سال ۳۰۱ ه‍.ق و به نقلی سال ۲۹۹ ه‍.ق ذکر کرده است.^۲ علامه حلی نیز بعد از ذکر این دو قول می‌نویسد: گفته شده که او در روز چهارشنبه ۲۷ شوال سال ۳۰۰ ه‍.ق در ولایت رستم یا رستمدر رحلت کرده است.^۳

۶. حسن بن خالد، برادر محمد بن خالد

حسن بن خالد، برادر محمد بن خالد بود و کنیه‌اش ابوعلی. نجاشی می‌نویسد: وی برادر محمد بن خالد و ثقه بود و کتاب **نوادیر**، از آثار اوست.^۴ از دیگر کتاب‌های

۱. مهدی موعود، ج ۱، صص ۶۴۱ - ۶۵۵.

۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳. خلاصه الاقوال، ص ۱۵۶.

۴. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۷۶.

وی، *تفسیر العسکری* علیه السلام است که در صد و بیست مجلد بود و مطالب آن را امام عسکری علیه السلام املا کرده و او نوشته بود.^۱

شدت همراهی حسن بن خالد با امام عسکری علیه السلام، در آن برهه حساس که معصومان و شیعیان زیر فشار و کنترل حاکمان بنی‌عباس بودند، به‌خوبی از لابه‌لای حکایت‌ها پیداست. این، نهایت خلوص و ایمان وی را می‌رساند که همه سختی‌ها و تهدیدها را بر خود هموار می‌کند و به منظور به دست آوردن دانش و رساندن آن به شیعیان، ملازم امام عسکری علیه السلام می‌شود.

این امر، از سوی دیگر می‌تواند دلیل بر نزدیکی و بلندمرتبیگی او نزد امام باشد که شایستگی بیابد این مدت طولانی را همراه امام باشد. وی رهنمودهای تفسیری امام را می‌نوشت. پس برای شنیدن و نوشتن تعداد ۱۲۰ جلد کتاب، زمان زیادی را باید ملازم امام بوده باشد.

در اینکه آیا تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که امروز در دست است، جزئی از این تفسیر بوده یا کتاب دیگری است، اختلاف وجود دارد، ولی بیشتر محققان و صاحب‌نظران بر این باورند که کتاب امام حسن عسکری علیه السلام معروف، غیر از این کتاب است و کتاب تفسیر حسن بن خالد، به کلی از بین رفته است.^۲

مرحوم علامه فقید شیخ آقابزرگ تهرانی، نظرشان بر این است که مراد از امام عسکری، که حسن بن خالد این تفسیر شریف را به املائی ایشان نوشته بود، امام هادی علیه السلام است.^۳

بعید نیست حق با ایشان باشد، چون در زمان امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت در کنترل شدید حکومت بود، به‌گونه‌ای که علی بن جعفر از حلبی نقل می‌کند: در یکی از روزها که قرار بود امام به دارالخلافه برود، ما در عسکر به انتظار دیدن وی جمع شدیم. در این حال، از طرف آن حضرت توقیعی بدین

۱. *اعیان الشیعه*، ج ۵، ص ۶۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ج ۵، ص ۳۰۶؛ *الذریعه*، ج ۴، ص ۲۸۳؛ *قاموس الرجال*، ج ۳، ص ۲۲۸.

۲. *الذریعه*، ج ۴، صص ۲۸۳ و ۲۸۴؛ *اعیان الشیعه*، ج ۵، ص ۶۲.

۳. *الذریعه*، ج ۴، ص ۲۸۲.

مضمون به ما رسید: «کسی بر من سلام و حتی اشاره هم به طرف من نکند؛ زیرا شما در امان نیستید».^۱

ب) شاگردان

تربیت شاگردان و تقویت نیروهای ارزشی

از دیگر فعالیت‌های علمی - فرهنگی امام هادی علیه السلام، شناسایی و جذب افراد مستعد و تربیت و تجهیز آنان به دانش روز بود. اعمال فشار از سوی حاکمیت و محدودیت‌هایی که برای امام صورت می‌گرفت، مانع دستیابی کامل تشنگان دانش و معرفت به این سرچشمه جوشان علم می‌شد، ولی تا حدی که در توان آنان بود، خود را از این اقیانوس بی‌کران سیراب می‌ساختند و شرایط نامساعد فرهنگی و سیاسی و نیز تنگناهایی که در پیش رو داشتند، آنان را از کسب فیض از آفتاب عالم‌تاب دانش، باز نمی‌داشت. شمار شاگردان آن امام همام را بیش از ۱۸۵ تن بر شمرده‌اند^۲ که همگی از دانشمندان و بزرگان علمی روزگار خود به‌شمار می‌آمدند؛ اگرچه شماری از آنان از محضر پر فیض امامان دیگری نیز بهره‌مند شده بودند. در اینجا، برخی از چهره‌های برجسته آنان به اختصار معرفی می‌شوند.

۱) حضرت عبدالعظیم الحسنی

ایشان از نوادگان امام مجتبی علیه السلام و مردی پارسا و معتمد و محترم اهل بیت علیهم السلام بود تا آنجا که امام هادی علیه السلام در شأن او فرمود: اگر قبر عبدالعظیم الحسنی را زیارت کنید، گویا قبر حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده‌اید.^۳

ابوحامد رازی می‌گوید: نزد امام هادی علیه السلام رفتم و درباره احکام شرعی از ایشان مسائلی پرسیدم و ایشان به آنها پاسخ فرمود. هنگامی که خواستم از محضر ایشان مرخص شوم، به من فرمود: هرگاه دچار مشکلی در کار دینت شدی، از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا نیز به وی برسان.^۴

۱. الصراط‌المستقیم، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. رجال الطوسی، نجف، ۱۳۸۱ ه.ق، ص ۴۰۹.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۴۸.

۴. همان، ج ۱۰، ص ۴۸.

از نکته‌های برجسته در مورد شخصیت او، عرضه اعتقادات خود به امام معصوم زمان خود است تا اگر در آن کژی یا نارسایی وجود دارد، آن را برطرف سازد. خود او می‌گوید: نزد مولایم (امام هادی علیه السلام) رفتم. وقتی مرا دید، خوش آمد گفت و فرمود: به درستی که تو دوست ما هستی. عرض کردم: می‌خواهم دینم را به شما عرضه کنم که اگر شما پسندیدید، تصدیق کنید تا خدای را در حالی ملاقات کنم که دینم پذیرفته است... من عقیده دارم پروردگار یکتاست و ماندی ندارد و از حد ابطال و تشبیه بیرون است. او جسم و صورت و عَرَض و جوهر نیست، بلکه آفریننده اجسام و صورت دهنده شکل‌ها و آفریننده عَرَض‌ها و جوهرهاست و خداوند هرچیز است و مالک و ایجاد کننده و آشکار سازنده همه اشیاء است. همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و خاتم پیامبران است. پس از او تا روز قیامت پیامبری نیست و آیین او خاتم آیین‌ها و شریعت‌هاست و شریعتی پس از آن تا روز رستاخیز نیست و جانشین او امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است و پس از آن حسن علیه السلام و...

امام هادی علیه السلام فرمود: پس از من حسن علیه السلام، فرزندم، جانشین من است و مردم با فرزند او (مهدی علیه السلام) چگونه خواهند بود؟ گفتم: چه خواهد شد؟ فرمود: کسی او را نمی‌بیند و نامش را نمی‌توان ببرد تا ظهور کند و زمین را از عدل پر می‌سازد همچنان که پر از جور و ستم می‌شود...

امام پس از عرضه دیگر اعتقادات او مبنی بر حقانیت معراج، بازخواست در قبر، بهشت و دوزخ، صراط و میزان فرمود: ای ابوالقاسم، به خدا این دین، دین خداست که برای بندگانش راضی گشته است. پس بر آن ثابت قدم و پایدار باش، خداوند تو را بر قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت ثابت بدارد.^۱

او در روزگاری که عباسیان تهدید و شکنجه را به اوج خود رسانیده بودند، از دیار خود هجرت کرد و در شهر ری اقامت گزید و در آنجا مردم را در زمینه امامت هدایت کرد و در همان سرزمین بدرود حیات گفت.^۲

۱. شیخ صدوق، *امالی*، ص ۲۷۸.

۲. *حیاء الامام علی الهادی علیه السلام*، ص ۲۲۹.

۲) فضل‌بن‌شاذان

او یکی از شاگردان بزرگ مکتب امام هادی علیه السلام و امامان پیش از ایشان بود و روایات بسیاری از پیشوایان اسلام نقل کرده است که در کتاب‌های مختلف حدیثی یافت می‌شود.^۱ وی فردی دانشمند و معتمد امامان بود که آنان، او را ستوده‌اند و مدح او در تاریخ باقی است.

۳. حسین‌بن‌سعید اهوازی

تلاش‌های حسین‌بن‌سعید در زمینه‌های مختلف فقهی، اخلاقی و اجتماعی انکارناپذیر است. او اهل کوفه بود و با برادرش با رفتن به اهواز و سپس به قم، ترک وطن کرد و تا پایان عمر در آنجا ماند. او کتاب‌های گوناگون اسلامی با گرایش‌های مختلف نوشت و از امامان معصوم تعداد زیادی روایت نقل کرد.^۲

۴. ابوهاشم جعفری

نامش داودبن‌قاسم و کنیه‌اش ابوهاشم و از اهالی بغداد بود. او مردی جلیل‌القدر است که نزد امامان جایگاهی ویژه داشت و محضر آن بزرگواران را از امام رضا علیه السلام تا حضرت صاحب‌العصر علیه السلام درک کرده بود.^۳

۵. ابن‌السکیت اهوازی

ابن‌السکیت‌بن‌یعقوب‌بن‌اسحاق اهوازی از بزرگان لغت و فرهیختگان عرصه شعر و ادب و نویسنده کتاب *اصلاح المنطق* است. او را به دلیل کثرت سکوتش ابن‌السکیت می‌خوانند. از نزدیکان امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام و مورد وثوق اهل بیت علیهم السلام و فردی شجاع و عاشق ساحت مقدس امامان بود. او تربیت فرزندان متوکل را بر عهده داشت و متوکل از علاقه او نسبت به این خاندان آگاه بود. روزی از وی پرسید، دو فرزند من (معتز و مؤید) نزد تو محبوب‌ترند یا حسن و حسین؟ او با بی‌باکی تمام و کوبنده پاسخ داد: قنبر، غلام علی علیه السلام نزد من

۱. معجم رجال‌الحدیث، ج ۱۳، ص ۴۵۵.

۲. المفید من معجم رجال‌الحدیث، ص ۱۶۱.

۳. منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۶۹۳.

محبوب‌تر از تو و فرزندان است. متوکل این پاسخ دندان‌شکن را دستاویزی برای قتل او قرار داد و پس از شکنجه، او را به شهادت رسانید.^۱

۶. حسن بن علی

او نیای مادری سید مرتضی است که سید درباره او می‌گوید: مقام و برتری او در دانش و پارسایی و فقه، روشن‌تر از آفتاب است. هم او بود که اسلام را در دیلم انتشار داد، به‌گونه‌ای که مردم آن سامان به‌وسیله او از گمراهی‌های یافتند و با دعای خیر او بود که به حق بازگشتند. صفات پسندیده و اخلاق نیکوی او بیش از آن است که شمرده شود و روشن‌تر از آن است که پنهان ماند.^۲

۷. عثمان بن سعید عمروی

او نخستین نایب خاص امام زمان علیه السلام است و در تاریخ، شخصیت بسیار شناخته شده‌ای است. دومین نایب خاص حضرت نیز فرزند اوست. امانت‌داری و فریفته نشدن به مال دنیا و پارسایی و ورع از ویژگی‌های برجسته اوست. احمد بن اسحاق قمی که از بزرگان شیعه است می‌گوید: روزی خدمت امام علی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: مولای من، برای من ممکن نیست که همواره خدمت شما برسم. سخن چه کسی را بپذیرم و از دستور چه کسی پیروی کنم؟ امام فرمود: ابوعمرو (عثمان بن سعید) مردی راست‌گو و امین من است؛ هر چه به شما بگوید، از جانب من گفته و آنچه را به شما می‌رساند، از سوی من است.

هنگامی که ایشان به شهادت رسیدند، نزد امام عسکری علیه السلام رفتم و آنچه را به پدر بزرگوارشان گفته بودم، بازگو کردم و همان را پرسیدم و ایشان نیز دقیقاً همان پاسخ را فرمود.^۳

۱. همان، ص ۶۹۶.

۲. معجم رجال‌الحديث، ج ۵، ص ۲۸.

۳. منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۸۸۹.

فصل نهم: گزیده‌های از کرامت‌های امام‌های علیهم السلام

شکرحق

خلیفه عباسی (وائق یا متوکل) برای اینکه توان نظامی خود را به رخ امام بکشد، دستور داد تا نیروهای نظامی‌اش که نزدیک به نود هزار نفر می‌شدند، بر اسب‌های خود بنشینند و هر کدام خورجین اسب خود را پر از خاک سرخ کرده، در نقطه مشخصی خالی کنند. سپس لباس رزم پوشیده و با آرایش نظامی خاصی صف‌آرایی کنند. لشکریان براساس دستور وی، خاک‌ها را در همان نقطه مشخص خالی کردند و بدین ترتیب، تپه بزرگی از خاک سرخ تشکیل شد. سپس نیروها با ساز و برگ کامل آرایش نظامی در آنجا مستقر شدند. خلیفه بالای تل خاک رفت و امام هادی علیه السلام را نزد خود فرا خواند و گفت: هدف من از این کار، این است که قدرت سپاهیان مرا ببینند. امام برای درهم شکستن قدرت پوشالی او فرمود: آیا می‌خواهی من هم سپاهیانم را به تو نشان دهم؟ خلیفه که تاکنون سخنی از سپاهیان امام نشنیده بود، شگفت‌زده گفت: آری! امام دست به دعا برداشت و در پرتو دعای او آسمان و زمین و مشرق و مغرب آکنده از سپاهیان الهی شد که همگی غرق در سلاح بودند. خلیفه با دیدن این همه نیروی نظامی وحشت‌زده و مدهوش شد.^۱

زینب کذابه

در زمان خلافت متوکل عباسی، زنی پیدا شد که ادّعا می‌کرد زینب دختر فاطمه زهرا علیها السلام است. متوکل به او گفت: تو بسیار جوانی، در حالی که سال‌های بسیاری

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۵.

از زمان رسول خدا ﷺ می‌گذرد؟ پاسخ داد: بله، رسول خدا ﷺ بر سرم دستی کشید و از خداوند خواست هر چهل سال، دوباره جوانی‌ام باز گردد که این امر هرگز بر مردم آشکار نشد و اینک نیازی مرا مجبور به اظهار آن کرد.

متوکل همه بزرگان علوی و عباسی و قریش را فرا خواند و موضوع را بازگو کرد. برخی پذیرفتند و برخی تکذیب کردند و اظهار داشتند که زینب علیها السلام در گذشته است. زن تکذیب می‌کرد و می‌گفت: این‌ها دروغ می‌گویند. این موضوع بر مردم پوشیده بود و کسی از مرگ یا زندگی من آگاهی نداشته است. متوکل از حاضران خواست تا دلیل قانع‌کننده‌ای برای اثبات ادعای خود بیاورند، ولی همه ساکت شدند و گفتند: ابن‌الرضا علیه السلام را احضار کنید. شاید او دلیلی بر رد ادعای این زن داشته باشد. امام هادی علیه السلام را فرا خواندند و ایشان را از جریان آگاه ساختند. امام علیه السلام فرمود: این زن دروغ می‌گوید، زینب علیها السلام وفات کرده است. من دلیلی برای رد ادعای او دارم. گفتند: دلیل شما چیست؟ فرمود: گوشت فرزندان فاطمه علیها السلام بر درندگان حرام شده است. او را در قفس درندگان بیندازید، اگر از اولاد فاطمه باشد، به او آسیبی نمی‌رسد. به زن رو کردند و گفتند: نظر تو چیست؟ زن دروغ گو گفت: او می‌خواهد با این وسیله مرا از بین ببرد. امام فرمود: این‌جا جماعتی از فرزندان حسین علیه السلام هستند. هر کدام را که می‌خواهید بیازمایید. در این لحظه همه ترسیدند و رنگ از رخسارها پرید و هیچ‌کس حاضر به انجام دادن چنین کاری نشد. متوکل در این هنگام، موقعیت را بسیار مناسب دید خود امام را داخل قفس بفرستد تا با این کار هم ایشان را با (توجیه خودش) به قتل برساند و هم کذب مدعای ایشان را به همگان بنمایاند. بنابراین، به امام رو کرد و گفت: ای ابالحسن، چرا خود این کار را نمی‌کنی؟ امام فرمود: انتخاب با توست. گفت: پس خودت انجام بده. حضرت بی‌درنگ از جای خود برخاست و داخل قفس درندگان گرسنه شد که شش شیر بزرگ در آن بود. امام بی‌هیچ‌گونه پروایی میان قفس نشست. شیرها دور امام را گرفتند و زانو زدند و سرهایشان را به دست امام مالیدند. امام با آرامش، آن حیوانات را نوازش کرد و با اشاره‌ای به آنها فهماند که در گوشه‌ای از قفس کنار هم بایستند.

وزیر متوکل گفت: این تصمیم اصلاً درست نبود (و موجب فضاحت ما شد). زود بگو او بیرون بیاید پیش از اینکه این خبر انتشار یابد. متوکل گفت: ای ابالحسن، ما قصد بدی در مورد تو نداشتیم. فقط می‌خواستیم به آنچه گفت، یقین کنیم. حال می‌خواهیم که بیرون بیاید. امام از جای برخاست و به سمت نردبان آمد؛ شیرها دوباره گرد حضرت را گرفتند و خود را به پای امام می‌مالیدند. امام با دست به آنها اشاره کرد که دور شوند. همگی باز گشتند، امام بیرون آمد و فرمود: هر کس گمان می‌کند که فرزند فاطمه است میان شیرها برود. متوکل که سخت احساس رسوایی می‌کرد، زن را مجبور کرد که میان قفس برود. زن فریاد می‌زد: به خدا سوگند، دروغ گفتم. من دختر فلانی هستم و مشکلات زندگی مرا به این کار واداشت. متوکل که گمان می‌کرد آن زن باید تاوان این رسوایی را بدهد، دستور داد او را میان قفس شیرها بیندازند. ولی در این هنگام، مادر متوکل میانجی شد و نگذاشت که با او چنین کنند.^۱

پیش‌گویی

محمدبن فرج الرخجی می‌گوید: ابالحسن علیه السلام به من نوشت: ای محمد، کار و بار خود را گرد آور و مواظب باش. من مشغول جمع کردن کارهای خودم شدم، ولی نمی‌دانستم امام چه مقصودی از آن دارد. تا آنکه مأموری از جانب حکومت آمد و مرا دست‌بسته با زنجیر به مصر تبعید کرد و اموال مرا مهر و موم کردند. هشت سال در زندان مصر ماندم. آن‌گاه نامه امام به دست من رسید: ای محمدبن فرج، در ناحیه غربی (بغداد) منزل کن. من نامه را خواندم و با خود گفتم: من که در زندانم؛ خیلی شگفت آور است. پس از چند روز آزاد شدم. سپس نامه‌ای به امام نوشتم و از او خواستم دعا کند آب و ملک مرا باز گردانند. امام نوشت: به زودی آن را به تو باز می‌گردانند و اگر هم باز نگردانند، به تو زبانی نمی‌رسد. محمدبن فرج را به سامرا فرستادند و در دستوری کتبی، آب و املاکش را باز گردانیدند، ولی هنوز آن نامه به دستش نرسیده بود که از دنیا رخت بر بست.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۹؛ وفيات الاثمه علیهم السلام، ص ۳۶۲.

۲. الارشاد، شیخ مفید (۴۱۳)، ج ۲، ص ۲۹۲..

فصل هفتم: فعالیت هاومبارزات امام هادی علیه السلام درسامرا

در بزم مستی

متوکل خلیفه ستمگر عباسی، بزم شرابی مهیا کرده و به قصد توهین به مقام بلند امام هادی علیه السلام، ایشان را به آنجا فراخواند. گستاخی و تاریک‌دلی، او را وامی‌دارد که به امام هادی علیه السلام، عصاره همه پاکی‌های عالم، جام شرابی تعارف کند. امام آن را رد می‌کند و او از امام می‌خواهد که شعری بخواند. امام پاسخ رد می‌دهد و او اصرار می‌کند. پس امام علیه السلام می‌خواند: «حاکمان مقتدر بر قلعه کوه‌ها روزها را گذرانند و مردان نیرومند از آنان پاسداری کردند. اما آنان از خطر مرگ نرهیدند. پس از آن همه عزت، آنان را در گورها جا دادند که چه آرامگاه ناپسندی است و در پی آن، منادی، فریادشان زد که کجاست آن زیورآلات و تاج‌ها و لباس‌های فاخر؟ چه شد آن چهره‌های به ناز پرورده؟ اکنون کرم‌ها بر سر خوردن آن چهره‌هایند. خانه‌هاشان ویران شد، اموالشان بر جا ماند و خود به‌سوی گورهای تاریک شتافتند^۱». با خواندن این اشعار و با تأثیر کلام امام، مستی متوکل به گریه بدل می‌شود. بزم او برهم خورد و دستور داد امام را با احترام به منزل باز گردانند.

شرایط فرهنگی - اجتماعی حاکم و مبارزات فرهنگی امام هادی علیه السلام

آشفته‌گی فرهنگی

دوران امامت علی‌النقی علیه السلام با گسترده‌گی فرهنگی در گرایش‌های اعتقادی و بحث‌های علمی همراه بود که از برخورد میان مکتب‌های کلامی و تحولات

۱. سیره پیشوایان علیهم السلام، ص ۵۸۴.

فرهنگی مختلف ناشی شده بود. در این دوران، مکتب‌های عقیدتی گوناگونی چون معتزله و اشاعره تشکیل شده و گسترش یافته و پراکندگی آرای فراوانی در سطح فرهنگی جامعه پدید آمده بود. مباحثی کلان چون جبر و تفویض، ممکن یا ناممکن بودن رؤیت خداوند، تجسیم و مباحثی از این قبیل، افکار عمومی جامعه را دست‌خوش تاخت و تازه‌های فکری کرده بود. سرچشمه این تحولات فکری، در رویکرد دولت عباسی به مسائل علمی و فرهنگی و نیز هجوم فلسفه و کلام دیگر ملل به سوی جامعه مسلمانان بود. دستگاه حکومتی، کتاب‌های علمی دانشمندان ملل دیگر را به عربی ترجمه می‌کرد و در اختیار مسلمانان می‌گذاشت. این روند از زمان مأمون آغاز شد و به تدریج ادامه یافت و به اوج خود رسید. او تلاش فراوانی در ترجمه کتاب‌های دیگر ملل، به‌ویژه یونان داشت و بودجه بسیاری را در این راه هزینه کرد.

جرجی زیدان در این باره می‌نویسد: مأمون در مقابل وزن کتاب‌های ترجمه‌شده، طلا می‌داد و به قدری به ترجمه کتاب‌ها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می‌شد، از خود علامتی می‌گذاشت و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق می‌کرد. با دانشمندان خلوت می‌کرد و از معاشرت با آنان لذت می‌برد.^۱

پس از آن، این روند تا آنجا ادامه یافت که ثروتمندان و بزرگان دوره عباسی نیز به این کار مبادرت می‌ورزیدند و دانشمندان را گرامی می‌داشتند. تعداد کتاب‌فروش و کاغذفروش در بغداد فزونی یافت و انجمن‌های علمی و ادبی تشکیل می‌شد و مردم بیش از هر کار به مباحثات علمی و مطالعه می‌پرداختند. این رویه همچنان در دوره عباسی رو به رشد بود و کتاب‌های بسیاری از زبان‌های یونانی، سریانی، هندی، نبطی و لاتین ترجمه شد.^۲

آنان لحظه‌ای دانشمندان غیرمسلمان را از خود دور نمی‌کردند و با آنان شراب می‌نوشیدند. متوکل و مهتدی، دانشمندان را بر تخت می‌نشاندند و امیران و وزیران را در برابر آنها ایستاده نگه می‌داشتند، به‌گونه‌ای که هیچ بزرگی در

۱. تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲. همان.

مقابل آنها حق نشستن نداشت.^۱ نزدیکی بیش از اندازه خلفا با ناملسمانان و احترام بیش از اندازه به آنها، عقاید شوم و ضد اسلامی آنها را آشکار می‌ساخت. به‌خوبی آشکار است که این احترام و آن همه صرف بودجه‌های هنگفت، صرفاً جهت دانش‌پروری و علم‌دوستی نبوده است. آنان با جمع‌آوری کتاب‌های علمی گوناگون، جایگاهی مناسب را در گسترش مناظره‌های علمی فراهم آوردند که اهداف مشخص و از پیش تعیین شده‌ای را در این موضوع دنبال می‌کردند.

البته آنچه از بررسی زندگی علمی امام هادی علیه السلام در مناظره‌های علمی به دست می‌آید، برتری مبانی اعتقادی شیعه را در این برهه از زمان آشکار می‌سازد. گذشته از این مطالب، پیدایش این همه آرا و نظر گوناگون، سبب آشفتگی در اوضاع فرهنگی و اجتماعی شد و حاصل این آشفتگی، پیدایش گروه‌های گوناگونی چون: غلات، واقفیه، صوفیه، مجسمه و... بود. دستگاه حکومتی نیز از این آشفتگی فرهنگی، برای دستیابی به اهداف خود بهره می‌جست. عباسیان می‌خواستند از این جریان‌ها به عنوان حربه‌ای برای ایجاد اختلاف در جامعه و پدیدآوردن شکاف میان مسلمانان و تضعیف مبانی فکری و اعتقادی آنها بهره‌برداری کنند.

در این میان، تیزبینی امام در شناخت خط توطئه و استحاله فرهنگی، نقشه‌های دین‌ستیزانه آنان را آشکار می‌ساخت. اگرچه مراقبت شدید و زیر نظر گرفتن ایشان، اندکی آنان را در رسیدن به هدف ننگینشان یاری می‌داد و دسترسی نداشتن مردم به امام، مشکلات جامعه اسلامی را افزون‌تر می‌کرد، ولی امام با نهایت درایت، در خنثی کردن این توطئه‌های فرهنگی می‌کوشید.

سای در برابر تحریف‌ها

در دوران امامت امام هادی علیه السلام که اجداد بزرگوارش، منبع حکمت و معدن علم و دانایی بود، مکاتب عقیدتی بسیاری رواج یافت و دیدگاه‌های مختلفی پیرامون اصول عقیدتی اسلام مطرح شد. نظرات باطلی که مکتب اصیل اسلامی را با خطر تحریف روبه‌رو می‌کرد. امام هادی علیه السلام با عظمت علمی و نور هدایت و

روشنگری خود، راه را بر بسیاری از این تحریف‌ها بسته و پیاپی نظر اسلام ناب را به جامعه عرضه می‌داشت. ایشان همواره دیدگاه‌های ناب اسلام را به شکلی صحیح بیان می‌کرد و شک و تردیدهایی را که مکاتب گوناگون، مغرضانه بر اصول اعتقادی اسلام وارد می‌کردند بی‌اثر می‌نمود.

مکاتب کلامی عصر امام هادی علیه السلام

در عصر امام هادی علیه السلام، مکاتب کلامی فراوانی وجود داشتند و بازار بحث و گفت‌وگو میان آنها بسیار گرم بود.

امام هادی علیه السلام علاوه بر مناظره با فرقه‌های کلامی چون «معتزله» و «اشاعره»، با گروه‌های منحرفی چون «غلات»، که افکار و عقاید بی‌اساس و پوچ خود را به نام شیعه رواج می‌دادند، نیز مبارزه می‌کرد. این گروه منحرف خود را به ائمه منسوب می‌کردند و موجب بدنامی شیعه در میان فرقه‌های دیگر می‌شدند. امام هادی علیه السلام این گروه منحرف را به شیعیان معرفی نمود و آنان را طرد و سزاوار لعنت خداوند متعال معرفی کرد. امام علیه السلام ضمن معرفی سران این گروه، از آنان بیزاری جست و خون برخی از آنان را مباح اعلام نمود.

یکی دیگر از مهم‌ترین جریان‌های فکری دوران امام هادی علیه السلام، فتنه «خلق قرآن» بود؛ عده‌ای قرآن را مخلوق نمی‌دانستند و آن را «قدیم» معرفی می‌کردند و عده‌ای آن را مخلوق و «حادث» می‌دانستند. امام هادی علیه السلام با بیان هدایت‌گرانه خود، موضوع را برای شیعیان روشن ساخت و بر افکار و جنجال‌های بی‌جا در این مورد خط بطلان کشید.

بررسی مکاتب و موضوعات کلامی عصر امام هادی علیه السلام، شیوه مبارزه با «غلات»، هدایت صحیح جامعه و... محوری مفید جهت تحقیق برای اهل بینش و اندیشه خواهد بود.

تلاش‌های گسترده امام در زمینه‌های فرهنگی

یکی از پردامنه‌ترین عرصه‌های مبارزه امام در دوران زندگی‌شان، فعالیت‌های ایشان در زمینه‌های فرهنگی بود که در قالب‌های گوناگون انجام می‌پذیرفت:

۱. مبارزه فرهنگی با گروه‌های منحرف عقیدتی

همان‌گونه که گفته شد، دوران امام هادی علیه السلام، اوج پیدایش مکتب‌های گوناگون عقیدتی بود که بستر آن با ایجاد فضای فکری از سوی حکومت عباسی فراهم شده بود. گردانندگان و نظریه‌پردازان، این جنبش‌ها را نیز مشتق عناصر فریب‌خورده، فرصت‌طلب و سودجو تشکیل می‌دادند. این گروه‌ها عبارت بودند از:

الف) غلات

غلات، انسان‌هایی تندرو، افراطی و بی‌منطق بودند که درباره امامت مبالغه بیش از اندازه می‌کردند و امام را تا سرحد الوهیت و پرستش، پیش می‌بردند. آنان امام را خدا می‌دانستند و با بهره‌گیری از عقاید انحرافی خویش، بسیاری از واجبات الهی را حرام و بسیاری از گناهان کبیره را بر خود حلال می‌شمردند.

گاه خود را از سوی امام، که خدا قلمداد شده بود، پیامبر معرفی کرده و بسیاری از موجبات بدنامی شیعه را در عصر گسترش فرهنگ‌ها فراهم آورده بودند. امام به سختی با آنان مبارزه کرده، آنان را طرد می‌کرد. آنان سعی داشتند تا وجوهی را که مردم ساده و بی‌آلایش به امام می‌پرداختند، به چنگ آورند و با تشریح بدعت‌های مختلف در دین، به امیال نفسانی خود رنگ شرعی و دینی بدهند.

سران این فرقه عبارت بودند از: علی بن حسکه قمی؛ فارس بن حاتم؛ حسن بن محمد (مشهور به ابن بابا قمی)؛ قاسم یقطینی (یا قاسم بن یقطین)؛ محمد بن نصیر نمیری (یا فهری).^۱

هرکدام از این افراد، به‌گونه‌ای در تشریحات این گروه سهیم بودند.

علی بن حسکه قمی، امام هادی علیه السلام را پروردگار جهانیان می‌دانست و خود را از سوی ایشان پیامبر هدایت انسان‌ها معرفی کرده بود. او تمامی واجبات و فروع دینی، مانند زکات، حج، روزه و... را به شدت زیر سؤال برد. محمد بن نصیر نمیری، بر بدعت‌های علی بن حسکه، جواز ازدواج با محارم (مادر، خواهر، دختر)، حلّیت لواط و اعتقاد به تناسخ^۲ را افزود.^۳

۱. حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۶۸.

۲. حلول ارواح مردگان در کالبدی غیر از بدن مادی خود فرد.

۳. حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۶۹؛ رجال کشی، ص ۵۲۰.

امام نیز با موضعی صریح و جدی، ضمن برائت و دوری‌جستن از آنان، حتی دستور قتل یکی از آنان را صادر کرد. ایشان برای نمایاندن چهره کریه آنان، در پاسخ شیعیان که از عقاید منحرف علی‌بن‌حسکه پرسیده بودند، چنین نگاشت:

ابن‌حسکه - نفرین خدا بر او باد - دروغ‌گویی بیش نیست و من او را در شمار دوستان و شیعیان خود نمی‌پندارم. خدا او را لعنت کند. به خدا سوگند، پروردگار جهانیان، محمد صلی الله علیه و آله و پیامبران پیشین او را مگر به آیین یکتاپرستی و دستور به برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و انجام دادن حج و دوستی و ولایت بر خلق نفرستاد. او نیز مردم را جز به سوی پرستش خداوند دعوت نکرده است. ما جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و بندگان خدا هستیم که هرگز به او شرک نخواهیم ورزید. اگر اطاعتش کنیم، رحمت او شامل حالمان شده و اگر از فرمان او سرپیچی کنیم، گرفتار عذاب دردناک او خواهیم شد. ما نمی‌توانیم برای خدا نشانه‌ای بیاوریم، ولی خدا برای ما و همه آفریدگانش، نشانه و دلیل فرو فرستاده است.

من از کسی که چنین سخنانی می‌گوید، بیزار می‌جویم و از چنین گفته‌هایی به خدا پناه می‌برم. شما نیز از آنان برائت و بیزار می‌جوید و آنان را در فشار قرار دهید.

در ادامه، امام، دستور قتل آنان را صادر کرد.^۱ گفتنی است: فارس‌بن‌حاتم از سران غلات بود که امام به قتل او فرمان داد.^۲ که به محض صدور این فرمان، یکی از شیعیان او را از صحنه روزگار محو و دل امام را شاد کرد.

(ب) صوفیه

از دیگر اندیشه‌های منحرفی که با رخنه در جامعه اسلامی، سبب بدنامی شیعه و تشویش افکار عمومی جامعه مسلمانان شده بود، تصوف بود. پیروان این مکتب، با نمایاندن چهره‌ای زاهد، عارف، خداپرست، بی‌میل به دنیا و پاک و منزّه از پستی‌ها و آلائش‌های دنیایی، مردم را گمراه می‌کردند. آنها نیز چون غلات از

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۵.

۲. رجال کشی، ص ۵۱۸.

همگی این عنوان‌ها در راستای اهداف سودجویانه خود در زمینه‌های گونه‌گون بهره‌مند می‌شدند. آنها در اماکن مقدسی چون مسجد پیامبر گرد هم می‌آمدند و به تلقین اذکار و اوراد با حالتی خاص می‌پرداختند، به گونه‌ای که مردم با دیدن حالت آنها می‌پنداشتند با پرهیزکارترین افراد بشر روبه‌رویند و تحت تأثیر رفتارهای عوام‌فربانه آنان قرار می‌گرفتند. امام هادی علیه السلام نیز با واکنش‌هایی سریع و به هنگام، این توطئه عقیدتی را کشف و خنثی ساخت.

روزی آن حضرت با گروهی از یاران صمیمی خود در مسجد مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند. گروهی از صوفیه وارد مسجدالنبی می‌شدند و گوشه‌ای از مسجد را برگزیدند، دور هم حلقه می‌زدند و با حالتی ویژه خود مشغول تهلیل می‌شدند. امام با دیدن اعمال فریب‌کارانه آنها، به یاران خود فرمود:

به این جماعت حيله‌گر و دو رو توجهی نکنید. اینان هم‌نشینان شیاطین و ویران‌کنندگان پایه‌های استوار دین‌اند. برای رسیدن به اهداف تن‌پرورانه و رفاه‌طلبانه، چهره‌ای زاهدانه از خود نشان می‌دهند و برای به دام‌انداختن مردم ساده‌دل، شب‌زنده‌داری می‌کنند. به راستی که اینان مدتی را به گرسنگی سر می‌کنند تا برای زین‌کردن، استری بیابند. اینها لا اله الا الله نمی‌گویند، مگر اینکه مردم را گول بزنند و کم نمی‌خورند مگر این که بتوانند کاسه‌های بزرگ خود را پر سازند و دل‌های ابلهان را به‌سوی خود جذب کنند. با مردم از دیدگاه و سلیقه خود درباره دوستی خدا سخن می‌گویند و آنان را رفته رفته و نهانی در چاه گمراهی (که خود کنده‌اند) می‌اندازند. همه این وردهایشان، سماع و کف زدنشان و ذکرهایی که می‌خوانند، آوازه‌خوانی است و جز ابلهان و نابخردان کسی از آنان پیروی نمی‌کند و به‌سوی آنان گرایش نمی‌یابد. هر کس به دیدار آنها برود، چه در زمان زندگانی او و چه پس از مرگ او، گویی به زیارت شیطان و همه بت‌پرستان رفته است و هر کس هم به آنان کمک کند، مانند این است که به پلیدانی چون یزید و معاویه و ابوسفیان یاری رسانده است.

وقتی سخنان امام به اینجا رسید، یکی از حاضران با انگیزه‌ای که امام از آن آگاهی داشت، پرسشی مطرح کرد که سبب ناراحتی ایشان شد. او پرسید: آیا این گفته‌ها در حالی است که آنان به حقوق شما اقرار داشته باشند؟

امام با تندی به او نگریست و فرمود: دست بردار از این پرسش! بدان که هر کس به حقوق ما اعتراف داشته باشد، هرگز این چنین مشمول نفرین و طعن و لعن ما نمی‌شود. (آنان که این اعمال را انجام می‌دهند و به حقوق ما نیز اعتراف دارند) پست‌ترین طایفه صوفیان‌اند؛ چراکه تمامی صوفیان با ما مخالف‌اند و راهشان نیز از ما جداست. آنها یهودیان و نصرانیان امت اسلام‌اند. همین‌ها هستند که سعی در خاموش کردن نور الهی دارند، ولی خداوند نورش را بر همگان به‌طور کامل خواهد تاباند هر چند که کافران ناخشنود باشند.^۱

ج) واقفیه

واقفیه از دیگر فرقه‌های دوران امامت امام هادی علیه السلام بودند که امامت علی‌بن موسی الرضا علیه السلام را نپذیرفته و پس از شهادت پدر گرامی ایشان، امام موسی‌بن جعفر علیه السلام، متوقف شده و در امامت و رهبری جامعه دچار ایستایی شدند. آنان با انکار امامان پس از امام کاظم علیه السلام و موضع‌گیری در مقابل امامان، حتی مردم را از پیروی ایشان منع می‌کردند. امام هادی علیه السلام نیز برای اثبات جایگاه امامت و پیشوایی خود با آنان دست به رویارویی فرهنگی زد و آنان را نیز بسان غلات و صوفیان، مشمول لعن و نفرین خود کرد تا آنان را به مردم بشناساند. در این باره ابراهیم‌بن عقبه در نامه‌ای به امام هادی علیه السلام می‌نویسد: «فدایت شوم! من می‌دانم که مملوره (واقفیه) از حق و حقیقت دوری می‌کنند، آیا اجازه دارم در قنوت نمازهایم آنان را نفرین کنم؟» امام با صراحت تمام پاسخ مثبت داد.^۲ و بر اندیشه‌های گمراه‌کننده آنان نیز خط بطلان کشیدند. سرکردگی این گروه را علی‌بن ابی حمزه بطائنی بر عهده داشت که از زمان امامت علی‌بن موسی الرضا علیه السلام از پرداخت مالیات‌های اسلامی به امام خودداری کرده و به نشانه مخالفت و رد صلاحیت ایشان، به رفتارهایی از این قبیل دست می‌زد. آنها رویه خود را همچنان تا عصر امام هادی علیه السلام ادامه دادند. روزی امام، یکی از آنان، به

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۸.

۲. رجال کشی، ص ۴۶۰.

نام ابوالحسن بصری را دید و چون او را قابل هدایت و بیداری یافت، به او رو کرد و فقط در یک جمله به او فرمود: «آیا زمان آن نرسیده که به خود آیی؟» سخن روح‌فزای ایشان در وی اثری ژرف بر جای نهاد و سبب تغییر رویه و بیداری او شد.^۱

د) مجسمیه

این گروه می‌پنداشتند خداوند جسم است. آنان برداشت‌هایی بسیار سطحی و ابتدایی از دین داشتند و از درک مجردات و چیزهایی که از سیطره جسم و ماده خارج است، بسیار ناتوان بودند. از این رو، همواره بسیاری از حقایق هستی را که خارج از دایره ماده بود، انکار می‌کردند یا تا عالم ماده پایین می‌کشیدند.

کم‌کم آنها و اندیشه‌های بدوی و یکسویه‌شان در بین شیعیان رسوخ کرد و عقاید آنان را نیز تحت تأثیر سطحی‌نگری و کوتاه‌بینی خود قرار داد. خبر به امام هادی علیه السلام رسید و شیعیان از امام کسب تکلیف کردند. ابراهیم بن همدانی، در نامه‌ای، عقاید منحرف آنان را به عرض امام رساند و از ایشان راهنمایی خواست. او به امام نوشت که در بین شیعیان و دوست‌داران اهل بیت علیهم السلام افرادی پیدا شده‌اند که تحت تأثیر این عقاید پوچ قرار گرفته‌اند و می‌پندارند که خداوند جسم است. امام در پاسخ او برای روشن شدن پیام مکتب ناب اهل بیت علیهم السلام در این زمینه نگاشت: «پاک و منزّه است آن خدایی که هیچ حد و مرزی ندارد! هرگز این‌گونه توصیف نمی‌شود، هیچ مثل و مانندی ندارد و او شنوای داناست».^۲

ه) باورمندان به رؤیت

اشاعره گروهی بودند که می‌پنداشتند خداوند را در روز رستاخیز خواهند دید. حتی آنها بر این عقیده بودند که خداوند با همین چشم مادی قابل دیدن است. شیعیان درباره این گروه به امام نامه نوشته و توضیح خواستند. امام در پاسخ نوشت: پایبندی به این نظریه به هیچ وجه جایز نیست. مگر نه این است که باید

۱. معجم رجال‌الحديث فی طبقات الرواة، ج ۱، ص ۲۵۹.

۲. شیخ صدوق، توحید، باب تجسیم و صورّه، ص ۱۰۰.

بین چشم شما و شیء انعکاسی صورت گیرد که حامل نور باشد و دیدن، صورت پذیرد؟ حال اگر انعکاسی و نوری در میان نباشد و این ارتباط برقرار نشود، چگونه امکان دیدن آن شیء وجود دارد؟ در این نظریه اشتباهی بزرگ وجود دارد؛ زیرا بیننده چیزی را می‌تواند با چشم خود ببیند که در جسم بودن با خود او مساوی باشد و در صورت دیده‌شدن، هر دو بسان هم (جسم) خواهند بود و لازمه آن، جسم دانستن خداست؛ چرا که سببها با به‌وجود آمده‌های خود رابطه‌ای جدایی‌ناپذیر دارند.^۱

بدین ترتیب، امام تفکر محدودش و منحرف این گروه را نیز باطل اعلام کرد.

۲. تحریر رساله کلامی

از جمله تلاش‌های علمی - فرهنگی امام علی‌النقی علیه السلام در گستره اعتقادات، نوشتن رساله کلامی است که آن را به انگیزه پاسخ‌گویی به مشکلات اعتقادی اهالی اهواز نگاشته است. امام در این رساله، با ایراد بحث‌های مستدل درباره قرآن و عترت و معرفی ثقلین و لزوم تمسک به آن، مبحث جبر و تفویض را که از پیچیده‌ترین مسائل کلامی است، با بیانی بسیار روشن و شیوا مطرح و نقد کرده و نظر امامیه را با عنوان «الأمر بین الأمرین» به اثبات رسانیده است. در بخشی از این رساله آمده است: در این باره به گفتار امام صادق علیه السلام آغاز می‌کنم که فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه مقامی است میان آن دو که عبارت است از: تندرستی، آزادی، مهلت کافی و توشه، مانند مرکب‌سواری و وسیله تحریک فاعلی بر کار خود.

پس این پنج چیز است که امام صادق علیه السلام به عنوان اسباب جمع‌کننده فضل گرد آورده است. پس اگر بنده‌ای یکی از آنها را نداشته باشد، به لحاظ آن کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط است... همچنین روایت شده که فرمود: مردم در عقیده به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای می‌پندارند که کار به آنها وانهاده شده است که آنان خدا را در سلطه و قدرتش سست دانسته و خود را به هلاک

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۶.

انداخته‌اند. دسته‌ای دیگر می‌پندارند که خدای عزوجل بندگان را به نافرمانی مجبور ساخته و آنان، را به آنچه توان انجامش را ندارند، مکلف فرموده است. اینها نیز خداوند را ستمگر می‌انگارند که سبب هلاکت خود را با این اندیشه فراهم آورده‌اند. دسته‌ای دیگر معتقدند که خداوند بندگان را به اندازه توانشان مکلف فرموده و تکلیفی بیش از توان بر دوش آنها ننهاده است. آنها چون کار نیک انجام دهند، خدا را بستایند و چون بد کنند، از او آمرزش بخواهند که اینان به حق رسیدگانند. پس امام صادق علیه السلام خبر داده که هر کس پیرو جبر و تفویض است و به آنها اعتقاد دارد، برخلاف حق است و من آن جبری را که هر کس بدان معتقد باشد دچار خطاست، شرح دادم و بیان کردم که کسی که پیرو تفویض است، دستخوش باطل است. پس حق تعالی میان این دو نظریه است....

پس حضرت به بررسی بیشتر مسئله جبر و تفویض در قالب پنج مثال دیگر می‌پردازد که در تفسیر تندرستی، گشوده‌بودن راه، سنت مهلت، توشه و انگیزه بیان می‌دارند و با بهره‌گیری از آیات قرآن و استدلال‌های عقلانی و با نهایت دقت و حوصله، آن را از زوایای مختلف بررسی می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که مطالب با بیانی بسیار ساده، مستند و عقلانی مطرح می‌شوند و حتی در عین کامل و مبسوط‌بودن، جمله‌ای را تکراری، بدون غرض و خالی از بار محتوایی لازم نمی‌یابیم.^۱

۳. مناظره‌های علمی و اعتقادی

امامان معصوم علیهم السلام چشمه‌های جوشان معرفت و گنجینه‌های دانش الهی‌اند و چون چراغی پر فروغ و زوال‌ناپذیر، فراسوی علم را با پرتوافشانی خود روشن می‌کنند. آنان با بیان شیوا و روشن‌گر خود، تاریکی نادانی را از بین برده و در هر زمان، امید نورستیزان دانایی را نوید می‌ساختند.

دولت عباسی، همواره به دنبال برپایی جلسه مناظره و گفت‌وگوی علمی بود که برقراری این‌گونه جلسه‌ها در زمان مأمون عباسی به اوج خود رسید و این

۱. تحف العقول، ص ۴۹۶.

روند تا دوران امامت امام هادی علیه السلام نیز ادامه یافت. برپایی این مجالس هدفدار برای درهم شکستن چهره علمی امامان و زیر سؤال بردن دانش و حتی امامت آنان تشکیل می‌شد. البته این کار آنان نه تنها به مقصود خویش نمی‌رسیدند، بلکه موجب رسوایی و فضاحت آنان نیز می‌شد؛ چرا که آن بزرگ پیشوایان دانش و معرفت، از این فرصت برای روشن کردن اذهان عمومی و نشر فرهنگ اصیل اسلامی بهره‌برداری می‌کردند.

دولت عباسی می‌کوشید با زیر نظر گرفتن امام و کنترل شدید ملاقات‌های ایشان با شیعیان، از روشن شدن افکار مردمی جلوگیری کند و جلوی فیض این سرچشمه بزرگ را بگیرد، ولی برپایی نشست‌های علمی در تناقض با این سیاست برمی‌آمد و تمام تلاش عباسیان را بیهوده می‌ساخت. پی‌گیری این سیاست متناقض از سوی سردمداران بنی‌عباس، حاکی از کوتاه‌فکری، ناکارآمدی، نارسایی در چاره‌جویی و بن‌بست‌های فکری آنان در برابر اهداف معین خود بود.

متوکل عباسی برای این منظور، دو تن از دانشمندان به نام‌های یحیی بن اکثم و ابن‌سکیت را به خدمت خواند تا نشستی علمی با امام علی‌النقی علیه السلام ترتیب دهند. در نشستی که برای این کار ترتیب داده شده بود، متوکل از ابن‌سکیت خواست تا پرسش‌های خود را مطرح کند. او نیز پرسید: چرا موسی با عصا برانگیخته شد، عیسی علیه السلام با شفای بیماران و زنده کردن مردگان و محمد صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن و شمشیر؟

امام در پاسخ فرمود: موسی علیه السلام با عصا و ید بیضا در دوره‌ای برانگیخته شد که مردم تحت تأثیر جادو قرار گرفته بودند. او نیز به همین منظور برایشان معجزه‌ای آورد که جادویشان را از بین ببرد و حجت را برایشان تمام سازد. عیسی علیه السلام با شفای بیماران خاص و بدون درمان و با زنده کردن مردگان برانگیخته شد، زیرا در آن زمان پزشکی و پیشرفت‌های آن، مردم را شگفت‌زده کرده بود و او به فرمان خدا، مردگان را زنده می‌کرد و بیماران بی‌درمان را شفا می‌داد. محمد صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن و شمشیر در دوره‌ای برانگیخته شد که شعر و شمشیر بر اندیشه مردم حکمرانی

می‌کرد. او نیز با قرآن تابنده و شمشیر برنده بر شعر و شمشیرشان چیره گشت و پیام خدا را به آنان رساند و حجت را بر آنها تمام فرمود.

پاسخ امام، بسیار روشن و قانع‌کننده بود. ابن‌سکیت از روی ناچاری، پرسشی بی‌محتوا را بیان کرد و گفت: اکنون حجت خدا چیست؟ امام نیز با کنایه، مهر خاموشی بر زبان دشمن زد و فرمود: عقل که به‌خوبی درمی‌یابد آن‌که به خدا دروغ بندد، رسوا می‌شود.

شکست ابن‌سکیت در این گفت‌وگوی کوتاه و آن هم فقط با یک پرسش ساده، خشم یحیی بن‌اکثم را برانگیخت. او با ناراحتی گفت: ابن‌سکیت را به مناظره چه کار؟! او هم‌نشین نحو و شعر و لغت است. سپس کاغذی بیرون آورد که در آن پرسش‌هایی را مطرح کرده بود و پاسخ را از امام به‌طور مکتوب خواست.^۱ پرسش‌های او درباره تأویل و تفسیر برخی آیات قرآن، گواهی زن، احکام خنثی، دلیل بلند خواندن نماز صبح و مسائلی درباره عملکرد امیرمؤمنان علی علیه السلام بود.

امام با نهایت دقت، ظرافت و کمال به پرسش‌های وی پاسخ فرمود و افزون بر اثبات جایگاه علمی خود، سیزده پرسش پیچیده و مشکل را برای شیعیان پاسخ گفت و به صورت غیر مستقیم، معارف واقعی اسلام را در اختیار خواهندگان قرار داد.

پاسخ‌های امام هادی علیه السلام چنان کوبنده و دقیق بود که یحیی بن‌اکثم در پایان این رویارویی به متوکل گفت: پس از این جلسه و این پرسش‌ها دیگر سزاوار نیست که از او درباره مسئله دیگری پرسش شود؛ زیرا هیچ مسئله‌ای پیچیده‌تر از اینها وجود ندارد (و او از عهده پاسخ‌گویی به همه آنها برآمد) و آشکارشدن مراتب علمی او، موجب تقویت شیعیان می‌شود.^۲

۴. رفع شبهه‌های دینی

افزون بر شبهه‌های خرد و کلانی که از سوی دانشمندان مزدور و فرقه‌های مرجع آن دوران در حوزه دین مطرح می‌شد، کشمکش‌های بزرگ بر سر مسائل

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۴.

۲. همان.

بنیادین و زیربنایی اسلام، هر از چند گاهی رخ می‌نمود که دامنه فتنه‌انگیزی آن، اندیشه قشر گسترده‌ای از مسلمانان و گاه شیعیان را دربرمی‌گرفت.

یکی از بزرگ‌ترین این فتنه‌جویی‌ها، موضوع مخلوق‌بودن قرآن بود که مدت‌ها اندیشه مسلمانان را به خود مشغول ساخته بود و چه بسیار انسان‌هایی که به دلیل عقیده به آن، جان خود را از دست دادند. خلفای عباسی با مطرح‌ساختن این پرسش و نیافتن پاسخ دلخواه خود، مخالفانشان را به شدت سرکوب می‌کردند. از این دسته احمد بن نصر را می‌توان نام برد که از مخالفان دولت عباسی بود و یک بار هم نقشه قتل واثق، خلیفه عباسی را کشید، ولی نافرجام ماند. خلیفه نیز برای از میان برداشتن او با طرح این پرسش که آیا قرآن مخلوق است یا نه، برنامه سرکوب او را آغاز کرد و پس از بیان پرسش‌های گوناگون در این زمینه و دیگر مسائل اعتقادی، بهانه‌ای برای قتل وی به چنگ آورد و او را از میان برداشت.^۱

معتزله که گرایشی افراطی به عقل‌داری، قرآن‌کریم را حادث و مخلوق می‌دانستند و آن را از صفات باری تعالی می‌شمردند، ولی در برابر آنها، اشاعره به مخالفت برخاسته و قرآن را قدیم و غیرمخلوق دانستند. جرقه‌های این کشمکش که برخاسته از نظریه جبر یا تفویض بود، از اواخر حکومت امویان آغاز گردید و با پیدایش این دو مکتب کلامی در عصر عباسیان به اوج خود رسید. تا پیش از مأمون، حکمرانان عباسی گرایش شدید و تعصب بسیاری بر نظر اشاعره و جبرگرایی داشتند و معتزلیان را به شدت شکنجه و سرکوب می‌کردند. با به حکومت‌رسیدن مأمون، ورق برگشت و مخالفان معتزله و نظریه خلق قرآن با حربه‌های گوناگون از صحنه روزگار پاک شدند.

پس از مأمون نیز خلفای عباسی از معتزله پیروی کردند و کسانی را که به عقاید معتزله پایبند نبودند، شکنجه می‌کردند یا از میان برمی‌داشتند. واثق، احمد بن نصر خزاعی را که معتقد به خلق قرآن نبود، دست بسته از بغداد به سامرا آورد و از او درباره خلق قرآن پرسید. هنگامی که از عقیده او آگاهی یافت، گردن

۱. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۳۴.

او را زد و دستور داد سرش را در بغداد و بدنش را در سامرا آویزان کنند و برگه‌ای به گوش او آویختند که بر آن نوشته شده بود: این سر احمدین نصر است که معتقد به خلق قرآن و نفی تشبیه خداوند نیست!»^۱

هنگامی که متوکل به حکومت دست یافت، دوباره به عقاید اشاعره پیوست و این بار قربانیان این ماجرا، معتزلیان بودند! در گیرودار این آشوب‌زدگی‌های اعتقادی، امام هادی علیه السلام پیشوای اندیشه اسلامی، وارد عرصه شد و با بدعت شمردن این بحث‌ها، خط سیر مکتب ناب اسلامی را برای پیروان خود ترسیم کرد. ایشان برای روشن کردن اذهان پیروان خود در بغداد نوشت:

به نام خداوند بخشایش‌گر مهرورز. پروردگار، ما را از فتنه‌های این روزگار در پناه دارد که در این صورت بزرگ‌ترین مرحمت را در برابر ما به انجام رسانیده است که در غیر آن، چیزی جز نابودی و بدبختی دستاورد کسی نخواهد شد. نظر من درباره جدالی که بر سر (مخلوق بودن یا نبودن) قرآن در گرفته، این است که آن بدعتی بیش نیست که در گناه این بدعت پرسش‌کننده و پاسخ‌دهنده، هر دو یکسان‌اند؛ چرا که برای پرسش‌کننده سودی دربرنخواهد داشت (و به واقع آن دست نمی‌یابد) و برای پاسخ‌دهنده نیز جز رنجی ناشی از طرح موضوعی که از فهم و درک او خارج است، باقی نخواهد ماند.

همانا خالق جز خدا وجود ندارد و جز او، همه آفریدگانش هستند. قرآن نیز کلام خداوند بزرگ است. پس از پیش خودتان بر آن نامی قرار ندهید که از گمراهان خواهید بود و خداوند شما و ما را در شمار افراد این آیه قرار دهد که فرمود: «آنان کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می‌ترسند و از روز جزا سخت در وحشتند»^۲.

و این‌گونه شیعیان را از آشفتگی فکری بیرون آوردند.^۳ این پرسش پیش‌تر از امام رضا علیه السلام پرسیده بودند و امام قاطعانه پاسخ داد: قرآن کلام خداست، همین و بس!^۴

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۳۸۴؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۳۴.

۲. انبیاء: ۴۹.

۳. التوحید، ص ۲۲۳.

۴. همان.

بدین ترتیب، امام با تبیین موضعی اصولی و روشنگرانه در این بحث، شیعیان را از کاوش در این‌گونه بحث و جدل‌هایی که ثمره‌ای در بر ندارد، برحذر داشته و نظر خود را بیان کرده‌اند.

۵. مبارزه با خرافه‌پرستی و خرافی‌گرایی

خرافه‌پرستی که از بینش‌های سست سرچشمه می‌گیرد، گاه ناشی از انگیزه‌های سوء و گاهی نیز ناشی از نادانی و جهالت است. البته در هر حال پیامد منفی در جامعه بر جای می‌گذارد و سبب می‌شود افراد جامعه در تمام مسائل به خرافات روی آورند و به همه چیز از دریچه آن بنگرند. با پیشامد چنین وضعی، پیشوای جامعه اسلامی وظیفه دارد برای حفظ کیان دین که در اثر خرافه‌گرایی دستخوش انواع بدعت‌ها می‌شود، با آن مبارزه کند و این بستر مناسب برای نوآوری در دین و بدعت‌گذاری را از بین ببرد. بنابراین، مبارزه با خرافات، گامی مهم در زدودن بدعت‌ها و اندیشه‌های باطل بوده و موجب گرایش بیشتر جامعه به سمت آموزه‌های اسلام ناب و ارزش‌های راستین می‌شود. از دیگر تلاش‌های مهم امام هادی علیه السلام در دوران امامت خود، مبارزه با خرافات بود. حسن بن مسعود می‌گوید: خدمت ابوالحسن بن علی بن محمد علیه السلام رسیدم، در حالی که جراحتی به دستم وارد شده بود و سواری هم به من برخورد کرده و به شانهم آسیب رسانده و در اثر ازدحام و کشاکش جمعیت لباس‌هایم پاره شده بود. در این حال از ناراحتی گفتم: وه که چه روز شومی بود! خدا شرت را از من دور بگرداند. امام علیه السلام فرمود: آیا تو هم که نزد ما رفت‌وآمد می‌کنی و با ما در ارتباطی،

گناه خود را بر گردن دیگری می‌نهی که گناهی ندارد؟!

من از این سخن امام شرمند شدم و دانستم که اشتباه کرده‌ام. گفتم: ای سرور من، از خداوند آمرزش می‌خواهم. امام فرمود: ای حسن، روزها چه گناهی دارند که وقتی شما به سزای اعمال خود می‌رسید، آنها را سرزنش می‌کنید و شوم می‌پندارید؟^۱

۱. تفسیر نمونه، تهران، ج ۲۳، ص ۴۶.

۶. شخصیت علمی و پاسخ‌گویی به مسائل گوناگون

علم و معرفت امام هادی علیه السلام

شخصیت امام هادی علیه السلام چنان درخشان است که بسیاری از دانشمندان اهل سنت را نیز تحت تأثیر قرار داده و آنها را به کرامت، علم، بزرگواری و پرهیزکاری آن حضرت معترف و علاقه‌مند نموده است.

بررسی دیدگاه دانشمندان اهل سنت، نه تنها از باب: «خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران»، برای شیعیان جالب است، بلکه به عنوان محوری جهت برنامه‌سازی برای شبکه‌های برون‌مرزی نیز، می‌تواند مفید باشد.

«ابن صباغ مالکی» در *فصول المهمه* به نقل از اهل دانش چنین گوید:

فضیلت ابوالحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام بر کره زمین چترهایش را گسترانده و رشته‌هایش را به ستاره‌های آسمان پیوسته و هیچ فضیلتی نیست مگر آنکه به او منتهی می‌شود و هیچ بزرگواری نیست جز آنکه تمام و کمال آن متعلق به اوست و هیچ خصلت والایی، بزرگ نمی‌نماید مگر آنکه گواه ارزش آن در او آشکار است. و این همه را به دلیل گوهر ذاتش، یعنی از بزرگواری که از ویژگی‌های اوست، شایسته گشته است.

از نظر شکوه، آرامش، پاک‌ی و پاکیزگی و برازندگی، بر اساس روش نبوی و خلق و خوی علوی، دارای روحی پاک و همتی والا بوده است و کسی از مردم همسان و نظیر او نبوده است. در این راه سخت، اما پسندیده، کسی به پای او نرسید و امید رسیدن نداشت.^۱

یاران برجسته

علم و معرفت بی‌پایان امام هادی علیه السلام، آن حضرت را قبله آمال دانش‌پژوهان و طالبان فرهنگ اصیل قرآن و سنت نموده بود.

دوران آن حضرت از دشوارترین و خفقان‌آورترین دوران‌ها بود و حکام عباسی از شکنجه و ستم به علویان و علاقه‌مندان حضرت هادی علیه السلام دریغ

۱. الامام الهادی علیه السلام، ص ۳۸.

نمی‌کردند؛ مردم توان دسترسی به آن حضرت را نداشتند و کسانی که گفتارها، اوصاف و فضایل امام شیعیان را منتشر می‌ساختند، با زندان و شکنجه مواجه می‌شدند. با وجود این، راویان، روایات متعددی از آن حضرت نقل کرده‌اند. عده‌ای تعداد راویان را ۱۷۸ نفر دانسته‌اند که در میان آنها شخصیت‌های برجسته علمی و فرهنگی وجود دارد.

نگاهی به شرح حال این شخصیت‌ها و احادیث مختلفی که از آن حضرت نقل کرده‌اند، می‌تواند محوری برای بحث در مورد شخصیت امام هادی علیه السلام باشد.

به دلیل جایگاه ویژه علمی و مرجعیت خاصی که امام هادی علیه السلام در دوران امامت خویش داشتند، بسیاری از مسائل شرعی به ایشان بازگشت داده می‌شد. گذشته از آن، دانش والا و برتر ایشان در دیگر رشته‌های علوم سبب شده بود که دانشمندان، مسائل مشکل و پیچیده خود را با ایشان در میان گذاشته و از این سرچشمه جوشان دانش، بهره گیرند. این مطلب در دو زمینه مسائل فقهی و غیر فقهی بررسی می‌شود.

الف) مسائل فقهی

امام هادی علیه السلام بیشترین اهمیت را نسبت به نشر شریعت اسلامی و تبیین احکام الهی مبذول می‌داشت و با بیان مسائل فقهی، همگان را از سرچشمه زلال دانش و معرفت خویش سیراب می‌ساخت.

از امام درباره مصرف زکات پرسیدند. ایشان پس از بیان موارد مصرف آن افزود: به کسانی که قائل به جسم‌بودن خدا هستند، زکات ندهید و نماز نیز پشت سرشان نخوانید.^۱

حسن بن مصعب المدائنی به امام هادی علیه السلام نامه‌ای می‌نویسد و نظر ایشان را درباره سجده بر شیشه جویا می‌شود. این در حالی بود که او و برخی دیگر می‌پنداشتند هر چه از زمین باشد، سجده بر آن اشکال ندارد. امام در پاسخ وی، پندار اشتباهش را یادآور شد و فرمود که شیشه از شن و نمک است...^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۲۸.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۵۱۰. گفتنی است شیشه را از ذوب شدن مخلوط پتاس و سود حاصل از آن مخلوطی از سیلکات‌های قلبایی به دست می‌آورند سجده بر این مواد صحیح نیست.

ریان بن صلت از امام هادی علیه السلام درباره نماز با لباسی که از موی انسان تهیه شده باشد، می‌پرسد و امام به جواز آن فتوا می‌دهد.^۱ علی بن مهزیار از امام می‌پرسد: آیا نماز شخصی که از هوش رفته است، قضا دارد یا نه؟ امام در پاسخ می‌فرماید: او نه روزه‌اش را قضا می‌کند و نه نمازش را؛ زیرا هرچه را خداوند آن را بر شخص غالب کرده است، خود نیز پذیرنده عذر اوست.^۲

(ب) مسائل غیر فقهی

عباس بن هلال، از امام درباره تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌پرسد^۳ و امام می‌فرماید: یعنی خداوند راهنمای آن چیزهایی است که در آسمان‌ها و در زمین است.^۴ گفته‌اند روزی متوکل عباسی بیمار شد و نذر کرد که اگر بهبود یابد تعداد کثیری سکه طلا صدقه دهد. پس از مدتی بهبود یافت و خواست که نذر خود را ادا کند. از فقهای دربار خود پرسید که با توجه به این نذر چقدر باید صدقه بدهد و کلمه «کثیر» بر چند دلالت می‌کند. فتاوی بسیار و گوناگونی از فقهای دربار صادر شد و هیچ یک نتوانستند به درستی تعداد را مشخص کنند. ناگزیر از امام هادی علیه السلام کمک خواستند و امام فرمود: «باید هشتاد سکه زر بپردازد». این پاسخ شگفتی حاضران را برانگیخت و از امام خواستند که نظر خود را تشریح کند تا بدانند که بر چه مبنایی کثیر بر هشتاد دلالت می‌کند.

امام فرمود: خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ؛ خداوند شما (مسلمانان) را در موارد کثیر یاری فرمود».^۵ و همه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که تعداد جنگ‌ها و سریه‌های زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هشتاد نبرد بوده است. متوکل حیرت زده شد و ده هزار درهم برای امام فرستاد.^۶

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۷.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۵۲.

۳. نور: ۳۵.

۴. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۷.

۵. توبه: ۲۵.

۶. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۲؛ تذکره الخواص، ص ۳۶۰ این تعداد، ۸۳ ذکر شده است.

متوکل نویسنده مسیحی خود، «ابونوح» را خواند. برخی از دیگر نویسندگان به او اعتراض کردند که بر فرد کافر و نامسلمان کنیه‌نهادن جایز نیست. متوکل از فقیهان آن زمان استفتا کرد و هر کس چیزی در پاسخ نوشت. متوکل با دیدن تشتت آرای که هیچ‌یک استدلال محکمی نداشت، به امام نامه نوشت و از ایشان پاسخ خواست. امام نیز تنها با یک آیه، پاسخ را مشخص کرد و نگاشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ»^۱

امام با استناد به یک آیه از قرآن کریم و بدون هیچ توضیحی جایز بودن این کار را اعلام کرد.^۲

۷. تبیین جایگاه امامت و نشر فرهنگ اصیل اسلامی

تلاش‌های امام را در راستای تبیین جایگاه امامت و نشر فرهنگ ناب اسلامی می‌توان در سه محور روایت، زیارت و دعا خلاصه کرد. سخنان گهربار امام هادی علیه السلام چون دیگر ائمه هدی علیهم السلام چراغی فرا راه بشر بود و چه‌بسا موجب تقویت و استحکام جایگاه رفیع آنان و دستیابی به سرچشمه جوشان دانش و بینش آنان می‌گردید. وی تاریکی و نادانی را برای تشنگان معرفت و حقیقت می‌زدود و معرفت آنان را به پیشوایان دین می‌افزود. در این بخش، رویکردی اجمالی به سه محور یادشده خواهیم داشت.

الف) روایت

ایشان در راستای معرفی مقام امامت، به نقل از پدران خود فرمود:

امیرمؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: ای علی، هر کس می‌خواهد در روز رستاخیز با شادمانی خاطر و پاکی، خدا را ملاقات کند، در حالی که از گرفتاری روز جزا ایمن است، باید تو را دوست بدارد و همچنین دوست‌دار فرزندان تو (حسن، حسین و... و مهدی که آخرین آنان است) باشد. ای علی، در آخرالزمان گروهی تو را دوست خواهند داشت و این در حالی است که دیگران آنان را (به سبب این دوستی) سرزنش می‌کنند که اگر آنان نیز تو را دوست

۱. تبت: ۱.

۲. حیات الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۲۳۹.

بدارند، برایشان بهتر خواهد بود که اگر بدانند تو و فرزندان را - که درود و سلام خدا بر آنان باد - بر پدر و مادر و برادر و خویشان و نزدیکان خود مقدم می‌دارند. آنها در روز رستاخیز زیر پرچم ستایش برانگیخته خواهند شد و خداوند نیز از زشتی‌ها و اشتباهاتشان در می‌گذرد و جایگاه آنان را برمی‌افرازد؛ چرا که این پاداش نیکوکاران است.^۱

ایشان در روایتی دیگر در توضیح این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «با روزها دشمنی نورزید که با شما دشمنی خواهند کرد». فرمود: بله، به درستی که منظور از «روزها» ما هستیم که به برکت وجود ما زمین و آسمان پابرجاست. شنبه، نام رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یکشنبه، کنایه از امیرمؤمنان علی علیه السلام؛ دوشنبه، کنایه از حسن و حسین علیه السلام؛ سه شنبه، کنایه از علی بن حسین علیه السلام، محمدبن علی علیه السلام و جعفر بن محمد علیه السلام؛ چهارشنبه، کنایه از موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام و پنجشنبه، به نام من، فرزندم حسن بن علی علیه السلام، و جمعه به نام فرزندزاده‌ام است. گروه جویای حق، گرد او جمع می‌شوند و اوست که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، همان‌گونه که پر از ستم و زور شده است. این معنای روزهاست، پس با آنان در دنیایتان دشمنی نورزید تا در آخرت با شما دشمنی نورزند.^۲

ب) تحکیم فرهنگ زیارت

زیارت، از برجسته‌ترین منابع معرفتی در اسلام است و سبب تحکیم پیوند با امامان معصوم می‌شود. امام هادی علیه السلام نیز با در نظر داشتن این معنا، سعی در نمایاندن ارزش و منزلت امامان معصوم داشت. ایشان در نخستین سال تبعید خود در سامرا در روز عید خجسته غدیر به زیارت جدّ بزرگوار خویش، امیرمؤمنان، علی علیه السلام شتافته و با زبان زیارت به معرفی مقام او و رسواساختن دشمنان آنان پرداخت. ایشان و در کلمات خود، امام علی علیه السلام را این‌گونه خطاب کرد. تو خدا را در حالی ملاقات کردی که به مقام شهادت رسیدی. خداوند

۱. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۸.

۲. همان، ج ۵۰، ص ۱۹۴؛ اعلام‌الوری، ص ۴۱۱؛ الصراط‌المستقیم، ج ۲، ص ۱۵۹.

قاتلان تو را کیفر دهد و آن را بر ایشان پیوسته دارد. من در حالی که عارف به مقام تو هستم و از شأن و منزلت تو نزد خدا آگاهم، به زیارت تو آمده‌ام. دشمنانت و آنانی را که بر تو ستم روا داشته‌اند، دشمن می‌دارم و به خواست خداوند با همین عقیده، پروردگارم را ملاقات خواهم کرد. پس ای مولای من، نزد پروردگارت شفیع من باش؛ زیرا نزد خدا برای شما مقام و مرتبه‌ای آشکار و مشخص است و جاه و جلال عظیمی برای شما ثابت است...^۱

ایشان با وجود آن که خود معصوم از گناه و اشتباه بودند و بی‌واسطه دعایشان مستجاب بود، ولی برای پاسداشت منزلت امام و آموختن آموزه‌های بزرگ به شیعیان، شخصی را برای زیارت حرم مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام برای خود نایب گرفتند. بدین ترتیب، ایشان به شیعیان آموخت که این سرزمین مورد توجه پروردگار است تا آنان - دست کم - برای برآوردن نیازها و حاجت‌های خود به این حرم مطهر روی آورند و پیوند قلبی خود را با امامان خویش مستحکم‌تر سازند و همین‌گونه نیز شد. در دوران خفقان عباسیان، به ویژه متوکل، با وجود تهدیدها و شکنجه‌های بسیار که در حق زیارت‌کنندگان حرم حسینی روا می‌داشتند، این رابطه تنگ‌تر می‌شد و شیعیان علاقه بیشتری به زیارت کربلای حسینی از خود نشان می‌دادند و این ابراز علاقه شدید برخاسته از تعالیم آموزه‌های ارزشمند امام هادی علیه السلام بود.

در این راستا، ابوهاشم جعفری از نزدیکان امام به همراه محمدبن حمزه برای عیادت امام که بیمار بود، شرفیاب شد. امام به او فرمود: با مال من، گروهی را اجیر ساز تا به حائر حسینی روند (و برای شفای بیماری من دعا کنند).

آنان نیز اطاعت کردند، ولی پرسشی ژرف در ذهن محمدبن حمزه نقش بست. ابوهاشم می‌گوید: آیا امام ما را (برای دعا) به حرم ابا عبدالله علیه السلام می‌فرستد، درحالی که خود او همچون صاحب حرم است! از این رو، بازگشتند و برای اطمینان از دستور امام، مطلب خود را بازگو کردند. امام در پاسخشان فرمود:

۱. کامل‌الزیارات، ص ۱۲۴.

این‌طور نیست که شما می‌گویید. خداوند متعال مواضعی دارد که می‌خواهد در آنها عبادت شود و حائر حسینی از جمله آنهاست.^۱

در روایت دیگری آمده است: ابوهاشم می‌گوید: دستور امام را به علی‌بن‌بلال ابلاغ کردم. وی در پاسخ من گفت: ایشان با حائر چه کار داشتند که خودشان در شأن صاحب حائرنند. من سخن او را به عرض امام رساندم. امام فرمود: رسول خدا ﷺ در اطراف خانه خدا طواف می‌کرد و حجرالاسود را می‌بوسید، در حالی که حرمت پیامبر و مؤمن بالاتر از حرمت بیت‌الله است. نیز خداوند متعال به او دستور فرمود در سرزمین عرفات وقوف کند با اینکه حرمت پیامبر ﷺ از عرفه والاتر است و سر آن این است که اینگونه مواضع، جایگاهی هستند که خداوند دوست دارد در آنها یاد شود. پس من نیز دوست دارم برای من در جایی دعا شود که خدا مناجات در آنجا را دوست دارد و حائر حسینی نیز از همین مواضع است.^۲

زیارت جامعه کبیره

افزون بر آنچه گذشت، امام با انشای زیارت جامعه کبیره، گام مهم و بسزایی در نشر فرهنگ اسلامی، به ویژه تبیین جایگاه امام برداشت که مجموعه‌ای کامل از معارف امام‌شناسی و نقش امام در نظام آفرینش است. امام در این زیارت، پس از بیان مراتبی از بندگی ائمه اطهار علیهم‌السلام در پیشگاه خداوند سبحان^۳ و نیز با ذکر نعمت‌های ویژه الهی که به آنان داده است،^۴ به رسیدن آنان به مقام نهایی انسانیت و آیت کامل الهی بودنشان اشاره می‌کند. آن پیشوایان نور، بر اثر حق‌محوری، محو حق شده‌اند، به‌گونه‌ای که حق از غیر آنان نشئت نمی‌گیرد؛ در محور غیر آنان گردش نمی‌کند و به غیر آنان نیز باز نمی‌گردد. محو جمال حضرت حق هستند و مانند گیرنده‌ای هستند که از خود صدایی ندارد و هر صدایی که از آن به گوش می‌رسد، صدای خداست. بدین دلیل هرکس به سخن آنان گوش دهد، به سخن خدا گوش سپرده و هرکس از آنان بگریزد، از خدا

۱. همان، ص ۸۳۰.

۲. همان، ص ۸۲۸.

۳. المطیعون لله، القوامون بامرہ، العاملون بارادته...

۴. اصطفاکم بعلمہ، ارتضاکم بغیبہ، اختارکم لسرہ، اجتباکم بقدرتہ، عصمکم الله من الزلزل...

گریخته است.^۱ هرکس آنان را دوست بدارد، خدای را دوست داشته و هرکس کینه آنان را به دل بگیرد، کینه خدا در دل داشته است.^۲ ایشان این‌گونه بحث راه و راهنماشناسی و تولا و تبری را ترسیم می‌کند. آن حضرت امامان معصوم را جایگاه رسالت، میزبان ملایک، سرچشمه‌های رحمت، گنجینه‌های علم، بی‌کرانه‌های حلم، رهبران الهی جامعه، سفره‌داران کرامت، ولی‌نعمت‌های نظام هستی، ریشه‌های نیکی، استوانه‌های خیر، پایه‌های آرامش زمین، دروازه‌های ایمان، امانت‌داران خدا، خلاصه فضایل، نشانه‌های تقوا و پیشوایان نور معرفی می‌کند و دوره‌های کامل از امام‌شناسی را بیان می‌دارد که در این مثنوی کامل عاشقی و ارادت، عاشق صادق از یک سو، نهایت محبت و علاقه خود را به امامان خویش اذعان می‌دارد و از سوی دیگر، نیازهای فطری خود را به این ثناخوانی و تمجید از زیبایی‌های انسانی برآورده می‌سازد.

امام‌شناسی

بیان معارف الهی به زبان امامان - - در قالب‌های مختلف انجام گرفته است. «ادعیه» و «زیارت‌ها» دو قالب عمده این بیان بوده‌اند. زیارت‌های مختلفی از امام هادی علیه السلام نقل شده است که دقت در مضامین آنها، بسیار سازنده و جالب توجه است. در میان این زیارت‌ها، «زیارت جامعه» از درخشندگی ویژه‌ای برخوردار است و مورد توجه دانشمندان بسیاری قرار گرفته و شرح‌های فراوانی بر آن نوشته شده است.

«زیارت جامعه» یک دوره کامل امام‌شناسی در قالب زیارت است. این زیارت از مشهورترین زیارت‌های ائمه اطهار علیهم السلام و از بلند مرتبه‌ترین آنهاست، که بزرگانی چون «شیخ طوسی» و «شیخ صدوق» نیز آن را نقل کرده‌اند. «علامه مجلسی رحمته الله علیه» آن را از صحیح‌ترین زیارت‌ها به لحاظ سند، عمیق‌ترین آنها به لحاظ محتوا، فصیح‌ترین آنها از نظر لفظ و بلیغ‌ترین آنها از حیث معنا معرفی کرده است.

۱. فالراغب عنکم مارق واللازم لکم لاحق و المقصر فی حکم زاهق... .

۲. من والاکم فقد والی و من عاداکم فقد عادی الله... .

امام خمینی علیه السلام، در مدت اقامت خود در نجف اشرف، هر شب در کنار مرقد مطهر حضرت علی علیه السلام، این زیارت شریفه را می‌خواند.

معرفی این زیارت، بیان مضامین آن و معرفی شرح‌های نگاشته‌شده بر آن و... موضوعی جالب توجه برای مخاطبان رسانه در ایام ولادت و شهادت امام هادی علیه السلام خواهد بود.

ج) سنتیز در سنگر دعا

دعا در روایات معصومان علیهم السلام با تعبیری چون سلاح مؤمن،^۱ سلاح پیامبران،^۲ اسلحه تیزتر از نیزه آهنین،^۳ و... آمده است که نشان‌دهنده اهمیت موضوع است.

امامان علیهم السلام با بهره‌گیری از ویژگی برجسته دعا، در درجه اول به نشر آموزه‌های اسلامی با زبان دعا و نیایش پرداخته و آن‌گاه با استفاده از برندگی آن، به سنتیز با دشمنان و معرفی چهره واقعی آنان برخاسته‌اند. از این‌رو، دعا در آموزش آموزه‌های دینی سهم بسزایی دارد. چه بسا اگر با چنان موقعیت ویژه‌ای این‌گونه خدای را نمی‌خواندند، به هیچ‌وجه جایگاه دعا و حساسیت آن شناخته نمی‌شد. دعا پشتوانه‌ای محکم برای مؤمن است و به دلیل حیثیتی که در بارگاه قدس الهی یافته است، می‌توان از قدرت بی‌کران آن به عنوان سلاحی در برابر ستمگران و آنان که می‌خواهند نور الهی را خاموش کنند، بهره گرفت.

در تاریخ نقل شده است که متوکل در اقدامی زبونانه علیه امام هادی علیه السلام به وزیر خود فتح‌بن خاقان دستور می‌دهد که آن حضرت را دشنام دهد. امام نیز در پاسخ او، این آیه را تلاوت می‌کند: «تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ؛ سه روز در خانه هایتان از زندگی بهره‌گیرید».^۴ که اشاره به جریان نازل شدن عذاب به قوم هود دارد که ناقه حضرت صالح علیه السلام را نحر کردند. فتح، خبر به متوکل باز برد و او نیز خشمگین شد و دستور قتل امام را پس از سه روز صادر کرد تا به‌گونه‌ای

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۸۶۹ ح ۵۵۳۸.

۲. همان، ح ۵۵۳۹.

۳. همان، ح ۵۵۴۳.

۴. هود: ۶۵؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۰۷.

استدلال حضرت و محاجه او را در انطباق با قوم سرکش هود به خود امام بازگردانده باشد. امام در دعایی بلند، خدا را خواند و خواهان برگرداندن ستم او به خودش شد. پس از سه روز، متوکل همراه فتح‌بن‌خاقان کشته شد؛^۱ به‌گونه‌ای که در اثر جراحتهای وارد شده به بدنش قابل تشخیص از همدیگر نبودند.^۲ امام پیش از آن فرموده بود: من نزد خدا کمتر از نایقه صالح علیه السلام نیستم.^۳

هنگامی که از امام در این باره می‌پرسند، می‌فرماید: به‌درستی هرگاه بخواهم از خود تلاشی نشان دهم، به گنجینه‌هایی که میراث پدرانم است، رجوع می‌کنم که از همه قلعه‌ها، سلاح‌ها و سپاه‌ها پرتوان‌تر است و آن دعای شخص ستم‌دیده در برابر ستم‌کار است. پس من خدای را بدان خواندم و او نیز دشمنم را هلاک گردانید.^۴ در کتاب‌های ادعیه، نیایش‌های بسیاری از ایشان برجای مانده است که برخی از آنان را به دلیل درخواست اطرافیان برای رفع مشکلات آنان انشا فرموده است.^۵

کرامت‌های امام هادی علیه السلام نیز نقش بسیار مهمی در تبیین جایگاه امامت داشت. برای نمونه، می‌توان به جریان ملاقات یوسف‌بن‌یعقوب نصرانی با امام علیه السلام اشاره کرد. قطب راوندی نقل می‌کند: متوکل، مردی نصرانی به نام یوسف‌بن‌یعقوب را به دربار خود فراخواند. مرد نصرانی از این احضار بسیار ترسید. پیش خود گفت: من نفس خود را به صد دینار از خدا می‌خرم که به علی‌بن‌محمد علیه السلام در سامرا بپردازم. بنابراین، به سامرا رفت و نزد ابومنصور موصلی، سکنی گزید. او خواست پیش از رفتن نزد متوکل، آن صد دینار را به امام برساند و سپس نزد متوکل برود، ولی در آن شهر، امام زیر نظر بود و کسی حتی جرئت نمی‌کرد نام او را به زبان آورد. با خود اندیشید و به نظرش رسید سوار بر مرکب خود شود و آن را به اختیار خود گذارد. بی‌اختیار سوار شد و او را به حال خود گذاشت تا ببیند کجا می‌رود. مرکب او کوچه‌ها را پشت سر

۱. مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۰۷؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۴.

۲. مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۳۲۰.

۳. همان.

۴. همان.

۵. مهج الدعوات، صص ۳۲۲ - ۳۲۶.

می‌گذاشت و بالاخره جلو خانه‌ای رسید که غلام امام بر آستانه آن ایستاده بود. مرد نصرانی پرسید: این خانه کیست؟ غلام گفت: اینجا خانه امام علی بن محمد علیه السلام است. مرد نصرانی با تعجب گفت: عجب! به خدا سوگند، این حیوان دلیل قانع کننده‌ای است! آن‌گاه غلام دیگری از خانه بیرون آمد و به او گفت: آیا تو یوسف بن یعقوب هستی؟ تعجب نصرانی بیشتر شد و با خود اندیشید که کسی مرا در این شهر نمی‌شناسد و تاکنون هم به این شهر نیامده‌ام؛ این غلام چگونه نام من و پدرم را می‌داند! این نیز دلیل دیگری است.

غلام گفت: داخل خانه بیا، یوسف داخل شد و در دهلیز خانه نشست و غلام رفت تا از امام اجازه ورود بگیرد. اندکی بعد بازگشت و گفت: آن صددیناری را که آورده‌ای، به من بده. تعجب او افزون شد و پیش خود گفت: این نیز دلیل سوم. غلام دینارها را گرفت و به حضور امام رفت و یوسف را برای شرفیابی خدمت امام صدا زد. حضرت با دیدن او فرمود: ای یوسف، هنوز هنگام آن نرسیده که به حق ایمان آوری؟ پاسخ داد: والله چرا! دلایلی روشن دیدم که حق را بر من آشکار کرد.

امام فرمود: هیهات! تو مسلمان نمی‌شوی، ولی پسرت از شیعیان ماست. بعضی می‌پندارند که دوستی ما با امثال شما بهره‌ای ندارد، ولی به خدا سوگند، دروغ می‌گویند؛ زیرا ولایت ما برای شما نیز پریهره خواهد بود. اینک برو به آنجایی که تو را خواسته‌اند.

یوسف می‌گوید: به خانه متوکل رفتم و آنچه را می‌خواستم، گفتم و برگشتم. مرحوم قطب رواندی می‌گوید: پس از مرگ یوسف با پسر وی که شیعه وارسته‌ای بود، ملاقات کردم و او مرا آگاه ساخت که پدرش بر دین مسیحیت از دنیا رفته و او پس از فوت پدرش مسلمان شده است و می‌گفت: من بشارت داده‌شده مولایم امام هادی علیه السلام هستم.^۱

همانند این جریان برای جعفر بن قاسم بصری نیز روی داد و آن زمانی بود که امام وی را هنگام عبور از محلی دید و تنها با ایراد چند جمله، وی را از خواب غفلت بیدار کرد.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۵.

۲. اعلام الوری، ص ۳۴۶.

۸. بسترسازی فرهنگ انتظار

دوران خفقان‌بار عباسی و فضای سرکوب و ارعاب، هر لحظه عرصه را بر امام و شیعیان تنگ‌تر می‌ساخت و این در حالی بود که شیعه به تدریج در آستانه تحولی شگرف و جدید به نام «غیبت» قرار می‌گرفت؛ به ویژه اینکه طولانی بودن مدت آن، موضوع را پیچیده‌تر می‌کرد و امام به عنوان پناهگاه شیعه، مجبور به پی‌گیری شیوه‌ای مناسب برای آماده ساختن اذهان عمومی در پذیرش این امر می‌شد؛ زیرا مردم، امام را پناه و پشتیبان خود می‌دیدند و غیبت ناگهانی امام، ممکن بود به اعتقادات آنان لطمه وارد سازد. امام برای آماده سازی افکار عمومی به دو حرکت مهم و دقیق دست زد.

الف) روایت‌های مربوط به غیبت

«... جمعه روز نوهام (مهدی علیه السلام) است که گروه جویای حق گرد او جمع می‌شوند و اوست که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌گونه که پر از ستم و جور شده است...^۱ زمانی که پیشوای شما از میان شما رفت، هر آن، منتظر فرج باشید.^۲ شیعیان پس از شهادت امام جواد علیه السلام، در نامه‌ای به امام هادی علیه السلام درباره جانشینی ایشان پرسیدند. ایشان فرمود: امر امامت تا زمانی که زنده‌ام، بر عهده من و پس از من، جانشینی با کسی است که آن را معرفی خواهم کرد. پس وظیفه شما نسبت به خلف پس از خلف چیست؟^۳ روایت‌های دیگری نیز از امام هادی علیه السلام در زمینه غیبت امام مهدی علیه السلام در منابع وارد شده است.^۴

ب) شبکه ارتباطی وکالت

امام، افرادی را وکیل و نایب برای خود برمی‌گزید و آنان را به نواحی مختلف سرزمین اسلامی می‌فرستاد تا در نتیجه ارتباط مردم با این افراد، مسئله ارتباط با

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴؛ اعلام‌الوری، ص ۴۱۱.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. اعلام‌الوری، ص ۴۱۱.

۴. الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۰۲.

نواب خاص و عام امام زمان علیه السلام برایشان عجیب و دور از ذهن جلوه نکند و دچار سرگردانی نشوند. امام با ایجاد این شبکه ارتباطی، افزون بر زمینه‌سازی برای فرهنگ انتظار از آن به عنوان ابزاری کارآمد برای برقراری ارتباط با پیروان خود، جمع‌آوری مالیات‌های اسلامی، پاسخ‌گویی به مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و روشنگری سیاسی مردم نیز بهره جست.

امام برای سازماندهی شبکه وکالت، سرزمین اسلامی را به چهار منطقه تقسیم کرد. نخستین ناحیه را با مرکزیت بغداد و مداین و کوفه، ناحیه دوم را به مرکزیت بصره و اهواز، ناحیه سوم را با مرکزیت قم و همدان و آخرین منطقه را با مرکزیت حجاز، یمن و مصر در نظر گرفت و سپس وکلای خود را به این نواحی فرستاد. دستاورد عملی این سازمان هماهنگ در دوران امامت حضرت هادی علیه السلام و پس از تبعید ایشان بیشتر تجلی کرد و نبود تماس مستقیم با امام و بهره‌مندی از وجود ایشان، نقش سازنده این سازمان را افزایش داد تا جایی که تلاش‌های ارزنده و کیلان امام سبب به‌دست آمدن اندوخته‌های تجربی فراوانی در سازماندهی شیعه در عصر غیبت گردید و حیات شیعه را در این دوره حساس تداوم بخشید. و کیلان امام در این دوران عبارت بودند از:

اول- ایوب بن نوح درّاج النخعی

او فردی آگاه و معتمد بود که از سوی امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام وکالت داشت و نزد ایشان جایگاهی بلندی برای خود رقم زده بود. گذشته از آن، وی برخلاف آنچه مردم می‌پنداشتند، فردی زاهد و دور از دنیا و مادیات بود. در کتاب‌های رجالی در ذیل نام وی آمده است: از صالحان بود و پس از مرگ، تنها ۱۵۰ دینار از خود بر جای گذاشت، حال آنکه مردم او را توانگر می‌پنداشتند.^۱ او به قدری مورد علاقه امام هادی علیه السلام بود که حضرت، وی را مردی از اهل بهشت می‌خواند. عمرو بن سعید مدائنی می‌گوید: در صریحاً نزد امام هادی علیه السلام بودم که ایوب بن نوح داخل شد و پیش روی امام ایستاد. امام به او دستوری داد و او از نزد

۱. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۲۴۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۶۱.

ایشان بازگشت. در این لحظه امام رو به من کرد و فرمود: ای عمرو، اگر می‌خواهی مردی از اهل بهشت را ببینی، به این مرد بنگر.^۱

دوم- ابوعلی بن راشد

او عهده‌دار وکالت حضرت در منطقه بغداد، مداین و کوفه بود. او نیز از بزرگان شیعه به‌شمار می‌رفت. امام درباره وی می‌گوید: خداوند او را رحمت کند که او سربلند زیست و با شهادت درگذشت.^۲

مرحوم شیخ مفید، وی را از فقیهان برجسته زمان برمی‌شمارد که حلال و حرام از افرادی مانند آنها شناخته می‌شد و هرگز کسی راهی برای نکوهش و تحقیر و طعن‌زدن به آنان نمی‌یافت.^۳ امام در نامه‌ای، وی را به جای علی بن حسین عبدربه - کسی که در سال ۲۲۹هـ ق در مکه درگذشته بود - منصوب کرد و به علی بن عبدل، وکیل دیگر خود در بغداد نوشت: من ابوعلی را به جای علی بن حسین بن عبدربه گماردم. این مسئولیت را از آن رو به وی و می‌گذارم که صلاحیت عهده‌داری آن را به قدر کفایت داراست؛ به‌گونه‌ای که کسی نمی‌تواند بر او پیشی بگیرد. نیک می‌دانم که تو مهتر ناحیه خود هستی. از این رو، خواستم به وسیله نامه‌ای جداگانه تو را آگاه سازم. به هر حال لازم است که از او اطاعت کنی و وجوه جمع‌شده را به او بسپاری. شیعیان دیگر را نیز از این مسئله آگاه کرده و سفارش وی را بکن؛ به‌گونه‌ای که او را یاری دهند تا او نیز بتواند به وظیفه خود بهتر عمل کند.^۴

همچنین امام برای اطمینان بیشتر در نامه‌ای به ایوب بن نوح نگاشت:

ای ایوب بن نوح، به موجب این فرمان، از مخالفت با ابوعلی بپرهیز. هر دو شما مأمور هستید در ناحیه خود به وظایفی که بر دوش شما نهاده می‌شود، عمل کنید. در این صورت شما می‌توانید وظایف خود را حتی بدون نیاز به مشورت با من به انجام رسانید. ای ایوب، به موجب این دستور، هیچ چیز از مردم بغداد و

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۰؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۴۹.

۲. الغیبه، ص ۳۵۱؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۰.

۳. همان، ص ۳۵۰ پاورقی.

۴. اختصار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۵۱۳.

مداین نپذیر و به هیچ‌کدام از آنان اجازه ملاقات با مرا نده. اگر کسی وجوهی را خارج از حوزه مسئولیت و وکالت تو آورد، او را نزد وکیل ناحیه خود بفرست....^۱

امام در نامه‌های دیگر به شعیبان خود در بغداد، مداین و عراق (کوفه) بر اطاعت از او تأکید کرد و در بخشی از آن چنین نوشت:

من فرمان‌برداری از ابوعلی را همچون پیروی از خود لازم می‌دانم و سربیزی از دستور او را مخالفت با خود می‌انگارم. پس بر همین رویه پایدار بمانید که خداوند به شما پاداش دهد....^۲

سوم_علی بن جعفر

علی بن جعفر همانی، از دیگر وکیلان امام و از اهالی روستای همینیا بود.^۳ او نیز مردی دانشمند و درستکار بود که وکالت عسکرین ع را بر عهده داشت. محمدبن علی بن بلال، معروف به ابوطاهر بن بلبل^۴ که فردی دروغ‌گو بود و به دروغ، خود را از سوی امام عسکری ع وکیل می‌دانست، در روایات مورد لعن و نفرین قرار گرفته است.^۵ روزی علی بن جعفر را در سفر حج ملاقات کرد، در حالی که مشغول انفاق پول‌های بسیاری بین مردم بود. ابوطاهر برای مخدوش کردن چهره او نامه‌ای به امام نوشت و آنچه را که دیده بود، گزارش کرد. امام در پاسخ او نگاشت: ما خودمان دستور انفاق دویست هزار دینار را به او داده بودیم، ولی او فقط پرداخت نیمی از آن را پذیرفت. مردم حق ندارند در اموری که به آنها ربطی ندارد و اجازه دخالت در آنها را نداده‌ایم، دخالت کنند.

هنگامی که علی بن جعفر نزد امام آمد، امام دستور پرداخت و انفاق سی هزار دینار به او داد.^۶ در اختیار گذاشتن این مبلغ کلان به علی بن جعفر، خود دلالت بر امانت‌داری و وثوق وی دارد و از پاسخ امام به ابوطاهر برمی‌آید که او رازدار امام

۱. همان، ص ۵۱۴.

۲. اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ص ۵۱۴.

۳. همان، ص ۶۰۷.

۴. الغیبه، قم، ص ۲۸۱.

۵. همان، ص ۳۵۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۷.

۶. همان، ص ۳۵۰.

بوده و از سیاست‌های مهم و مخفی امام نیز آگاهی داشته است که فراتر از درک مردم عادی بوده است. هنگامی که گزارش فعالیت‌های دامنه‌دار او به متوکل رسید، او را به زندان افکند و مدت بسیاری در زندان به سر برد و پس از سالیان دراز آزاد و رهسپار مکه شد.

چهارم - ابراهیم‌بن محمد همدانی

او نیز از ثقات دوران خویش بود که روایات فراوانی را از امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است.^۱ منطقه تحت وکالت او، همدان بود که امام در دست‌نوشته‌ای به نضر بن محمد همدانی و ایوب بن نوح از آنان می‌خواهد از هرگونه مخالفت با وی پرهیز کنند و مانند وکیلان پیشین نامه‌ای نیز به مردم همدان نوشت و یاری و همکاری آنان را با او خواستار شد.^۲

حاکمیت جامعه با پی‌بردن به فعالیت این شبکه ارتباطی وکیلان امام و انگیزه فعالیت‌های آن، اقدام به دستگیری، شکنجه و حبس آنان کرد که شماری از آنها در اثر این شکنجه‌ها جان باختند، ولی این سازمان با تلاش امام و دوراندیشی ایشان به حیات و تداوم حرکت خویش ادامه داد.

۱. معجم رجال‌الحديث، ج ۱، ص ۶۱.

۲. اختيار معرفة الرجال، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶.

فصل هشتم: اوضاع سیاسی حاکم بر دوران امام هادی علیه السلام و مبارزات سیاسی

۱. اوضاع سیاسی

الف) چهره و عملکرد حکمرانان معاصر

امام هادی علیه السلام با شش تن از خلفای عباسی، معاصر بود که به ترتیب عبارت بودند از: معتصم (برادر مأمون)؛ واثق (پسر معتصم)؛ متوکل (برادر معتصم)؛ منتصر (پسر متوکل)؛ مستعین (پسر عموی منتصر) و معتز (پسر متوکل).

معتصم در سال ۲۱۸ هـ ق با مرگ مأمون به خلافت رسید و تا سال ۲۲۷ هـ ق حکم راند. محمد بن عبدالملک تا پایان عمر، وزیر او بود.^۱ پس از درگذشت او، فرزندش، واثق بالله، هارون بن ابی اسحاق که مادرش کنیزی به نام قراطین بود، به خلافت دست یافت. او نیز در دوران خلافت خود بسان پدرش به ترکها اقتدار فراوان بخشید.^۲ او در سگدلی و بی‌رحمی، رویه مأمون و پدرش را پیش گرفته بود و همان‌گونه که گذشت، جان افراد بسیاری را در مسئله حدوث یا قدم قرآن گرفت. بسیاری را شکنجه کرد یا به زندان افکند، سرانجام در سال ۲۳۲ هـ ق درگذشت^۳ و برادرش، جعفر بن محمد بن هارون، معروف به منتصر بالله قدرت یافت که احمد بن ابی داود او را المتوکل علی الله خواند.^۴

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۹.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۱۰.

۳. همان، ص ۵۱۱.

۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۹۵.

متوکل بسیار تندخو و بی‌رحم بود که همگان را با تندى از خود می‌راند، تا اندازه‌ای که هرگز محبت او به کسی دیده نشد. او می‌گفت: حیا موجب شکستگی است و مهریانی، زبونی و سخاوت، احمقی است. همواره همگان از او به بدی و بدنامی یاد می‌کردند.^۱ او در دوران خلافت خود جنایت‌های بسیاری انجام داد. این دوران، سخت‌ترین روزگار برای شیعیان و علویان در دوره عباسی، بلکه در سراسر تاریخ تشیع به‌شمار می‌رود. او کینه و صف‌ناپذیری از خاندان پیامبر در دل داشت و این کینه سبب تجاوز و ستم به شیعیان آنان نیز شد؛ به‌گونه‌ای که همگی با به قدرت رسیدن او، آواره و بی‌خانمان شدند. در دوران او، امام هادی علیه السلام به سامرا تبعید شد. یکی از اعمال ننگین او، ویران کردن مرقد مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام در سال ۲۳۶ هجری بود که خشم شیعیان را به شدت برانگیخت؛ به‌گونه‌ای که مردم بغداد، در و دیوار و مساجد را از شعار علیه او آکنده و شاعران در هجو او شعرها سرودند. زندگی ننگین او در سال ۲۴۷ هجری پایان یافت و فرزندش، محمد منتصر به قدرت رسید. او برخلاف نیاکان خود به کارهای شایسته، رغبت نشان می‌داد و ستم روا نمی‌داشت و به علویان احسان می‌کرد. او برادران خود، معتز و مؤید را که در زمان خلافت پدرش، ولایت‌عهدی را پذیرفته بودند، خلع کرد. او در نخستین اقدام حکومتی خود، صالح‌بن‌علی را که از ستمگران و کینه‌توزان به آل‌علی علیه السلام بود، از حکمرانی مدینه برکنار کرد و علی‌بن‌حسین که فردی خوش‌رفتار با شیعیان بود، به جای او گمارد. وی فدک را به فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بازگردانید و آنچه را از ایشان به دست حاکمیت ضبط شده بود، به آنان برگرداند. هم‌چنین اموالی را برای بخشیدن به علویان در مدینه فرستاد و زیارت مرقد مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام را که در زمان متوکل ممنوع بود، آزاد کرد. البته دوران حکومت او خیلی به طول نینجامید و او را پس از شش ماه خلافت، مسموم کردند و به قتل رساندند.^۲

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۱۳.

۲. تنمه المنتهی فی وقایع ایام خلفاء، ج ۲، ص ۳۵۲.

پس از او، مستعین، احمد بن محمد بن معتصم، روی کار آمد که بسیار شهوت‌پرست و اسراف‌کار بود و شیوه سخت‌گیری‌های خلفای پیشین را از سر گرفت و فساد و عیاشی فراگیر شد.^۱ در دوران مستعین، با توجه به مشکلات داخلی دولت عباسی که هر کسی در اندیشه تحکیم قدرت خود بود، امام همچنان در تبعید به سر می‌برد، ولی دوران حکومت او نیز چندان به درازا نکشید و در سال ۲۵۲ ه.ق. به دستور معتز در سامرا به قتل رسید.^۲ معتز، خون‌خوار دیگری از این طایفه بود که دست خود را به خون امام علی‌التقی علیه السلام آغشته کرد و وی را به شهادت رساند.

ب) دوران اختناق

دوران امامت امام هادی علیه السلام دورانی سرشار از اختناق و نابسامانی و لبریز از ستمگری‌های خلفای عباسی بود. هرچند اندک اندک از هیبت، عظمت و قدرت دستگاه عباسیان کاسته می‌شد، اما همچنان فشار بر علویان و مبارزه با تفکرات اسلامی به شدت اعمال می‌شد. امام هادی علیه السلام مدت بسیاری از دوران امامت خود را در سامرا تحت مراقبت و نظارت دستگاه خلافت به سر می‌برد. هرچند به ظاهر امام را محترم داشته و آزاد گذاشته بودند، اما در واقع، امام هادی علیه السلام بیشتر مدت امامت خود را در زندان نظامی عباسیان گذراند. اما این مراقبت‌های شدید، راه بر هدایت‌گری و اعمال نفوذ امام نمی‌بست و امام به صورت مخفیانه، به فعالیت‌های پرثمر خود مشغول بودند.

یک _ اوضاع داخلی دولت عباسی

دوران امام هادی علیه السلام، فاصله انتقال میان دو عصر متفاوت از دوران حکومت عباسیان به حساب می‌آید. در این دوران، پدیده‌های بسیاری به چشم می‌خورد که پیش‌تر در زمامداری عباسیان دیده نشده بود. هیمنه و شکوهی که دستگاه حکومتی در دوره‌های خلفای پیشین داشت، از دست رفت و قدرت به گویی در

۱. همان، ص ۳۵۳.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۶۸.

دست این و آن بدل شده بود. مدیریت ضعیف خلفای این دوره سبب شده بود تا برخی از استانداران که از نژادهای غیر عرب بودند، به گونه مستقل حکم برانند. این تفاوت در دوران معتصم با نفوذ عناصر ترک در دستگاه حاکمیت بیشتر شد. فرمانروایی مناطق گسترده‌ای به اشناس و ایتاخ ترک وانهاده شد. ترکان بسیار جنگ‌طلب و خون‌ریز بودند که برای دستیابی به قدرت، از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند. پایتخت عباسیان در این دوره از بغداد به سامرا و به مقری برای عصیبت جدید ترکی بدل گشت. شاید علت این که خلفای این دوران به عناصر عرب تکیه نکردند، سلب اعتماد از حمایت آنان و نیز ناآرامی‌هایی بود که در دوران خلفای پیشین به بار آورده بودند. شاید علاقه خویشاوندی که بین معتصم و فامیل مادری او بود، وی را به این تصمیم واداشت. از این گذشته، ترک‌ها از توان نظامی بالایی برخوردار بودند و ویژگی‌های جسمانی و رفتاری که در جنگ‌ها از آنان دیده می‌شد، این موضوع را تقویت می‌کرد.

خلفای جدید، این عصیبت رو به رشد را به خدمت گرفتند تا بتوانند به اهداف خود دست یابند. قدرت یافتن ترکان و سپس در دست گرفتن سامرا و محروم ماندن اعراب از فرماندهی و فرمانداری، سبب خشم عرب‌ها شد. در نتیجه، شورش‌های مختلفی بر ضد ترکان در گرفت که از آن قبیل می‌توان به توطئه عباس بن مأمون و عجیف بن عنبه اشاره کرد. اگر چه قیام آنها به شدت سرکوب شد و تمامی اموالشان ضبط گردیده و نامشان نیز از دیوان عطایا حذف شد، ولی موج نارضایتی در اعراب و شاهزادگان عرب باقی ماند و در دراز مدت خسارت‌های جبران‌ناپذیری را برای عباسیان بر جای گذاشت و رفته‌رفته سبب تضعیف شدید آنان گردید؛ چه بسا تشکیل حکومت‌های مستقل در گوشه و کنار از همین موضوع ریشه می‌گرفت.

این سیاست، مشکلات دیگری را نیز همراه داشت که تضعیف عباسیان را در پی داشت و آن، خطر اقتدار بیش از حد ترکان و خلق و خوی بد وی، در به قدرت رسیدن آنان بود. برخی از آنان با به‌دست آوردن اقتدار بیش از حد در دولت، کم کم به فکر جدایی‌طلبی و استقلال افتادند. آنان با سوء استفاده از قدرت و نفوذ

خود در دربار، برضد خلفا دست به شورش گسترده‌ای زدند و فرماندهان و فرمانروایان سرزمین‌های دیگر را هم به شورش واداشتند که شورش افشین ترک، از فرماندهان بلند پایه عباسیان، از این دست است.^۱

از سوی دیگر، جنگ با رومیان^۲ به عنوان عامل خارجی، ضعف عباسیان را بیشتر می‌کرد. ترکان حتی در عزل و نصب خلفا نیز دخالت می‌کردند و در توطئه قتل برخی از آنان نیز شرکت می‌جستند. اعمال فشار ترکان بر خلفا به قدری بود که تنها مشغولیت ذهنی‌شان را خلاصی از سیطره ترکان تشکیل می‌داد. ترکان توقعات خود را بالا برده بودند و به ناآرامی‌ها دامن می‌زدند و به خواسته‌های مالی خود می‌افزودند. در این دوران، معتز بسیار ضعیف جلوه کرد و با اظهار ناتوانی در برابر آنان سبب شد ترکان گستاخ شوند و با خلع او از خلافت، برادرش، مؤید را به خلافت برسانند. البته معتز، برادرش را مجبور کرد که خود را بر کنار سازد و سپس او را کشت. آن‌گاه برخی از رهبران ترک، مانند وصیف و بغارا را سرکوب کرد، به این اعتبار که آن دو، مسؤل این جنگ خانگی میان او و پسر عمویش، مستعین بودند.^۳ مستعین با به قدرت رسیدن معتز، به بصره تبعید شد، ولی ترکان که از زنده بودن او و احتمال شورش وی می‌ترسیدند، او را کشتند.

این دولت بی‌سر و سامان (با شرحی که گذشت) تهی از هرگونه هیبت و وقار بود و جز کشمکش، آشوب و خواری در این دولت، چیزی به چشم نمی‌خورد. در این میان، این مردم پا برهنه و نیازمند بودند که در آتش این انتقال قدرت‌ها سوختند؛ زیرا حکمران جامعه اسلامی بسان طوطی، گفته‌های دولت‌مردان حریص خود را اجرا می‌کرد.^۴

دو_ فساد، خوش‌گذرانی و ولخرجی‌های دربار

خلافت بسان گویی در دست خلفای سست‌عنصر عباسی درآمده بود که برای دست‌یافتن به آن، از ریختن خون یکدیگر باکی نداشتند. بیشتر وقتشان صرف

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲. همان.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۳۶.

۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۷.

عیاشی می‌شد و در دارالخلافة اسلامی بزم شراب می‌آراستند، لباس‌های زربفت می‌پوشیدند، کاخ‌های پر تجمل بنا می‌کردند و هزاران کنیز در حرم‌سرای خود داشتند. در نتیجه، از امور زمامداری باز می‌ماندند.

برپایی محافل بزم در دوران متوکل به اوج خود رسیده بود. او مبالغ‌گرافی را صرف مجلس‌آرایی‌های شبانه خود می‌کرد. متوکل بخش‌گسترده‌ای از بیت‌المال را به خوش‌گذرانی‌های خود اختصاص داده بود و هیچ زمانی، مخارج و بذل و بخشش‌های بی‌حساب و کتاب، به اندازه دوران خلافت متوکل نبود.^۱

او کاخ‌های بسیاری نیز بنا کرد. نوشته‌اند: متوکل در ساختن کاخ‌های خود، دویست و پنجاه و هشت و نیم هزار هزار (میلیون) سکه هزینه کرد...^۲ متوکل مردی شهوت‌پرست بود و در حرم‌سراهای خود چهار هزار کنیز داشت. امیران حکومتی نیز هنگامی که علاقه شدید او را در این زمینه می‌دیدند، برای او کنیزکان گونه‌گون از چهار گوشه سرزمین اسلامی هدیه می‌فرستادند.^۳ او برای پر رونق کردن مهمانی‌های خود، از آوازه‌خوان‌ها بهره می‌جست و آن قدر در این مسیر زیاده‌روی می‌کرد که بی‌عفتی در بین مردم کوچه و بازار نیز رخنه کرد. افزایش بیش از حد فساد و تباهی، کم‌کم دامن مردم را گرفت و تا آنجا پیش رفت که عذاب‌های الهی چون سقوط سنگ‌های آسمانی، زلزله، بادهای سمّی و کشنده، برخی مناطق سرزمین‌های اسلامی را در برگرفت.

سه - شکل‌گیری جنبش‌ها و مخالف با حکومت

برخوردهای اعتقادی، مناقشه‌های علمی، تبعیض‌های قومی، فشارهای اقتصادی و سیاسی و هرج و مرج‌گرایی دولت‌مردان عباسی، قلمرو آنان را به صحنه درگیری‌های مختلف گروه‌ها و احزاب مبدل ساخت. هریک از آنان به انگیزه‌های دست به قیام‌های مسلحانه زده و برای دستیابی به اهداف خود، به رویارویی با دستگاه خلافت می‌پرداختند. این جنبش‌ها را از حیث انگیزه دینی یا غیر دینی به

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۱۵.

۲. حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۲۵.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۱۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۹۵.

دو دسته آشوب و نهضت می‌توان تقسیم کرد. آشوب‌ها با اهداف توسعه‌طلبانه و فتنه‌جویانه و نهضت‌ها که از سوی علویان به وقوع می‌پیوست، با انگیزه‌های حق‌گرایانه انجام می‌گرفت که در جای خود به این نهضت‌ها اشاره خواهد شد. دوران امام هادی علیه السلام به دلیل آشفتگی فضای سیاسی، با آشوب‌ها و فتنه‌گری‌های قدرت‌طلبان مقارن گردید. آنان با دیدن این آشفتگی، برای دستیابی به اهداف سیاسی خود، دست به حرکت‌های مختلف می‌زدند.

اول - حرکت کولی‌ها

آنان در دوران خلافت معتصم توانسته بودند بر راه بصره که شریان اقتصادی خلافت به‌شمار می‌رفت، تسلط یابند و وابستگان حکومت را تهدید کنند. آنان جلو کشتی‌های تجاری را می‌گرفتند و مانع رسیدن کمک به بغداد می‌شدند. معتصم، یکی از فرماندهانش به نام عجیف‌بن عنبه را در ۲۱۹ه.ق. در بطیخه^۱ به جنگ آنان فرستاد.

دوم - حرکت بابک خرمدین

بابکیه، فرقه‌ای بودند که از بابک پیروی می‌کردند و تا اندازه‌ای حرکت آنان نمود دینی و هدف سیاسی داشت و خطرناک‌ترین حرکتی بود که در این دوران رخ داد. آنان بر ضد سلطه سیاسی اعراب دست به شورش زدند. در واقع، حرکت آنها حرکتی نژادپرستانه به‌شمار می‌رفت و بیانگر روحیه نارضایتی اقوام ایرانی از اعراب بود. بابک خودش را به ابومسلم خراسانی مرتبط و ادعا می‌کرد که از نسل دختر اوست؛ چیزی که آنان را به ریشه ایرانی قدیم هدایت می‌کرد. او سیاستی حکمیانه را در جذب پیروانش پیشه کرد و موفق شد همه بخش‌های آذربایجان را به هم پیوند دهد و بنا به دعوت او بخش‌هایی چون طبرستان، همدان، اصفهان، گرگان، ارمستان، خراسان و دیگر سرزمین‌های غیر عرب نیز به او پیوستند.^۲

۱. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۲.

معتصم در سال ۲۲۰ ه.ق. به بزرگترین فرماندهش، افشین، دستور سرکوبی او را داد. افشین با شیوه‌های جاسوسی پیشرفته، بابک را شکست داد و سرانجام دستگیر کرد و نزد معتصم برد و به‌گونه فجیعی به قتل رساند. سپس بدنش را پس از مدتی آویختن در شهر، به شهرهای دیگری چون خراسان فرستاد.^۱

سوم _ حرکت مازیار

حکومت عباسی از خطرهایی که حرکت بابک در مناطق غربی دریای مازندران نمایانگر آن بود، رهایی نیافته بود که با حرکت ایرانی دیگری رو به رو شد. مازیار اهل طبرستان بود. او وطن خود را عرصه فعالیت‌های انقلابی خصمانه با حکومت قرار داد. مازیار به اسلام گروید و محمد، نام گرفت و در زمان مأمون به استانداری طبرستان و دماوند منصوب و به «سپهبد» نامدار شد.^۲ او در سال ۲۲۵ ه.ق دست به شورش جدایی طلبانه زد. او از دشمنی میان طاهریان و افشین بهره جست و با افشین، مکاتبه و او را به سرپیچی از فرمان حکومت تشویق کرد تا خطر سرکوب او را از خود دور کند. مازیار به او وعده داد که در این صورت می‌تواند خراسان را که افشین به آن طمع فراوانی داشت، از چنگ حکومت بیرون آورد. مازیار اعتراف کرد که افشین او را به شورش و نافرمانی و گرایش به مجوسیت تحریک کرده است.^۳

خلیفه که از اهداف این شورش آگاه شده بود، به سرکوبی آنها برخاست و مازیار را دستگیر کرد و او را آن قدر تازیانه زد که مرد. بدن او را کنار بدن بابک که هنوز بر دار آویخته بود، آویزان کردند و از قتل افشین نیز چون ترک بود، صرف نظر شد و آن قدر در زندان ماند که بدرود حیات گفت.^۴

چهارم _ حرکت ناراضیان در بغداد

بغداد در سال ۲۴۹ ه.ق مورد تهاجم ناراضیان حکومت قرار گرفت و در سال ۲۵۱ این شهر طعمه تاخت و تاز معتز و مستعین بر سر قدرت شد. این آشوب‌ها، ماه‌ها

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷۱.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۲.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷۴.

۴. همان، ص ۴۷۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۴.

به طول انجامید و گروه بسیاری از مردم کشته و خانه‌هایشان ویران شد.^۱ در سال بعد، شورش دیگری علیه محمد بن عبدالله بن طاهر، والی بغداد، صورت گرفت و شهر در آتش سوخت.^۲ بسیاری حرکت‌ها و جنبش‌های مسلحانه دیگر در اندلس و شهرهای دمشق نیز صورت گرفت که شرح کامل آن در تاریخ آمده است^۳ و از وضع نابسامان سیاسی در این دوره از خلافت عباسیان حکایت می‌کند.

چهار _ ایجاد فضای وحشت و خفقان

شیعه، خلافت و رهبری جامعه اسلامی را حق راستین خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانست و حکومت‌های ستمگری را که بر این اریکه تکیه زده بود، غاصبان این حق می‌نامید. براین اساس، شیعیان در اندازه توان و شرایط مناسب در برابر حکومت‌های غاصب، قد علم کرده و برای بازپس‌گیری این حق دست به قیام می‌زدند. تاریخ در موارد پر شماری نشان می‌دهد که بسیاری از حرکت‌های دیگر نیز با پیروی از قیام شیعه شکل گرفته است. حکمرانان عباسی نیز با آگاهی از این روحیه ستم‌ستیزی و احیاءگری که در شیعیان سراغ داشتند، همواره پیشوایان و رهبران آنان، از جمله امام هادی علیه السلام را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته و تا جایی که در توان داشتند، پیروان آنان را زیر فشار قرار می‌دادند.

نوشته‌اند: متوکل به خاندان ابوطالب علیهم السلام بسیار سخت‌گیر و بدرفتار بود و با خشونت و تندگی بسیار با آنان رفتار می‌کرد. او کینه‌ای سخت از آنان در دل داشت و همواره به آنان بدگمان بود و آنان را متهم می‌کرد. بدرفتاری او با شیعیان به اندازه‌ای بود که هیچ‌یک از خلفای عباسی چنین رفتاری با آنان نکرده بودند.^۴

ترس و وحشتی که از شیعیان و نهضت آنان در دل خلفا بود، به آتش این دشمنی دامن می‌زد و در میان عباسیان، متوکل به شیعیان کینه بسیار می‌ورزید

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۸

۲. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۵۶.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۷، صص ۸۰، ۹۰، ۱۶۲، ۱۸۹.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵.

تا جایی که او خلفای پیشین خود را که بزرگ‌ترین جنایت‌پیشگان تاریخ به‌شمار می‌رفتند و دست به خون بهترین آفریدگان خدا آغشته بودند، متهم به دوستی و علاقه‌مندی به امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندان او می‌کرد. از همین رو، از آنان خشمگین بود. همان‌گونه که گذشت، متوکل در سال ۲۳۶ هـ قمری مطهر حضرت سیدالشهدا را ویران کرد؛ زیرا آن مرقد تابناک را پایگاهی مهم در الهام گرفتن از انقلاب سیدالشهدا می‌دانست. او فرمان داد که در عرض سه روز آنجا را از سکنه خالی سازند و از آن پس هرکس را آنجا یافتند، دستگیر و زندانی کنند.^۱

او برای ایجاد تنگنای سیاسی، افرادی را که به دشمنی با آل ابی‌طالب مشهور بودند، جذب دستگاه حکومتی کرد تا بتواند از کینه‌توزی آنها در پیشبرد اهداف سرکوب‌گرانه خود بهره‌جوید. از جمله آنان، عمر بن فرج الرخجی بود که متوکل، او را فرماندار مکه و مدینه کرد. او بر علویان تنگ گرفت و از ارتباط آنان با دیگر مردم جلوگیری کرد. اگر به او گزارش می‌رسید که کسی به یک علوی کمک کرده، حتی اگر این کمک بسیار ناچیز بود، او را به شدت شکنجه می‌کرد و جریمه سنگینی بر او می‌بست. وضع اقتصادی علویان در نتیجه این فشارها به قدری رقت بار شد که گاه چند زن علوی تنها با یک لباس زندگی می‌کردند و ناگزیر هنگام نماز، آن را به نوبت پوشیده و نماز می‌گزاردند.^۲ در آن روزگار بر علویان چنان سخت می‌گذشت که از فقر و تنگ‌دستی و برهنگی مجبور بودند در خانه‌های خود بمانند و با چرخ ریسی، روزگار را سپری کنند.^۳

متوکل گاه بر نزدیکان خود که با علویان رابطه داشتند، یا به زیارت مرقد امامان آنان می‌رفتند، به شدت خشم می‌گرفت و آنان را زندانی و دارایی‌های آنان را مصادره می‌کرد.^۴ این فشارها به قدری شیعیان و علویان را در تنگنا و انزوا قرار داد که مردم از ترس جان خود با آنان رابطه برقرار نمی‌کردند.

۱. تنمه المنتهی، ج ۲، ص ۳۴۵.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۶.

۳. تنمه المنتهی، ج ۲، ص ۳۴۴.

۴. تنمه المنتهی، ج ۲، ص ۳۴۵.

ابراهیم‌بن‌مدبّر روایت می‌کند:

محمد بن صالح الحسنی که از علویان بود، نزد من آمد و از من خواست که نزد عیسی بن موسی بروم و از دخترش خواستگاری کنم. من نزد او رفتم تا واسطه ازدواج محمد با دختر عیسی شوم و از او خواستم تا پاسخ او را بدهد، ولی او روی گرداند و گفت: به خدا سوگند که نمی‌خواهم خواسته ات را رد کنم که هیچ کس را بهتر، بزرگوارتر و مشهورتر از او برای داماد شدن نمی‌دانم؛ ولی من از کینه متوکل بر جان و مال خویش می‌ترسم....^۱

۲. پیدایش و گسترش نهضت علویان

در سطح کلان، اعتقاد شیعه مبنی بر حقانیت خلافت خاندان پیامبر، عامل احیای حرکت انقلابی علویان و شیعیان بر ضد حاکمیت را تشکیل داد و در درجه دوم، این حرکت‌ها، بازتابی روشن از سیاست‌ها و برنامه‌های سرکوب‌گرانه عباسیان بود.

روحیه تسلیم‌ناپذیری علویان در برابر ستم از یک‌سو و فشار بیش از حد عباسیان بر شیعیان و نسل‌کشی آنها از سوی دیگر، چهره‌های برجسته و ممتاز علوی را بر آن داشت تا برای احقاق حق امامان خود و پایان دادن بر اعمال ننگین دستگاه، دست به قیام بزنند. سردمداران این قیام‌ها، خود از فرزندان ائمه اطهار و نوادگان آنان بودند که به انگیزه براندازی نظام ستم پیشه عباسی با شعار «الرّضا من آل محمد» با شخص برگزیده‌ای از خاندان پیامبر، قیام خود را آغاز کردند. علّت انتخاب این شعار، ابتدا زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت عباسیان و غاصبانه بودن حکومت آنها و در گام دوم، حفظ جان امامشان بود که در آن زمان تحت مراقبت نظامی قرار داشت؛ زیرا اگر آنها نام شخص خاصی را بر نهضت خود می‌گذاشتند، - که بی‌شک، آن شخص امام هادی (علیه السلام) بود - دستگاه به آسانی با از بین بردن آن فرد، قیام را سرکوب می‌کرد. مهم‌ترین این قیام‌ها را می‌توان به طور خلاصه چنین گزارش کرد:

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۳۹۹.

۱. قیام محمد بن قاسم

نیای سوم او، امام سجاده علیه السلام بود. وی در دوران معتصم در سال ۲۱۹ هجری قیام خود را در طالقان آغاز کرد. او اهل فقه بود و در دین‌داری و دوری از دنیا شهرت داشت. به همین دلیل، عده بسیاری به او گرویدند. عبدالله بن طاهر، یکی از فرماندهان نظامی خود به نام ابراهیم بن غسان را فرا خواند و او را مأمور سرکوبی محمد بن قاسم کرد. ابراهیم شبانه بر طبل نواخت و افرادش را آماده کرد و به سمت نساء به راه افتاد و با گرفتن نشانی محمد و اصحابش، به جست‌وجوی خانه به خانه پرداخته و آنان را دستگیر کرد و در غل و زنجیر بسیار سنگینی بست و نزد عبدالله آورد. امیر با دیدن وضعیت رقت‌بار محمد فریاد زد: وای بر تو ای ابراهیم! از خدا نهراسیدی که با بنده نیکوکاری چنین رفتاری انجام دادی و او را با چنین زنجیرهای سنگینی آزریدی؟! ابراهیم گویا از سخن امیر تعجب کرد که چندی پیش از عصبانیت در آتش می‌سوخت، ولی اینک به حال دشمنش دل‌سوزی می‌کند، پاسخ داد: امیر، ترس از غضب تو، ترس از خدای را از خاطرم زدود و نیز وعده‌هایی که داده بودی، هوش از سرم ربود.

امیر با بزرگواری‌نمایی و بزرگ‌منشی تعجب‌آور فرمان داد غل و زنجیر محمد را باز کنند و او را در زنجیری سبک‌تر به بند کشند. آن‌گاه او را به زندان افکندند و مخفیانه سه ماه او را نگه داشتند تا مردم از او آگاهی نیابند و دست به شورش دوپاره نزنند. او بعدها موفق شد از زندان عبدالله بن طاهر بگریزد و پس از مدتی پنهان زیستی، دوباره در دوران متوکل دستگیر شد و به زندان ابد محکوم گردید. سرانجام و بنا به نقلی، مسموم شد و به شهادت رسید.^۱

۲. قیام یحیی بن عمرو^۲

او نیز از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام بود. او فردی شجاع، قوی هیكل، با قلبی آکنده از ایمان و دور از ناپختگی‌های جوانی بود که کسی نمی‌توانست عیبی در او

۱. مقاتل الطالبیین، صص ۳۸۷ - ۳۹۲.

۲. همان، صص ۴۲۰ - ۴۳۰.

بیاید. وی در پارسایی زبانزد همگان بود. برادر زاده‌اش، محمدبن حسین درباره‌اش می‌گوید: من مردی پارس‌تر از او ندیدم. او در دوران خفقان خلافت متوکل قیام خود را در خراسان آغاز کرد و متوکل، عبدالله‌بن طاهر، را مأمور سرکوب او کرد. او پس از مدتی دستگیر شد و پس از ضرب و جرح فراوان در زندان فتح‌بن خاقان زندانی گردید. سالیانی بعد، از زندان آزاد شد و به بغداد رفت و دوباره پرچم قیام را با شعار «الرضا من آل محمد» برافراشت و مردم کوفه را نیز به یاری خود برانگیخت. امیر بغداد، محمدبن عبدالله‌بن طاهر، به رویارویی با او برخاست. سرانجام یحیی پس از مقاومت بسیار شکست خورد و به شهادت رسید و دسته‌ای از افراد او اسیر شدند. اسیران را با پای برهنه وارد بغداد کردند و هر کس را که عقب می‌ماند، گردن می‌زدند. در میان اسیران، بزرگانی بودند که از آن جمله، اسحاق‌بن جناح را می‌توان نام برد. وقتی اسحاق در زندان درگذشت، محمدبن عبدالله‌بن طاهر نوشت که او را بدون غسل و کفن و نماز در گورستان یهودیان دفن کنند. سر یحیی را از بدن جدا کردند، ولی از شدت ضرباتی که بدان وارده شده بود، به سختی قابل شناسایی بود. مردم نخست قتل او را باور نمی‌کردند، ولی با آگاهی از شهادت او، به شدت گریستند. سر او را به بغداد فرستادند و سفاکان دولت عباسی برای تهنیت نزد امیر بغداد رفتند. شهادت یحیی موجی از اندوه و سوگ را در میان شیعیان ایجاد کرد و شاعران آزاده‌ای که در آن دوران می‌زیستند، در رثای او اشعار بسیاری سرودند.^۱

۳. قیام حسن‌بن‌زید

او از دودمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود و نسب او با پنج واسطه به ایشان می‌رسید. تاریخ قیام وی را سال ۲۵۰ هجق و در ناحیه طبرستان نواحی چالوس، دیلم، و کلار ضبط کرده‌اند. او توانست در این مناطق افراد بسیاری را برای پیوستن به قیام خود دعوت کند. از ویژگی‌های فردی او، بخشندگی، فروتنی و فقاقت را می‌توان بر شمرد. وی بسیار از تجلیل و تمجید دیگران نسبت به خود اکراه داشت. نوشته‌اند، روزی شاعری او را تمجید و تحسین کرد و گفت:

۱. مقاتل الطالبيين، صص ۴۲۴ - ۴۳۰.

«خدا یکی است و فرزند زید، یکی!» حسن بن زید بسیار خشمگین شد و گفت: سنگ بر دهانت باد ای دروغ‌گو! چرا نگفتی که خدا یکی است و پسر زید بنده اوست؟ آن‌گاه به سجده افتاد و از خدا آمرزش خواست و شاعر را نیز از بخشش محروم کرد.^۱

قیام او نزدیک به بیست سال طول کشید. او توانست ناحیه طبرستان را در اختیار خود بگیرد و سرزمین‌های دیگری چون ری و همدان را نیز از سلطه عباسیان بیرون آورد.^۲

۴. قیام حسین بن محمد

نسب او نیز با چهار واسطه به امام زین العابدین علیه السلام می‌رسد. او در سال ۲۵۱ هـ.ق در کوفه بر ضد حکومت ستم پیشه عباسی قیام کرد که با دوران خلافت مستعین هم‌زمان بود. خلیفه، مزاحم بن خاقان ارطوج را برای سرکوبی وی گسیل داشت. حسین بن محمد را سیصد مرد علوی، سیصد نفر از جارودیه و زیدیه همراهی می‌کردند. جنگ بین آنها در گرفت و حسین شکست خورد و به سوی شهر عقب نشست. مردم در دفاع از این انقلابی ستم ستیز، به سوی مزاحم، سنگ پرتاب کردند. او از این حرکت مردم بسیار خشمگین شد و به افراد خود فرمان داد تا شهر را آتش زنند. آنها در ناحیه بزرگ شهر را به آتش کشیدند. هفت بازار و هزار خانه را به آتش سوزاندند و نوامیس را مورد هتک حرمت قرار دادند. زندان‌ها را نیز از علویان آکندند و این‌گونه قیام حسین بن زید را سرکوب کردند.^۳

۵. قیام اسماعیل بن یوسف

او با چهار پشت به امام مجتبی علیه السلام می‌رسد. وی در مکه و در همان سال دست به قیام زد و با امیر مکه، جعفر بن فضل، به مقابله برخاست. او توانست قدرت را در این شهر به دست بگیرد و به خزانه داری شهر و نیز آنچه در کعبه نگهداری

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۴۰۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۷۱.

۳. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۲۸.

می‌شد، دست یابد. او پس از قیام خود، حکمران مکه را همراه هوادارانش بیرون راند و بسیاری از آنان را کشت. پس از پنجاه روز به سوی مدینه لشکر کشید و آن‌جا را نیز بدون مقاومت علی‌بن‌حسین، حکمران مدینه، به تصرف خود درآورد. و دوباره به مکه بازگشت. شهر مکه در محاصره اقتصادی قرار گرفت تا جایی که مردم از تشنگی و گرسنگی تلف می‌شدند و لشکریان معتز با آنان وارد جنگ شدند که جنگ آنها در روز عرفه بود. هزار و صد حاجی در خون خود غلتیدند و در آن سال، کسی در عرفات توقف نکرد.^۱

ج) دلایل ناکامی نهضت علویان

اگر چه نهضت علویان پیروزی‌هایی نسبی به دست آورد، ولی به طور کلی و در سطح کلان به این دلایل ناکام ماند و شکست خورد:

۱. سرکوب‌گری شدید عباسیان

بهره‌گیری حکومت عباسی از شیوه‌های سرکوب‌گرانه و به‌کارگیری فرماندهان با تجربه در امور نظامی، عامل مهمی در شکست قیام‌های علویان بود. آنان برای سرکوب علویان از تاکتیک‌های پیشرفته نظامی، اطلاعاتی بهره می‌بردند و علویان را که تجربه و نیروی چندانی در برابر این شیوه‌ها نداشتند، وادار به شکست می‌کردند.

فشار سنگین عباسیان سبب ترس بیش از اندازه مردم برای شرکت در حرکت‌های مخالف حاکمیت شده بود؛ به‌گونه‌ای که دوران عباسی، به ویژه متوکل، با سخت‌گیری کلی بر مردم، به ویژه شیعه شناخته می‌شود. شیعه، عنصری خطرناک برای عباسیان به‌شمار می‌رفت و آن گونه که گذشت، فشار دستگاه بر شیعیان تحمل‌ناپذیر بود. این وضع سبب شد تا بیشتر شیعیان راه تقیه را پیش گیرند و از ابراز اعتقاد خود دوری گزینند. در فضای ترور و اختناق که عباسیان ایجاد کرده بودند، کسی نمی‌توانست خود را دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام معرفی کند.

صقرین ابی ذُلف الکرخی در این زمینه می‌گوید: وقتی متوکل، امام هادی علیه السلام را به سامرا تبعید کرد، من بدانجا رفتم تا از وضعیت پیشوای خود آگاهی یابم. هنگامی که وارد شدم، زرافی، دربان متوکل از من پرسید: چه خبر ای صقر؟ گفتم: خیر و سلامتی گفت: بنشین و برایم از گذشته و آینده بگو. با خود گفتم: عجب اشتباهی کردم که آمدم. پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: برای امر خیری آمده‌ام. گفت: شاید برای جویا شدن از احوال مولایت آمده‌ای؟! گفتم: مگر مولایم کیست؟ مولای من امیرالمؤمنین (متوکل) است. گفت: بس کن! مولای حقیقی‌ات را می‌گویم. لازم نیست عقیده‌ات را از من مخفی داری؛ (زیرا من با تو هم عقیده‌ام). گفتم: خدای را سپاس. گفت: آیا می‌خواهی او را ببینی؟ گفتم: بله می‌خواهم. آن‌گاه پس از خارج شدن پیک حکومتی نزد امام رفتیم....^۱

باری، خفقان شدید حاکم سبب می‌شد تا نیرو و دقت فراوانی برای شناسایی و گردآوری شیعیان زیر بیرق نهضت تلف شود و رهبران نهضت نتوانند از توان واقعی شیعه در رسیدن به اهداف خود بهره‌برداری کنند.

۲. نبود همه‌جانبه‌نگری

یکی از مشکلات اصلی علویان در قیام، نداشتن تیزبینی و تحلیل دقیق از شرایط حاکم وقت بود. فشارهای بیش از حد دستگاه، آنان را به شدت برانگیخته بود که در مقابل حاکمیت قد علم کنند و به فشارها پایان دهند. این عصبانیت و ناراضی‌تایی تا حد بسیاری، ابتکار عمل را از آنان ستانده بود. آنان بدون رایزنی کافی و مشورت با امام، خود را آماده حرکت نظامی بر ضد عباسیان می‌کردند. مشاوره با امام، اگر چه به صورت پنهانی انجام می‌گرفت، ولی برای آنان حیاتی می‌نمود، ولی تنها توجیه آنان از مشاوره نکردن و انجام واکنش سریع، مقابله جدی با حکومت روزمدار وقت بود، در صورتی که اگر مشاوره صورت می‌گرفت و همه جوانب سنجیده می‌شد، شاید قیام علویان پایان مطلوب‌تری می‌یافت.

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.

۳. کمبود نیروهای انقلابی

می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین عوامل ناکامی و شکست نهضت‌های اسلامی در طول تاریخ، نبود. یا کمبود نیروهای پایبند به اصول و مبانی اسلامی و ارزش‌های آن است؛ زیرا وجود این افراد در برهه‌ای که دفاع از کیان و حریم اسلام لازم است و علم قیام برافراشته شده، بسیار ضروری است تا قیام به اهداف عالی خود دست یابد. در این دوره از تاریخ شیعه نیز این کمبود به چشم می‌خورد و ضربه بزرگی به قیام و کام‌یابی در اهداف آن وارد ساخت.

۴. ناهماهنگی اعتقادی عناصر انقلابی

از مهم‌ترین عوامل شکست هر قیامی می‌توان به پراکندگی اعتقادی عناصر آن اشاره کرد؛ زیرا ناهماهنگی در باورهای شرکت‌کنندگان در هر حرکتی، سبب ایجاد شکاف، آشفتنی در عمل و انگیزه و پس ناهماهنگی در اهداف می‌شود و موجب هدر رفتن نیروها و نبود یکپارچگی در رسیدن به هدف واحد می‌گردد. و در مباحث پیشین، سخن از حضور عناصری از فرقه‌های مختلف چون زیدیه، جا رودیه و نیز معتزله به میان آمد. این فرقه‌ها در موضوع امامت و مسائل کلامی برداشت‌های متفاوتی نسبت به شیعیان هم داشتند. این برداشت‌های گوناگون در مسئله امامت سبب می‌شد که در اهداف نیز ناسازگاری به وجود آید و این ناسازگاری تا حدی، ضعف آنان را در رویارویی با عباسیان تشدید می‌کرد.

د) موضع‌گیری امام هادی علیه السلام در برابر نهضت علویان

اگرچه امام در شرایط بسیار سختی به سر می‌برد و به شدت تحت مراقبت بود، ولی به عنوان پناهگاه شیعیان، حرکت آنها را زیر نظر داشت. البته شرایط به ایشان اجازه نمی‌داد که در جریان‌ها حضور مستقیم داشته باشند. با این حال، از اخبار رسیده از اوضاع اقتصادی و سیاسی رقت‌بار شیعیان، متأثر می‌شد و در فرصت‌های مناسب با دلجویی از آنان، در صورت امکان، آنان را مورد الطاف خود قرار می‌داد.

امام با انقلابیون به طور پنهان در تماس بوده و از چند و چون حرکت آنان آگاهی می‌یافت.^۱ و اگر چه در آن خفقان شدید انقلابیون از رهبری کامل امام

برخوردار نبودند، ولی از برخی روایات برمی‌آید که پندهای روشنگرانه و راهنمایی‌های سودمند امام شامل حال آنها شده است.

عوامل قیام نکردن امام هادی علیه السلام

۱. فراهم نبودن شرایط

امام به هیچ روی، اوضاع جامعه را برای برپاداشتن قیام مناسب نمی‌دید که در مباحث گذشته به این اوضاع اشاره شده است.

۲. حفظ مصالح کلی و دراز مدت جامعه اسلامی

برجسته‌ترین اهداف سیاسی پیشوایان اسلام در ادوار مختلف، حفظ جامعه اسلامی از خطر نابودی و نیز روشن نگه داشتن چراغ اسلام در کوران حوادث بوده است. آنان از رویارویی با ستم پیشه گان و ضدیت با دستگاه ستمگر کوچک‌ترین حواسی نداشتند، ولی با درایت و تیزبینی، به شکل دادن مبارزات براساس شرایط حاکم و در نظر داشتن کامل اوضاع می‌پرداختند. نبود درک و آگاهی لازم برای جان فشانی در حفظ اسلام و ارزشها از یک سو و نیز نبود شرایط لازم برای پذیرش بی‌چون و چرای رهبری امامان در تمامی شئون زندگی و مظاهر آن از سوی دیگر، پیشوایان را در تنگنایی دشوار قرار می‌داد و موجب می‌شد که آنها نتوانند آن گونه که می‌خواهند به مبارزات شکل دهند. اگر چه شیعیان بسیاری اطراف امام هادی علیه السلام را گرفته بودند، ولی نسبت آنها به توده مردم، ناچیز و اندک بود. فضای عمومی جامعه را انسان‌هایی رفاه طلب و بی‌تفاوت نسبت به سرنوشت سیاسی و تشکیل می‌داد و امام نمی‌توانست از بنیه مردمی، آن گونه که می‌خواست، بهره برداری کند. اندیشه جامعه را رعایت مصالح شخصی و رویکرد به زندگی مادی رقم زده و همین سبب شده بود که با حکمرانان فاسق خود، آنان نیز به بی‌بندوباری روی آورند. چنین مردمی به محض همسو نبودن جریانی که امیال و خواسته‌های آنان را به خطر می‌انداخت، در برابر آن جریان موضع‌گیری می‌کردند و اگر جریانی حق مدار بود، مقابل آن هم ایستادند. به یقین، اگر امام هادی علیه السلام به برپایی چنین حرکتی اقدام می‌کرد،

با مخالفت توده مردم روبه‌رو می‌شد. بر این اساس، ایشان چونان نیاکان وارسته خود، علی‌علیه و امام مجتبی‌علیه، صلاح امت را در صبر و سکوت یافت و به قیام دست نزد.

۳. تلاش برای پی‌ریزی جامعه بیدار

از دیگر اهداف مهم و اساسی سکوت امام، تلاش برای پی‌ریزی جامعه‌ای بیدار و آگاه بود که در پرتو ایمان، به عنوان زمینه‌ای برای تحقق آرمان‌های ارزشمند خلافت اسلامی و حکومت خاندان پیامبر عملی می‌شد. امام با پی‌گیری سیاست مبارزه منفی با حکام ستمگر و توجه به رشد و بالندگی امت اسلامی، به توده مردم مهلت داد تا در این مدت، به بلوغ سیاسی لازم برسند و آرمان‌های اسلامی و اعتقادی خود را فدای لذت‌های زود گذر دنیایی نکنند و دریابند که سازشگری با ستم، آتشی بر خواهد افروخت که به زودی دامن همه آنها را خواهد گرفت. در آن صورت، عرصه را چنان بر آنان تنگ خواهد کرد که خود دست به اقدام اصلاح‌گرانه‌ای بزنند و برای رهایی از زیر سلطه حاکمیتی که بانی فساد و تباهی در جامعه است، برخیزند؛ فساد و هلاکتی که روزی گریبان گیر آنان خواهد شد. در چنین شرایطی، موضع‌گیری صریح امام در برابر حاکمیت نه تنها اهداف یاد شده را تضمین نمی‌کرد، بلکه به ناتوانی و فروپاشی جبهه حق می‌انجامید. بنابراین، امام در این مدت مبارزه خود را در قالب غیر مسلحانه شکل داد.

ه) مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی امام هادی‌علیه

امام دهم‌علیه با به کارگیری یک سلسله برنامه‌های ارشادی، فرهنگی و تربیتی، مبارزه غیر مستقیمی را با حاکمیت آغاز کرد و بی‌آنکه حساسیت دستگاه را متوجه خود سازد، به انجام فعالیت‌هایی برضد آنها پرداخت؛ در مواقع لزوم نیز تا جایی که حیات شیعه را به مخاطره نمی‌انداخت، دامنه آن را گسترده‌تر می‌ساخت و با این فعالیت‌ها، بی‌اساس بودن این تصور را که «امام به دلیل مراقبت دشمن در مسایل سیاسی مداخله نمی‌کرد و هیچ‌گونه مبارزه سیاسی نداشت» آشکار کرد. گفتنی است امام در شرایط وقت، به بهترین شیوه‌های مبارزاتی دست می‌زد

که در بسیاری موارد، دشمن را مرعوب، خود می‌ساخت و غافل‌گیری می‌کرد. مبارزه، تنها به برخورد مسلحانه و رویارویی نظامی گفته نمی‌شود، بلکه در پیش گرفتن شیوه‌ای است که بیش‌ترین ضربه را به دشمن بزند و کم‌ترین خسارت را بر جای گذارد. اکنون به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. زیر سؤال بردن مشروعیت حکومت

امام با استفاده از فرصت‌های مناسب، با نامشروع معرفی کردن عباسیان، مسلمانان را از هرگونه همکاری با آنان - مگر در موارد ضرورت - برحذر می‌داشت و با این کار، چهره این جرم‌ومه‌های فساد را برای مردم بیشتر آشکار می‌کرد.

محمد علی بن عیسی که از کارکنان دولت عباسی است، در نامه‌ای به امام هادی علیه السلام نظر ایشان را درباره کار کردن برای بنی‌عباس و پول گرفتن از آنان در مقابل کار جويا می‌شود. امام در پاسخ او می‌نویسد: آن مقدار از همکاری که به جبر و زور صورت گرفته، اشکال ندارد و خداوند عذرپذیر است، ولی به جز آن، ناروا و ناپسند است. ناگزیر اندکش بهتر از افزونش است.

او دوباره برای روشن‌تر شدن مطلب به امام می‌نویسد که انگیزه او از همکاری با آنان فقط یافتن راهی برای ضربه زدن به آنها و تشفی خاطر است. امام پاسخ می‌دهد: در چنین صورتی، همکاری با آنها نه تنها حرام نیست، بلکه پاداش و ثواب نیز دارد.^۱

در این روایت، امام آشکارا روشن مبارزه را برای این فرد تبیین کرده و به‌خوبی برای او و دیگر شیعیان آشکار می‌سازد که دستگاه حاکم از کوچک‌ترین مشروعیتی برخوردار نیست و می‌توان از بودجه خودش برای ضربه زدن و مبارزه با آن بهره برد.

۲. مبارزه با فقیهان درباری

یکی از ابزار مردم فریبی خلفای عباسی، بهره‌گیری آنان از فقیهان درباری برای جلب اعتماد مردم و ترسیم چهره‌ای آیین ورز و اسلام‌گرا از خود بود. امام

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۷.

هادی علیه السلام نیز با رویارویی با آنان، به نوعی دیگر مشروعیت دستگاه را زیر سؤال می‌برد و آنان را رسوا می‌کند. دانش گیتی فروز امام به اندازه‌ای بود که کور سوی این دانشمندان مزدور را به خاموشی می‌گرایاند و حتی تحسین آنان و خلفا را برمی‌انگیخت و آنان را وادار به تسلیم می‌کرد. نمونه‌های بسیاری از این گونه موارد در تاریخ یافت می‌شود که به ذکر نمونه‌ای از آن بسنده می‌شود.

روزی فردی مسیحی را که با زنی مسلمان زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل خواست حد شرعی را بر او جاری سازند که در همین لحظه، مرد مسیحی اسلام آورد. حکم را به قاضی القضاة، یحیی بن اکثم، ارجاع دادند. او گفت: مسلمان شدن او کفر و عملش را از میان برده و نباید بر او حد جاری شود. قضیه مورد اختلاف قرار گرفت و برخی دیگر از فقیهان گفتند: باید سه مرتبه حد بر او جاری شود. برخی دیگر نیز به گونه‌ای دیگر فتوا صادر کردند. پراکندگی نظرها، متوکل را بر آن داشت تا مسئله را با امام هادی علیه السلام در میان بگذارد. امام در پاسخ فرمود: او باید آنقدر شلاق زده شود تا بمیرد.

این فتوای امام با انتقاد و مخالفت شدید فقهای دربار به ویژه یحیی بن اکثم روبه‌رو شد و اذعان داشتند که این فتوا هیچ گونه پشتوانه‌ای از نظر آیات و روایات ندارد. از این رو، از متوکل خواستند در نامه‌ای، مدرک و مستندات فتوای ایشان را بخواهد. متوکل موضوع را به امام نوشت و امام در پاسخ، پس از نام خدا این آیه را نگاهشت: «هنگامی که قهر و قدرت ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و به بت‌ها و عناصری که آنها را شریک خدا قرار داده بودیم، کافر شدیم، ولی ایمانشان هنگام دیدن قدرت ما سودی نخواهد بخشید. این سنت و حکم الهی است که در میان بندگان وی جاری است و پیروان باطل در چنین شرایطی زبان کار شدند».^۱ امام با این آیه به آنان فهماند که اسلام آوردن آن مسیحی حد را ساقط نمی‌کند. متوکل پاسخ امام را پذیرفت و دستور داد حکم همان گونه که امام فرموده بود، اجرا شود.^۲

۱. غافر: ۸۴ و ۸۵

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۰۸.

۳. نفوذ عاطفی بر برخی درباریان

درباریان، فرماندهان و سرداران نظامی دستگاه عباسی، بسان اربابان‌شان پایبند و دل‌بسته به حکومت و سلطه بر مردم بودند و نسبت به امامان و شیعیان‌شان، کینه خاصی دردل داشتند. دلیل انتخاب این‌گونه افراد و سپردن پست‌های کلیدی به آنان نیز جهت دادن به کینه توزی آنها در سرکوب شیعیان بود. بر این اساس، امامان، خود و شیعیان‌شان را از آنان دور نگه می‌داشتند، ولی در برخی موارد که زمینه را فراهم می‌یافتند، با آنان تماس گرفته و آنها را به مسیر حق رهنمون می‌شدند یا دست کم از وجود آنان برای کاهش فشار بر شیعیان و رفع مشکلاتشان بهره می‌گرفتند. از جمله آنان، بُغای بزرگ را می‌توان نام برد. او در میان دیگر فرماندهان و سرداران، پایبند به دین بود و نسبت به علویان از خود مهربانی و خوش‌رفتاری نشان می‌داد. روزی معتصم به او دستور داده بود که یکی از علویان را میان درندگان بیندازد. هنگامی که بغا می‌خواست چنین کند، نجوای نیایش او را می‌شنود و دلش به رحم آمده، وی را رها می‌کند و از او قول می‌گیرد که تا وقتی معتصم زنده است، او را نبیند. پس از این جریان، بغا خواب رسول گرامی اسلام ۹ و امیر مؤمنان علی علیه السلام را می‌بیند و از دعای خیر آن دو بزرگوار بهره‌مند می‌شود.^۱

در سال ۲۳۵ ه‍.ق که امام در مدینه به سر میبرد، این شهر مورد تاخت و تاز شورشیان بنی‌سلیم قرار می‌گیرد و واثق، بغا را برای سرکوبی شورشیان با لشکری مجهز گسیل می‌دارد. بغا با آنان وارد جنگ شده و آنان را شکست می‌دهد. هنگامی که وارد مدینه می‌شود، امام هادی علیه السلام به یاران خود می‌فرماید: بیایید با هم به بیرون مدینه برویم تا ببینیم که این سردار ترک، چگونه لشکر خود را برای سرکوبی شورشیان آماده و مجهز کرده است. سپس به بیرون شهر رفته و لشکر او را در حال عبور تماشا می‌کنند. وقتی امام، بغا را دید، با او به زبان ترکی سخن گفت. بغا سریع از مرکب خود پیاده شد و پای مرکب امام را بوسید.

۱. مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۶۴ و ۵۶۵.

ابوهاشم جعفری که راوی این جریان است، می‌گوید: من بغا را سوگند دادم که بگویم امام به او چه گفته است. بغا نخست پرسید: آیا این فرد پیغمبر است؟ گفتم: نه. گفت: او مرا به اسمی خواند که در کودکی و در سرزمین خودم، مرا بدان نام می‌خواندند و تاکنون هیچ کس از آن آگاهی نداشته است!^۱

امام با این رفتار، اسباب نفوذ عاطفی در یکی از فرماندهان بزرگ دستگاه را فراهم آورد و او را چنان مجذوب و شیفته خود ساخت که وی پای مرکب ایشان را بوسه زد. سپس او را برای سرکوبی غارتگرانی که با چپاول اموال عمومی و کشتار مردم مدینه، آنان را آزرده بودند، تشویق و ترغیب کرد. گذشته از آن، امام فردی مورد اطمینان از دولتمردان حاکمیت یافته بود و می‌توانست از نفوذ او در دستگاه به سود شیعیان ستم‌ورزی حکمرانان بهره‌گیری کند. در این راستا، رفتار مهربانانه امام با یحیی بن هرثمه، فرمانده اعزامی متوکل برای تبعید امام به سامرا^۲ و تغییر رویه او و شیفتگی اش نسبت به امام نیز اهمیت فراوان دارد.

۴. تقویت پایگاه‌های مردمی

امام با مشاهده اوضاع وخیم حاکم، برای جلوگیری از انهدام پایگاه‌های مقاومتی مردم و ناامیدی از گشایش در کار خود، با دلداری دادن و پشتیبانی از مردم و آگاهی یافتن لحظه به لحظه از شرایط معیشتی آنان، حیات جامعه اسلامی را تداوم می‌بخشید. چه بسا دلگرمی‌های امام نسبت به مردم، سبب دل‌بستگی بیش‌تر آنان به امام و سر فرود نیاموردن در برابر حکومت جور عباسیان می‌گردید. خلفا نیز با پی بردن به این عملکرد و نتایجی که برای آنان در پی داشت، از تماس مردم با امام جلوگیری می‌کردند و مانع ملاقات ایشان می‌شدند.

امام تلاش می‌کرد تا با این راهکار، بینش سیاسی مردم را گسترش دهد و اهداف مکتبی آنان را نسبت به موقعیت حساس آن زمان، عمیق‌تر سازد. در راستای این سیاست، امام شیعیان را دلداری می‌داد تا رویارویی با مشکلات و

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲.

۲. بخش تبعید امام به سامرا در همین پژوهش (رخدادهای بین راه، ص ۶۶).

ستمگری‌ها، آنان را امیدواری خود را از دست ندهند. همچنین امام با بهره‌گیری از آگاهی و دانش امامت خویش، با آگاه کردن شیعیان از آینده، به برچیده شدن بساط ستم امیدوار می‌کرد. مردی از اهالی مداین که گویا از ستم متوکل به تنگ آمده بود، از امام درباره مدت حکومت متوکل پرسید. امام در پاسخ، این آیات را نوشت.

هفت سال پی در پی زراعت می‌کنید و آنچه درو کردید - جز اندکی که می‌خورید - در خوشه‌های خود بگذارید. پس از آن هفت سال سخت خواهد آمد که آنچه را شما برای آنان ذخیره کرده‌اید، خواهید خورد جز اندکی که (برای بذر) نگه می‌دارید. سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود و در آن سال، مردم عصاره (میوه‌ها و دانه‌های روغنی) می‌گیرند.^۱

سرانجام همان‌گونه که امام هادی علیه السلام پیش‌بینی کرده بود، متوکل در نخستین روزهای پانزدهمین سال حکومتش به قتل رسید.^۲

۱. یوسف: ۴۷، ۴۸ و ۴۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۶.

فصل نهم: امام هادی علیه السلام از تبعید تا شهادت

عباسیان و چالش‌های فراروی

دوران امامت امام هادی علیه السلام بیش از ۳۳ سال به طول انجامید که حدود سیزده سال آن را در مدینه سپری کرد. در این مدت گروه‌های بسیاری از شهرهای شیعه نشین ایران، عراق و مصر برای بهره‌گیری از محضر امام به‌سوی مدینه آمدند.^۱ امام در این شهر چنان موقعیت و محبوبیتی بین مردم یافت که دولتمردان عباسی، به شدت از این وضع احساس خطر می‌کردند. برای نمونه، بریحه عباسی^۲ در نامه‌ای به متوکل نوشت: اگر تسلط بر حرمین شریفین را می‌خواهی، علی بن محمد علیه السلام را از این شهر بیرون کن؛ زیرا او مردم را به‌سوی خود فرا خوانده و عده بسیاری نیز دعوتش را پذیرفته‌اند...^۳

عباسیان که هراس بسیاری از رهبری شیعه و خطر حرکت شیعیان برضد خود داشتند، به این نتیجه رسیدند که با دور کردن امام به عنوان قطب و محور تشیع از مدینه که کانون تجمع شیعیان شده بود، به این هدف دست یابند. بدین ترتیب، تبعید و مراقبت نظامی را که تجربه پیشین و موفق عباسیان به‌شمار می‌رفت، دوباره در دستور کار قرار دادند.

۱. ائمتنا، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲. نام این شخص در الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۵ عبدالله بن محمد ضبط شده است که امور نظامی و اقامه نماز را در حرمین شریفین عهده دار بوده است.

۳. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۹.

تبعید امام هادی علیه السلام

امام از مضمون نامه (بریحه عباسی) آگاهی یافته و در نامه‌ای به متوکل، وی را از دشمنی‌ها و کینه توزی و دروغ‌پردازی نویسنده آگاه ساخته بود. متوکل سیاستی مزدورانه و دو پهلو را پیش گرفت. او نخست نویسنده نامه را که از امام سعایت کرده بود، از کار برکنار کرد تا خود را دوستدار امام جلوه دهد. سپس به کاتب درباره دستور داد تا نامه‌ای به امام بنویسد که در ظاهر، علاقه متوکل را نسبت به امام بیان می‌کرد، ولی در واقع، دستور جلب امام از مدینه به سامرا بود. همچنان که یزداد، پزشک مسیحی دربار با آگاهی از احضار امام، انگیزه متوکل را دریافته و گفته بود: بنا بر آنچه شنیده‌ام، هدف خلیفه از احضار محمد بن علی علیه السلام به سامرا این بوده که مبدا مردم به ویژه چهره‌های سرشناس به وی گرایش پیدا کنند و در نتیجه، حکومت از دست آنها خارج شود...^۱

متوکل برای کاهش پی آمدهای منفی احضار امام، نامه‌ای محترمانه به ایشان نوشت:

به‌نام خداوند بخشایشگر مهرورز.

اما بعد همانا امیرالمؤمنین از قدر و منزلت والای شما آگاه است. و خویشاوندی تو را مد نظر دارد. و حق شما را بر خود لازم می‌داند و برای بهبود کار تو و خاندانت هر چه لازم باشد انجام می‌دهد تا سربلندی و آسایش خاطر تو و خاندانت را آماده سازد. امیرالمؤمنین مشتاق دیدار شماست و دوست دارد تجدید عهدی با شما کرده و شما را از نزدیک ببیند. اگر مایل به زیارت و ماندن پیش او تا هر زمان که خواسته باشی هستی، خود و هر کس از خانواده، غلامان و اطرافیانت را که می‌خواهی برداشته و با کمال آرامش و آسودگی خاطر به‌سوی خلیفه حرکت فرما و هر طور که می‌خواهی راه را طی کن و هر روز که خواستید، فرود آمده و اگر هم بخواهید، یحیی بن هرثمه، پیشکار مخصوص امیرالمؤمنین و لشکریانی را که همراه او هستند، همراه شما می‌کنم و به او دستور می‌دهم که در خدمت شما باشد...^۲

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۱.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۶.

به راستی، نوشتن این کلمات از کسی چون متوکل که از هیچ ستمی بر خاندان پیامبر و هر کسی که کوچک‌ترین ارتباطی با آنان دارد، خودداری نمی‌کند جای بسی شگفتی است و نشان دهنده هراس شگرفی است که این دشمنان خونخوار شیعه از امام داشته‌اند. او هم در مقابل امام از خود فروتنی نشان می‌دهد و هم خود را «امیرالمؤمنین» می‌خواند و عنوان حاکمیت بر مؤمنین را برای خود محفوظ می‌دارد. وی به امام می‌فهماند که او همچنان حاکمیت خاندان پیامبر را نپذیرفته و امام نیز مجبور به اطاعت از وی است. او مدام از تمجید مقام شامخ امام سخن به میان می‌آورد و یحیی‌بن‌هرثمه را برای رکابداری امام می‌فرستد، ولی تاریخ از همراهی فرماندهی نظامی به اتفاق سیصد سرباز مسلح خبر می‌دهد.^۱ آن‌گونه که بیان خواهد شد، این رفتار به جلب خشونت‌آمیز و محتاط نظامی بیش‌تر شبیه است تا استقبالی رأفت‌انگیز.

واکنش مردم

مردم با تجربه‌ای که از جریان تبعید امامان پیشین خود داشتند، به‌خوبی دریافته بودند که این مسافرت برای دیدار خلیفه از امام نیست و توطئه‌ای در کار است. از این گذشته، آنان به‌خوبی از ماهیت متوکل و کینه تیزی او به امام آگاهی داشتند. از سوی دیگر، متأثر بودند که با تبعید امام به سامرا، از فیض وجود ایشان محروم شده و دستشان از محضر ایشان کوتاه می‌شود. آنان که در هر شکلی به امام پناه می‌آوردند، دوری امام برایشان بسیار دشوار جلوه می‌کرد و ناراحتی و افسردگی آنان را از تبعید امام دو چندان می‌ساخت. از این رو، وقتی یحیی‌بن‌برابر برای ابلاغ نامه متوکل و اجرای مقدمات تبعید امام ایشان نزد آمد، مردم جلوی خانه امام تجمع کردند و فریاد اعتراض و شیون و زاری از نهاد آنان برخاست؛ به‌گونه‌ای که یحیی‌بن‌هرثمه می‌گوید: من تا آن روز چنین شیون و زاری ای ندیده بودم و هر چه سعی کردم آنها را آرام کنم، نتوانستم. سوگند خوردم که درباره او (امام هادی علیه‌السلام) قصد و دستور سوئی ندارم، ولی فایده‌ای نداشت. سپس خانه او را تفتیش کردم، ولی در آنجا چیزی جز قرآن، کتاب و چیزهایی مانند آن نیافتیم...^۲

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۳.

رخدادهای بین راه

امام در سال ۲۴۳ ه‍.ق از مدینه به سامرا تبعید شد.^۱ همان‌گونه که پیش بینی می‌شد، یحیی بن هرثمه در ابتدای این سفر از خود قاطعیت و سخت‌گیری بسیاری نشان داد. البته، در بین راه کرامت‌هایی از امام و حوادثی رخ داد که سبب علاقه‌مندی و تغییر رویه او شد. خود او می‌گوید: در بین راه دچار تشنگی شدیدی شدیم؛ به‌گونه‌ای که در معرض هلاکت قرار گرفتیم. پس از مدتی به دشت سرسبزی رسیدیم که درخت‌ها و نه‌رهای بسیاری در آن بود. بدون آن که کسی را در اطراف آن ببینیم، خود و مرکب‌هایمان را سیراب و تا عصر استراحت کردیم. بعد هر قدر می‌توانستیم، آب برداشتیم و به راه افتادیم. پس از این‌که مقداری از آنجا دور شدیم، متوجه شدیم که یکی از همراهان، کوزه نقره‌ای خود را جا گذاشته است. فوری باز گشتیم، ولی وقتی به آنجا رسیدیم، چیزی جز بیابان خشک و بی‌آب و علف ندیدیم. کوزه را یافته و به‌سوی کاروان برگشتیم، ولی با کسی هم از آنچه دیده بودیم، چیزی نگفتیم. هنگامی که خدمت امام رسیدیم، بی‌آنکه چیزی بگویم، با تبسمی فقط از کوزه پرسید و من گفتم که آن را یافته‌ام.^۲

این کرامت امام، شگفتی یحیی را برمی‌انگیزد.

او در گزارش دیگری از مأموریت خود می‌گوید: برای احضار علی بن محمد، عراق را به سمت حجاز ترک گفتیم. در بین یاران من یکی از سران خوارج وجود داشت و نیز کاتبی بود که اظهار تشیع می‌کرد. من نیز بر آیین حشویه بودم. فرد خارجی و کاتب، درباره مسائل اعتقادی با هم مناظره می‌کردند و من هم برای گذراندن وقت به مناظره آنان گوش می‌دادم. وقتی به نیمه راه رسیدیم، مرد خارجی به کاتب گفت: مگر این گفته سرورتان، علی بن ابی‌طالب نیست که هیچ قطعه‌ای از زمین نیست که یا قبری است و یا قبری خواهد شد؟ اینک به این بیابان بنگر، کجاست آن که در این جا بمیرد تا خدا آن را قبری قرار دهد؟ به

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲. اثبات الوصیه، ص ۱۹۷.

کاتب گفتم: آیا این سخن شماسست؟ گفت: بله. گفتم: مرد خارجی راست می‌گوید، چه کسی در این بیابان وسیع خواهد مرد تا خدا آن را پر از قبر کند؟ و به این گفتار خندیدیم؛ به گونه‌ای که کاتب شرمنده و سرافکنده شد. وقتی به مدینه رسیدیم، نزد علی بن محمد رفته، نامه متوکل را به او تسلیم کردیم. او نامه را خواند و فرمود: مانعی برای این سفر نیست.

وقتی فردا نزد او رفتیم، با این که فصل تابستان و هوا در نهایت گرمی بود، امام به گروهی از خیاطان دستور داده بود تا پارچه‌های ضخیم پشمی بدوزند و فردا بیاورند. من از این سفارش امام تعجب کردم و با خود گفتم: در این فصل گرما و در این سرزمین تفتیده حجاز و در حالی که بین حجاز و عراق ده روز فاصله است، چه نیازی به این لباس‌هاست؟ او مردی است که سفر نکرده و فکر می‌کند که در هر سفری انسان نیازمند چنین لباس‌هایی است و شگفت از شیعیان که چگونه چنین فردی را امام خود می‌پندارند. هنگام حرکت، امام به همراهان خود دستور داد تا لباس‌ها را بردارند. تعجب من بیش‌تر شد... از مدینه خارج شدیم و به همان محلی که مناظره می‌کردیم، رسیدیم که ناگهان ابری تیره پدیدار شد و رعد و برق زد. هنگامی که بالای سر ما رسید، تگرگ‌های درشتی، مانند سنگ باریدن گرفت. امام و همراهانش لباس‌های گرمشان را پوشیدند و به من و کاتب هم دادند. بر اثر بارش مهیب تگرگ، هشتاد نفر از همراهیان من هلاک شدند. ابر از سر ما گذشت و دمای هوا به حالت پیشین بازگشت. امام به من فرمود: ای یحیی، به بازماندگان یارانت بگو مردگان را دفن کنند. خداوند این بیابان را این چنین پر از قبر می‌کند. من خود را از مرکب پایین انداختم و پای امام را بوسیدم و گفتم: گواهی می‌دهم که جز الله معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و شما جانشینان خدا روی زمین هستید. من تاکنون کافر بودم، ولی هم اکنون به دست شما مسلمان شدم. از آن لحظه تشیع را برگزیدم و در خدمت امام بودم تا از دنیا رفت.^۱ گفتنی است رفتار مهربانانه امام، سبب علاقه‌مندی یکی از فرماندهان بزرگ متوکل نیز به امام گردید. وقتی امام

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲.

به بغداد رسید و با استقبال گرم مردم بغداد روبه‌رو شد، او همچنان تحت تأثیر ابراز احساسات و عواطف مردم بغداد نسبت به امام قرار گرفته بود؛ چرا که این شهر سالیان سال پایتخت حکومت عباسیان بود و مردم آن جا به طور طبیعی باید به دلیل رفتار خلفا بیشتر از دیگر شهرها نسبت به خاندان پیامبر کینه به دل داشته باشند. یحیی در بیان آنچه دیده بود، می‌گوید: پس از ورود به بغداد، نخست با اسحاق بن ابراهیم، امیر بغداد، روبه‌رو شدم. وی به من گفت: ای یحیی، این مرد فرزند پیامبر است. اگر متوکل را بر کشتن او تشویق کنی، بدان که دشمن تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود. من در پاسخ او گفتم: به خدا سوگند، تا به حال جز نیکی و خوبی از او ندیده‌ام که بخواهم دست به چنین کاری بزنم.^۱

امام در برخورد با هواداران خلافت عباسی، چنان حساب شده عمل می‌کرد که در دیداری، طرف مقابل تغییر رویه می‌داد و به علاقه‌مندان ساحت پاک اهل بیت علیهم السلام مبدل می‌گردید.

ورود امام هادی علیه السلام به سامرا

هنگامی که امام را به سامرا تبعید کردند، بنا به دستور متوکل و برای تحقیر امام، ایشان را در محلی که «خان صعالمیک» نام داشت، و محل تجمع گدایان و بینوایان بود، جای دادند. صالح بن سعید، با دیدن اقامتگاه حضرت، به ایشان عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، این ستم‌کاران در همه امور سعی در خاموش ساختن نور شما دارند که شما را در چنین محلی که مکان نشستن گدایان و مستمندان است، جای داده‌اند. امام در پاسخ او فرمود: ای پسر سعید، آیا درک و معرفت تو در این جایگاه است و گمان می‌کنی که این امر سبب پایین آمدن شأن من می‌شود؟ سپس برای تسکین او که از دوستداران خاندان وحی بود و نیز برای نشان دادن مقام خود، با دست مبارک پرده از جلوی چشمان او کنار زد و به او فرمود: نگاه کن. صالح بن سعید می‌گوید: باغ‌هایی زیبا و آراسته، نهرهایی جاری و درختانی سرسبز دیدم که عطری دل‌نواز از آن‌ها به مشام می‌رسید و حور و غلمان بهشتی در آن دیده می‌شد که بسیار سبب شگفتی من شد. آن‌گاه

۱. تذکره الخواص، ص ۳۶۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۳.

امام به او فرمود: ای پسر سعید، ما هر جا باشیم، این‌ها از آن ماست. حال می‌بینی که ما در خان صعالمیک نیستیم.^۱

تبعیدگاه نظامی

امام را پس از یک روز اقامت در خان صعالمیک، به خانه‌ای که در یک اردوگاه نظامی قرار داشت، بردند. متوکل جاسوسانی را در چهره خدمتکار برای زیر نظر داشتن امام به آن خانه فرستاد تا رفت آمدهای ایشان را کنترل کنند. این خانه با دیگر خانه‌ها متفاوت بود. متوکل دستور داده بود تا در اتاق حضرت، قبری بکنند تا بدین وسیله امام را از کنترل شدید خود آگاه و پیش از هر اقدامی، ابتکار عمل را از امام سلب کند.

صقربن ابی دلف می‌گوید: هنگامی که خدمت امام رسیدم و وارد حجره ایشان شدم، او را یافته‌م در حالی که بر حصیری نشسته بود و پیش پایش قبری کنده بودند. به او سلام کردم. ایشان پاسخ سلام گفت و فرمود: بیا بنشین. سپس از من پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: سرورم، آمده‌ام تا از شما حالی بپرسم. وقتی نگاهم به قبر افتاد، گریستم. امام به من فرمود: ای صقر، لازم نیست برای من ناراحت باشی. فعلاً به من آسیبی نمی‌رسد. من خوشحال شدم و گفتم: خدا را شکر!^۲

کابوس‌های متوکل

امام در دوران خلافت متوکل، روزگار بسیار سختی را پشت سر گذاشت. هراسی که متوکل از امام در دل داشت، سبب شده بود تا دستور دهد سربازانش گاه و بی‌گاه بدون اجازه از دیوار وارد خانه امام شوند و آن‌جا را بازرسی کنند. آنها گاه پا را از این نیز فراتر می‌گذاشتند و به هتاک‌ها به ساحت مقدس امام می‌پرداختند. در تاریخ آمده است که برخی اوقات متوکل در حالت مستی، امام را شبانه احضار می‌کرد و به بزم شراب خود فرا می‌خواند.^۳

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۸؛ وفيات الاثمه (عقبات)، ص ۳۵۷.

۲. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.

۳. همان، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

توطئه نافرجام

هر بار که متوکل تلاش مذبوحانه جدیدی را برای ترور شخصیت امام طراح می‌کرد، با شکست سختی روبه‌رو می‌شد. شکست‌ها و تلاش‌های پی‌در پی و بی‌ثمر متوکل به حدی او را در رسیدن به اغراض پلیدش ناکام گذاشته بود که روزی در جمع درباریان خود فریاد زد: «وای بر شما! کار ابن‌الرضا روزگار مرا سیاه کرده و مرا سخت درمانده و سرگردان ساخته. هر چه تلاش کردم او جرعه‌ای شراب بنوشد و در مجلس بزمی با من هم‌نشین گردد، نشد...»^۱

ناکامی و شکست متوکل وی را بر آن داشت تا نقشه قتل امام را بکشد. از این رو، دستور قتل او را به سعید حاجب داد. ابن‌اورمه می‌گوید: نزد سعید حاجب رفتم و این در زمانی بود که متوکل، ابا الحسن علیه السلام را به او سپرده بود تا وی را به قتل برساند. سعید رو به من کرد و با تمسخر گفت: دوست داری خدای خود را ببینی؟ گفتم: سبحان الله! خدا با چشم دیده نمی‌شود. گفت: منظورم همان کسی است که شما او را امام می‌خوانید. گفتم: مایلم. گفت: من دستور قتل او را دارم و فردا این کار را انجام خواهیم داد. اینک پیک نزد اوست. وقتی بیرون آمد، داخل شو. هنگامی که پیک بیرون آمد، وارد اتاقی شدم که امام در آن زندانی بود. داخل شدم و دیدم که قبری جلوی پای امام کنده‌اند. سلام کردم و بسیار گریستم. امام پرسید: برای چه گریه می‌کنی؟ گفتم: برای آنچه می‌بینم. فرمود: برای این گریه نکن؛ زیرا آنها به خواسته‌شان نمی‌رسند. دو روز بیشتر طول نخواهد کشید که خدا خون او و هوادارش را که دیدی، خواهد ریخت. به خدا سوگند، دو روز بیشتر نگذشته بود که متوکل به قتل رسید.^۲

همچنین در اقدامی دیگر، متوکل به چهار تن از دژخیمان خود دستور می‌دهد که امام را با شمشیرهای برهنه به قتل برسانند. او به قدری خشمگین بود که سوگند یاد کرد پس از قتل امام پیکر او را بسوزانند. جالادان او که با شمشیرهای آخته انتظار امام را می‌کشیدند، تا بدنش را طعمه شمشیر خود سازند.

۱. همان، ج ۵۰، ص ۱۵۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۵.

با دیدن وقار و شکوه امام آن چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که تصمیم خود را فراموش و حتی امام را با احترام بدرقه کردند. هنگامی که بازگشتند، متوکل از آنان پرسید: چرا آنچه را که امر کرده بودم، انجام ندادید؟ پاسخ دادند: آن هیبت و شکوهی که در او دیدیم، فراوان‌تر از هراس صد شمشیر برهنه بود که قدرتی در برابر آن نداشتیم؛ به‌گونه‌ای دل‌های ما را آکند که نتوانستیم آنچه را امر کرده بودی، به انجام رسانیم.^۱ به این ترتیب، بار دیگر توطئه قتل امام نافرجام ماند.

قتل متوکل، پایانی کوتاه بر توطئه‌ها

متوکل در کم‌تر از دو دهه خلافت خود، چیزی جز بدرفتاری با شیعیان و قتل و خون‌ریزی آنان بر جای نگذاشت و سرانجام بغض و کینه‌ای که به خاندان پیامبر ﷺ و پیروان آنان داشت، گریبان خود او را گرفت. در شبی که او به قتل رسید، عبادۀ مخنث، دلکق دربار، مثل همیشه در بزم شراب او مشغول مسخره کردن امامان شیعه بود. او سرش را که مو نداشت، برهنه کرده و متکایی هم روی شکم خود بسته بود و امام علی (ع) را مسخره می‌کرد و می‌گفت: این مرد طاس و شکم برآمده می‌خواهد خلیفه مسلمانان شود. متوکل شراب می‌نوشید و قهقهه سر می‌داد. منتصر، فرزند او که به امامان شیعه علاقه‌مند بود، از این حرکت عبادۀ خشمگین شد و او را پنهانی تهدید کرد. [عبادۀ از ادامه کار منصرف شد، متوکل متوجه او گردید و از او علت را جویا شد. عبادۀ دلیل ادامه ندادن کار خویش را باز گفت.] در این هنگام منتصر برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، آن کسی که این سگ، تقلید او را می‌کند و این مردم می‌خندند، پسر عموی تو و بزرگ خاندان توس و مایه افتخار تو. اگر تو می‌خواهی گوشت او را بخوری (غیبت و بدگویی او کنی)، بخور، ولی اجازه نده که این سگ و مانند او از آن بخورند.

متوکل برای تمسخر فرزندش، به سبب علاقه‌مندی به امام علی (ع) دستور داد تا آوازه خوانان دربارۀ او و مادرش شعر زنده‌ای بخوانند. این بی‌حیایی و بی‌شرمی متوکل سبب شد تا پسرش همان شب تصمیم به قتل متوکل بگیرد.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۶.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۵۵.

از این رو، به همراهی ترکان، نقشه قتل او را کشید و وزیرش، فتح‌بن خاقان، او را به قتل رساند.^۱

آرامشی زودگذر

امام هادی علیه السلام پس از قتل متوکل، هفت سال در دوران خلفای بعدی زندگی کرد. اگر چه فشارهای دستگاه در مقایسه با دوران متوکل کاهش یافت، ولی سیاست‌های کلی دستگاه، به جز دوران مستنصر، در راستای اسلام زدایی، تغییری محسوس نداشت و امام همچنان در سامرا تحت مراقبت شدید نظامی، روزگار می‌گذراند. چرا که امام هادی علیه السلام در بین مخالفان سرسخت حاکمیت، چهره‌ای شناخته شده و برجسته به‌شمار می‌رفت و به همین سبب، خلفا بر تداوم محدودیت‌های امام اصرار می‌ورزیدند. این دوره هفت ساله در کشمکش قدرت‌بین خلفا گذشت و همین مسئله به علویان مجال می‌داد تا در این فضا بهتر بتوانند از محضر امام کسب فیض کنند. روی آوردن علویان به سامرا موجب حساسیت زمامداران وقت گردید. معتز که در این دوره خلافت را بر عهده داشت، بدون کوچک‌ترین ارزیابی و بررسی اوضاع، تصمیم گرفت امام را به قتل برساند و سرکوبی شیعیان دوباره در دستور کار بنی‌عباس قرار گرفت.

جنایت دیوانه‌وار عباسیان

سرانجام توطئه دشمنان امام هادی علیه السلام برای ایشان به ثمر رسید و وی به دستور معتز و سمّ معتمد که در آب یا انار ریخته شده بود،^۲ مسموم شد. ابودعامه می‌گوید: امام در بستر بیماری بود و من برای عیادت نزد ایشان رفتم. هنگام بازگشت فرمود: چون برای عیادت من آمدی، برگردن من حقی پیدا کردی و رعایت حق تو بر من واجب است. او در بستر بیماری آرمیده بود و شیعیان به دیدار امام می‌آمدند. آن حضرت به صورت کتبی و شفاهی، امام پس از خود را به آنان معرفی کرد تا پس از شهادت او، شیعیان دچار سرگردانی نشوند.^۳

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۲۲.

۲. وفیات الائمه علیهم السلام، ص ۳۸۶.

۳. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۸۸؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۹.

پرواز به سوی دوست

امام هادی علیه السلام در سوم رجب سال ۲۵۴ هـ.ق به شهادت رسید.^۱ احمد بن داود می‌گوید: اموال بسیاری را که خمس و نذورات مردم قم بود، با خود به قصد تحویل دادن به ابالحسن می‌بردم. هنگامی که رسیدم، مردی که بر شتری سوار بود، پیش من آمد و گفت: ای احمد بن داود و ای محمد بن اسحاق، من حامل نامه‌ای از سرورتان، ابالحسن هستم که به شما نگاشته است: «من امشب به سوی بارگاه الهی رخت بر می‌بندم. پس احتیاط کنید تا دستور فرزندم، حسن علیه السلام به شما برسد». ما با شنیدن این خبر بسیار ناراحت شدیم و گریستیم، ولی این خبر را از دیگران که با ما بودند، مخفی داشتیم... به خانه امام هادی علیه السلام وارد شدیم. شخصی ما دو نفر را صدا زد و گفت: ای احمد و ای محمد، این نامه را بگیرید. در آن نوشته شده بود:

به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. از بنده امیدوار به رحمت خدا، حسن، به شیعیان و پیروان سوگوارش. اما بعد، خدای را بر آنچه بر ما فرو فرستاد سپاس می‌گویم و او را برای صبر زیبایی که به شما ارزانی داشت، شکر می‌کنم که او برای ما و شما کافی است و برترین پشتیبان است.^۲

بازتاب خبر شهادت امام هادی علیه السلام

بازتاب خبر شهادت پیشوای شیعیان، قلب ستم‌دیده مردم را جریحه دار کرد. در روز شهادت امام، جماعت بسیاری از بنی‌هاشم، بنی‌ابی‌طالب و بنی‌عباس در منزل امام جمع شده بودند و شیون و زاری سراسر خانه را آکنده بود.^۳ مردم به صورت‌های خود سیلی می‌زدند و گونه‌های خود را می‌خراشیدند و فریاد می‌زدند: وای بر ما از بی‌کسی و بی‌یاری! وای بر مستمندان و یتیمان از تنهایی!^۴ شهر یکپارچه در سوگ آموزگاری بلند اختر و پدری مهربان برای مستمندان و یتیمان نشست.

۱. همان، ص ۶۸۰.

۲. وفیات الائمه علیهم السلام، ص ۳۸۵.

۳. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۸۴.

۴. وفیات الائمه علیهم السلام، ص ۳۸۶.

مراسم تشییع و خاک سپاری

بدن مطهر امام هادی علیه السلام را بر دوش گرفتند و از خانه ایشان بیرون بردند و از جلوی خانه موسی بن یغاک گذشتند. وقتی معتمد عباسی آنان را دید، تصمیم گرفت برای عوام فریبی، بر بدن امام نماز بگذارد. از این رو، دستور داد بدن مطهر امام را بر زمین گذاشتند و بر جنازه حضرت نماز خواند، ولی امام حسن عسکری علیه السلام پیش از تشییع بدن مطهر امام علیه السلام به اتفاق شیعیان بر آن نماز خوانده بود. سپس امام را در یکی از خانه‌هایی که در آن زندانی بود، به خاک سپردند. ازدحام جمعیت به قدری بود که حرکت کردن در بین آن همه جمعیت برای امام حسن عسکری علیه السلام مشکل بود. در این هنگام، جوانی مرکبی برای امام آورد و مردم امام را تا خانه بدرقه کردند.^۱

ابوهاشم جعفری که از نزدیکان امام هادی علیه السلام بود، قصیده‌ای در رثای امام خود با این مضامین سرود:

آن هنگام که شنیدم، بیمار شده‌ای، تب و اضطراب سراسر وجودم را فرا گرفت و زمین به لرزه در آمد. به من گفت پیشوای تو بیمار و نزار شده است. در پاسخ گفتم: سر و جان من فدای او باد. اینک دین بیمار شده و ستارگان آسمان در ناراحتی فرو رفته‌اند. ای سرور من، شگفتا که تو به درد و رنج مبتلا شده‌ای، حال آنکه تو خود طبیب همه دردهایی و همه دردها را مداوا می‌کنی و مردگان را زنده می‌کنی....^۲

حرم مطهر امام هادی علیه السلام

حرم سامرا شامل دو بارگاه منور امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام است که زمین آن را امام هادی علیه السلام از شخصی به نام دلیل بن یعقوب خریداری کرده است. پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ ه‍.ق و دفن ایشان در جوار آرامگاه پدر، این خانه از وضعیت مسکونی خارج شد و زیارتگاه عاشقان و

۱: منتهی الآمال، ج ۲، صص ۶۸۳ - ۶۸۶.
۲. همان.

دوستان گردید. در سال ۳۳۳ هـ.ق به دستور ناصر الدوله همدانی گرداگرد خانه را دیواری کشیدند و بر روی هر دو قبر، گنبدی برافراشتند. در دوران آل بویه، نخست، معزالدوله هزینه زیادی را برای توسعه و عمران این بقعه و سرداب امام مهدی [اختصاص داد و برای نخستین بار صندوقی از چوب بر روی هر دو قبر قرار داد و نگهبان‌ها و خادمی را به خدمت حرم و زائران گماشت. پس از او در سال ۳۶۸ هـ.ق به دستور عضالدوله دیلمی، برای بقعه، صحن بزرگی همراه با چندین رواق گرداگرد قبرها ساخته شد. افزون بر آن، دور تا دور شهر سامرا نیز باروی مستحکمی کشیدند. پس از سقوط آل بویه، به دستور بسا سیری، در سال ۴۴۴ هـ.ق، ساختمان با شکوهی روی قبرها بنا گردید که دو قرن دوام یافت. این بنا در سال ۶۴۰ هـ.ق در اثر آتش سوزی از بین رفت. به دستور خلیفه عباسی، المستنصر بالله، تمامی ساختمان‌ها به بهترین شکل تجدید بنا و ساخته شد. این ساختمان‌ها چند صد سال در برابر حوادث طبیعی دوام آورد تا آنکه در سال ۱۲۰۰ هـ.ق، احمدخان دُنَبلی، که از حکمرانان آذربایجان بود. ساختمانهای کهن را ویران و ساختمان با شکوه دیگری با ترکیب و معماری نو بنا کرد که در زمان حکمرانی فرزندش، حسین قلی خان دنبلی، در سال ۱۲۲۵ هـ.ق پایان پذیرفت. سرپرستی کار ساختمان که هزینه فراوانی داشت، به عهده میرزا محمد سلماسی بود. در سال ۱۲۸۵ هـ.ق به دستور ناصر الدین شاه قاجار ضریح قدیمی تعویض و به نقره تبدیل شد. طلا کاری گنبد عظیم حرم مطهر و کاشی کاری سطح بیرونی گلدسته‌ها و ایوان‌ها و سردرهای حرم مطهر نیز به دستور ناصرالدین شاه انجام شده است. امروزه گنبد حرم عسکریین بزرگ‌ترین گنبد در میان گنبدهای عتبات مقدسه و دومین گنبد بزرگ پس از گنبد سلطانیه زنجان در مشرق زمین است.^۱

شهر سامرا

شهر «سامرا» که پیشتر به «سُرَّ مَن رَأَى» معروف بوده است، از سویی مرکز خلافت برخی خلفای عباسی بوده و از سوی دیگر محل اقامت ناگزیر دو امام

۱. جنات ثمانیه، ص ۷۶۸.

بزرگوار، یعنی امام هادی علیه السلام و امام حسن عسگری ۷ بوده است. این شهر همچنین محل ولادت امام عصر است. بررسی پیشینه چگونگی ساخت، ادوار تاریخی و وضعیت کنونی این شهر، می‌تواند یکی از محورهایی باشد که در ایام شهادت امام هادی علیه السلام به آن پرداخته می‌شود.

زیارت‌نامه امام هادی علیه السلام

در زیارت این حرم مطهر، سه زیارت‌نامه وارد شده است که یک زیارت مشترک بین دو امام است و برای هر یک از آن دو امام همام نیز زیارت‌نامه جداگانه وجود دارد. در زیارت‌نامه مخصوص امام هادی علیه السلام می‌خوانیم:

سلام بر توای ابالحسن که پاکیزه روح، هدایتگر و نور تابناک خدایی. درود خدا بر تو ای برگزیده خدا، سلام بر تو ای سرّ خدا... سلام بر تو ای رشته محکم خدا، سلام بر تو ای ستاره درخشان. گواهی می‌دهم ای مولای من که تو حجت خدا بر آفریدگان هستی و خلیفه حق در میان خلق و امین در ملک حق و شاهد و گواه حق بر بندگان او هستی. گواهی می‌دهم که تو به حقیقت، روح پارسایی و دروازه شهر هدایت هستی. تو رشته محکم ایمان و حجت حق بر هر کسی هستی که در بالا و زیر این زمین خاکی است. گواهی می‌دهم که تو پاک و منزهی از هر گناه و از هر عیب و نقص دوری و به لطف خاص خداوند اختصاص یافته‌ای و به مرتبه حجت خداوندی مخصوص گردیده‌ای و کلمه خدا به تو عنایت گردیده است. تو آن رکن و نگهبان دینی که بندگان به سوی تو پناه می‌آورند و زندگی آفریدگان بسته به وجود توست...^۱

بخش دوم:

سیره‌شناسی



ویژگی‌های اخلاق

امام هادی علیه السلام نمونه‌ای از انسان کامل و مجموعه سترگی از اخلاق اسلامی بود. این شهر آشوب در این باره می‌نویسد:

امام هادی علیه السلام خوش‌خوترین و راست‌گوترین مردم بود. کسی که او را از نزدیک می‌دید، خوش‌برخوردترین انسان‌ها را دیده بود و اگر آوازه‌اش را از دور می‌شنید، وصف کامل‌ترین فرد را شنیده بود. هرگاه در حضور او خاموش بودی، هیبت و شکوه وی تو را فرا می‌گرفت و هرگاه اراده گفتار می‌کردی، بزرگی و بزرگواری‌اش بر تو پرده در می‌انداخت. او از دودمان رسالت و امامت و میراث‌دار جانشینی و خلافت بود و شاخساری دل‌نواز از درخت پربرگ و بار نبوت و میوه سرسید درخت رسالت...^۱

امام در تمام زمینه‌های فردی، اعم از ظاهری و اخلاقی، زبانزد همگان بود. ابن‌صباغ مالکی در این راستا می‌نگارد:

فضیلت ابوالحسن، علی‌بن محمد الهادی علیه السلام بر زمین پرده گسترده و رشته‌هایش را به ستاره‌های آسمان پیوسته است. هیچ فضیلتی نیست که به او پایان نیابد و هیچ عظمتی نیست که تمام و کمال به او تعلق نگیرد. هیچ خصلت والایی بزرگ نمی‌نماید مگر آنکه گواه ارزش آن در وی آشکار است. او شایسته، برگزیده و بزرگوار است که در سرشت والا پسندیده شده است....

۱. مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۰۱.

هر کار نیکی با وجود او رونق یافته. او از نظر شکوه، آرامش، پاکی و پاکیزگی بر اساس روش نبوی و خلق نیکوی علوی آراسته شده که هیچ فردی از آفریدگان خدا بسان او نیست و به او نمی‌رسد و امید رسیدن به او را هم ندارد.^۱ نیکو و به‌جاست که این قسمت از نوشتار، به زیبایی‌های طبع او آراسته گردد:

۱. عبادت

ایجاد ارتباط عاشقانه با معبود و معشوق ازلی و عبادت فراوان، از ویژگی‌های برجسته امام هادی علیه السلام است. در این باره نوشته‌اند: «همواره ملازم مسجد بود و میلی نیز به دنیا نداشت. عبادت‌گری فقیه بود. شب‌ها را در عبادت به صبح می‌رساند بی‌آنکه لحظه‌ای روی از قبله برگرداند. با پشمینه‌ای بر تن و سجاده‌ای از حصیر زیر پا به نماز می‌ایستاد. شوق به عبادتش به شب تمام نمی‌شد. کمی می‌خوابید و دوباره برمی‌خاست و مشغول عبادت می‌شد. آرام زیر لب قرآن را زمزمه می‌کرد و با صوتی محزون آیاتش را می‌خواند و اشک می‌ریخت که هر کس صدای مناجات او را می‌شنید، می‌گریست. گاه بر روی ریگ‌ها و خاک‌ها می‌نشست. نیمه شب‌ها را مشغول استغفار می‌شد و شب‌ها را به شب زنده‌داری می‌گذراند.^۲ شبانگاه به سجده و رکوع می‌افتاد و با صدایی محزون و غمگین می‌گفت: خداوندا، این گناه‌کار پیش تو آمده و این نیازمند به تو روی آورده، خدایا، رنج او را در این راه بی‌پاداش مگذار! بر او رحمت آور و او را ببخش و از لغزش‌هایش درگذر».^۳

۲. ساده‌زیستی

از دیگر ویژگی‌های برجسته اخلاقی امام هادی علیه السلام، ساده‌زیستی و دوری از دنیا بود. در این زمینه نیز آمده است: «از دنیا چیزی در بساط زندگی نداشت. بنده‌ای وارسته از دنیا بود. در آن شبی که به خانه‌اش هجوم آوردند، او را تنها یافتند با

۱. *فصول المهمه*، ص ۲۶۸.

۲. *امتنا*، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳. همان، ص ۲۵۷.

پشمینه‌ای که همیشه بر تن داشت و خانه‌ای که در آن هیچ اسباب و اثاثیه چشم‌گیری دیده نمی‌شد. کف خانه‌اش خاک‌پوش بود و بر سجاده حصیری خود نشسته، کلاهی پشمین بر سر گذاشته و با پروردگارش مشغول نیایش بود.^۱

۳. دانش

یکی از محورهای اساسی و از سترگ‌ترین پشتوانه‌های امامت، دانش امام است که براساس آن بشریت از کوره راه‌های نابودی رهایی می‌یابد. شخصیت علمی امام هادی علیه السلام از همان دوران کودکی و پیش از امامت ایشان شکل گرفته بود. مناظره‌های علمی، پاسخ‌گویی به شبهه‌های اعتقادی و تربیت شاگردان برجسته نمونه‌های برجسته‌ای از جایگاه والای علمی امام هادی علیه السلام است. او در همان کودکی مسائل پیچیده فقهی را که بسیاری از بزرگان و دانشمندان در حل آن فرو می‌ماندند، حل می‌کرد. گنجینه‌ای پایان‌ناپذیر از دانش و چکاد نشینی در بلندای بینش بود. دشمن ساده‌اندیش به خیال در هم شکستن وجهه علمی ایشان، مناظره‌های علمی تشکیل می‌دهد، ولی جز رسوایی و فضاحت ثمره‌ای نمی‌بیند. از این رو، به بلندی مقام امام اعتراف می‌کند و سر تسلیم فرود می‌آورد.^۲

با این همه، متوکل، مانع نشر و گسترش علوم از سوی ایشان می‌شده همواره در تلاش بود تا شخصیت علمی امام بر مردم آشکار نشود. از این رو، امام را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته بود و از ارتباط دانشمندان علوم و حتی مردم عامی با ایشان جلوگیری می‌کرد. دشمنان، پرتو گیتی فرور آن آفتاب علم و معرفت را می‌دیدند و خفاش صفت با چشمانی شب‌زده به خیال شب پرستی، از فروزندگی‌اش چشم فرو می‌بستند و گاه با شمع به جنگ آفتاب می‌رفتند و مناظره به راه می‌انداختند. با این حال، امام با صبری بی‌پایان، لحظه‌ها را به کار می‌گرفت و تیرگی جهل را با نور دانش خود می‌زدود. او در بیان پرتوافشانی چهارده خورشید تابنده علم می‌فرمود:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

۲. الفصول المهمة، ص ۲۶۷.

اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است. تنها یک حرف آن نزد آصف (بن برخیا) بود که وقتی خدا را بدان خواند، زمین برای او در هم پیچیده شد و تخت بلقیس را نزد سلیمان نبی آورد. آنگاه زمین گسترده شده و به حال اول خود برگشت. تمام این‌ها در یک چشم برهم زدن انجام گرفت، ولی نزد ما (خاندان وحی) هفتاد و دو حرف از آن وجود دارد که یک حرف آن نزد خدا مانده (و بقیه را به ما داده) که در خزانه دانش غیب او به خودش اختصاص دارد.^۱

او به تمامی زبان‌های عصر خود از قبیل هندی، ترکی، فارسی و... آگاه بود و حتی نوشته‌اند که در جمع فارسی زبانان به زبان خودشان سخن می‌گفت.^۲

اظهار نظرهای یزداد نصرانی، شاگرد بختیشوع درباره دانش امام هادی علیه السلام بسیار مهم است. او پزشک مخصوص دربار معتصم بود. چیرگی امام در دانش، به اندازه‌ای او را مجذوب خود کرده که در توصیف مقام علمی ایشان گفته بود: «اگر بنا باشد آفریده‌ای را نام ببریم که از جهان غیب آگاهی داشته باشد، (امام هادی علیه السلام) خواهد بود». این سخن نتیجه تنها دیدار کوتاه او با امام بود.^۳

۴. آگاهی از اسرار

براساس روایات فراوان، امام معصوم علیه السلام هرگاه بخواهد از چیزی که بر او پوشیده است، آگاه شود، خداوند او را بدان آگاه خواهد ساخت. امام علی علیه السلام نیز بسان دیگر پیشوایان، از غیب خبر می‌داد، آینده را به وضوح می‌دید. از درون افراد آگاه بود و زمان مرگ افراد را می‌دانست.

ابوالعباس احمد ابی‌النصر و ابوجعفر محمدبن علویه می‌گویند: «شخصی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام به‌نام عبدالرحمان در اصفهان می‌زیست. روزی از او پرسیدند: سبب شیعه شدن تو در این شهر چه بود؟ گفت: من مردی نیازمند، ولی سخنگو و با جرئت بودم. سالی با جمعی از اهل شهر برای دادخواهی به دربار متوکل رفتم. به در کاخ او که رسیدیم، شنیدیم دستور داده امام هادی علیه السلام را

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ دلائل الامامة، ص ۲۱۹؛ مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴ ص ۴۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۰.

۳. دلائل الامامة، ص ۲۲۱.

احضار کنند. پرسیدم: علی بن محمد کیست که متوکل چنین دستوری داده؟ گفتند: او از علویان است و رافضی‌ها او را امام خود می‌خوانند. پیش خود گفتم شاید متوکل او را خواسته تا به قتل برساند. تصمیم گرفتم همان‌جا بمانم تا او را ملاقات کنم. مدتی بعد سواری آهسته به کاخ متوکل نزدیک شد. باوقار و شکوهی خاص بر اسب نشسته بود و مردم از دو طرف او را همراهی می‌کردند. به چهره‌اش که نگاه کردم، محبتی عجیب از او در دلم افتاد. ناخواسته به او علاقه‌مند شدم و از خدا خواستم که شر دشمنش را از او دور گرداند. او از میان جمعیت گذشت تا به من رسید. من در سیمایش محو بودم و برایش دعا می‌کردم. مقابلم که رسید، در چشمانم نگریست و با مهربانی فرمود: خداوند دعا‌های تو را در حق من مستجاب کند، عمرت را طولانی سازد و مال و اولادت را بسیار گرداند.

وقتی سخنانش را شنیدم، از تعجب - که چگونه از دل من آگاه است؟ - ترس وجودم را فرا گرفت. تعادل خود را از دست دادم و بر زمین افتادم. مردم اطرافم را گرفتند و پرسیدند چه شد. من کتمان کردم و گفتم: خیر است ان شاء الله و چیزی به کسی نگفتم تا این‌که به خانهم بازگشتم. دعای امام هادی علیه السلام در حق من مستجاب شد. خدا دارایی‌ام را فراوان کرد. به من ده فرزند عطا فرمود و عمرم نیز اکنون از هفتاد سال فزون شده است. من نیز امامت کسی را که از دلم آگاه بود، پذیرفتم و شیعه شدم»^۱.

خیران اسباطی نیز در زمینه آگاهی امام از اسرار می‌گوید: «نزد ابوالحسن الهادی علیه السلام، در مدینه رفتم و خدمت ایشان نشستم. امام پرسید: از واثق (خلیفه عباسی) چه خبر داری؟ گفتم: قربانت شوم! او سلامت بود و ملاقات من با او از همه بیشتر و نزدیک‌تر است. اما الآن حدود ده روز است که او را ندیده‌ام. امام فرمود: مردم مدینه می‌گویند: او مرده است. گفتم: ولی من از همه او را بیشتر می‌بینم و اگر چنین بود، باید من هم آگاه می‌بودم. ایشان دوباره فرمودند: مردم مدینه می‌گویند او مرده! از تأکید امام بر این کلمه فهمیدم منظور امام از مردم،

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۴۰.

خودشان هستند. سپس فرمود: جعفر (متوکل عباسی) چه؟ عرض کردم: او در زندان و در بدترین شرایط است. فرمود: بدان که او هم اکنون خلیفه است. سپس پرسید: ابن‌زیات^۱ (وزیر واثق) چه شد؟ گفتم: مردم پشتیبان او و فرمانبردارش هستند. امام فرمود: این قدرت برایش شوم بود. پس از مدتی سکوت فرمود: دستور خدا و فرمان‌های او باید اجرا شوند و گزیری از مقدرات او نیست. ای خیران، بدان که واثق مرده، متوکل به جای او نشسته و ابن‌زیات نیز کشته شده است. عرض کردم: فدایت شوم، چه وقت؟! با اطمینان فرمود: شش روز پس از اینکه از آنجا خارج شدی»^۲.

۵. سخنوری

گفتار امام، شیرین و سرزنش‌ایشان‌تکان‌دهنده بود. آموزگارش در کودکی شیفته سخنوری او شده بود. آن‌گاه که لب به سخن می‌گشود، روح شنونده‌اش را تازگی می‌بخشید و چون او را عتاب می‌کرد، کلامش چون شمشیری آتشین از جمله‌های نغز، پیکره دشمنش را شرحه شرحه می‌کرد.

آن‌گاه که خصم برای عشرت‌طلبی خود از او می‌خواهد شعری بخواند تا بزم خود را با آن کامل کند، لب به سخن می‌گشاید، چند بیت می‌خواند و آن‌چنان آتشی از ترس در وجود او می‌اندازد که بزم و عیشش را تباہ می‌سازد و جهان را پیش چشمان شب‌پرست دشمن تیره و تار می‌کند:

– بر بلندای کوهسارها شب را به صبح آوردند، در حالی که مردان نیرومند از آنان نگرهبانی می‌کردند، ولی کوه‌های بلند هم به آنان کمکی نکرد.

– سرانجام پس از دوران شکوه و عزت از جایگاه‌های خویش به زیر کشیده شده و در گودال‌های قبر افتادند و در چه جای بد و ناپسندی منزل گرفتند.

– پس از آنکه به خاک سپرده شدند و فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها، تاج‌ها و زیور آلات و آن لباس‌های فاخرتان؟

۱. او وزیر معتمد و واثق بود که مخالفان را در تنوری می‌انداخت که کف آن میخ‌های آهنی بزرگی قرار داشت. مردم به شدت از او متنفر بودند. متوکل بعد از به قدرت رسیدن او را در همان تنور انداخت. *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲، ص ۴۸۹.

۲. *الارشاد*، ج ۲، ص ۴۲۴؛ *کشف الغمّه فی معرفه الاثمه*، ج ۳، ص ۲۳۶.

- کجاست آن چهره‌های ناز پرورده و پرده نشین‌تان؟
 - قبرهاشان به جای آنها ندا در می‌دهد: بر آن چهره‌های ناز پرورده اکنون کرم‌ها می‌خزند.
 - چه بسیار خوردند و آشامیدند، ولی اکنون پس از آن همه شکم بارگی‌ها، خود، خوراک کرم‌ها می‌شوند.

مستی از سر متوکل پرید. جام شراب از دستش به زمین افتاد. تلوتلوخوران از ترس فریاد می‌کشید. حاضران می‌گریستند و متوکل، سخت حیران و وحشت زده، آن قدر گریست که ریشش خیس شد و دستور داد بزم برهم خورده را برچینند.^۱

۶. مهربانی

امام بسیار مهربان بود و همواره در رفع مشکلات اطرافیان تلاش می‌کرد و حتی گاه خود را به مشقت می‌انداخت. آن هم در دورانی که شدت سخت‌گیری‌های حکومت بر شیعیان به اوج خود رسیده بود. محمدبن علی از زیدبن علی روایت می‌کند: «من به سختی بیمار شدم و شبانه، پزشکی برای درمان من آوردند. او نیز دارویی برایم تجویز کرد. فردای آن روز هر چه گشتند، نتوانستند آن دارو را بیابند. پزشک دوباره برای مداوای من آمد و دید حالم وخیم‌تر شده است، ولی چون دید دارو رابه دست نیآورده‌ام، ناامیدانه از خانه‌ام بیرون رفت. اندکی بعد فرستاده امام هادی علیه السلام به خانه‌ام آمد و کیسه‌ای دردست داشت که همان دارو در آن بود. آن را به من داد و گفت:

ابوالحسن به تو سلام رساند و این دارو را به من داد تا برایت بیاورم. او فرمود: آن را چند روز بخور تا حالت بهبود یابد.
 دارو را از دست او گرفتم و خوردم و چندی بعد به کلی بهبود یافتم».^۲

۷. احترام به اهل دانش

امام، به مردم به ویژه دانشمندان و اهل علم احترام فراوان می‌گذاشت. در تاریخ آمده است: «روزی امام در مجلسی نشسته بودند و جمعی از بنی‌هاشم، علویان و

۱. تذکره الخواص، ص ۳۶۱؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۳.

دیگر مردم نیز در آن مجلس حضور داشتند که دانشمندی از شیعیان وارد شد. او در مناظره‌ای اعتقادی و کلامی، تعدادی از ناصیبان و دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام را مجاب و رسوا ساخته بود. به محض ورود این شخص به مجلس، امام از جای خود برخاست و به نشانه احترام به‌سویش رفت و او را نزد خود در بالای مجلس نشانید و با او مشغول صحبت شد. برخی از حاضران از این رفتار امام ناراحت شده و اعتراض کردند. امام در پاسخ آنان فرمود: «اگر با قرآن داوری کنم، راضی می‌شوید؟ گفتند: آری. امام تلاوت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که به شما گفته شد: در مجلس جا برای دیگران باز نمایید، باز کنید. تا خداوند (رحمتش را) برایتان گسترده سازد. و چون گفته شد برخیزید، برخیزید تا خداوند به مراتبی (منزلت) مؤمنانتان و کسانی را که علم یافته‌اند بالا برد»^۱ و نیز فرموده است: «آیا کسانی که دانشمند هستند با آنان که نیستند برابرند؟»^۲ خداوند مؤمن دانشمند را بر مؤمن غیر دانشمند مقدم داشته، همچنان که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است. آیا به راستی آنکه می‌داند و آنکه نمی‌داند، مساوی است؟ پس چرا انکار و اعتراض می‌کنید؟ خدا به این مؤمن دانشمند برتری داده است. شرف مرد به دانش اوست، نه به نسب و خویشاوندی‌اش. او نیز با دلایلی محکم که خدا به او آموخته، دشمنان ما را شکست داده است»^۳.

۸. بخشش

بخشندگی با خون و گوشت اهل‌بیت علیهم‌السلام آمیخته بود. آنان همواره با بخشش‌های خود، دیگران را به شگفتی وا می‌داشتند. گاه آن‌قدر می‌بخشیدند که رفتارشان در شمارمعجزه به‌شمار می‌آمد، تا آنجا که در این مقام در توصیف حضرت هادی علیه‌السلام می‌گفتند: «انفاق امام هادی علیه‌السلام به قدری بود که جز پادشاهان کسی توانایی انجام آن را نداشت و مقدار بخشش‌های ایشان تا آن زمان از کسی دیده نشده بود و در جغرافیای اندیشه‌ها نمی‌گنجید»^۴.

۱. مجادله: ۱۱.

۲. زمر: ۹.

۳. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۹.

۴. مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۴۰۹.

اسحاق جلاب می‌گوید: «برای ابوالحسن علیه السلام گوسفندان بسیاری خریدم. سپس مرا خواست و از منزلش مرا به جایی برد که بلد نبودم و فرمود تا تمامی این گوسفندان را میان افرادی که خود دستور داده بود، پخش کنم».^۱

بی‌آنکه دیگران متوجه شوند، آنان را از نسیم بخشندگی خود می‌نواخت و مورد تفقد قرار می‌داد. گوسفندانی را می‌خرید، با دست خود ذبح و بین نیازمندان توزیع می‌کرد.^۲ گاه نیز در حد توان خود و به همان اندازه‌ای که شخص در خواست کرده بود، به آنان بخشش می‌کرد. ابوهاشم جعفری می‌گوید: «در تنگنای مالی بسیاری گرفتار آمده بودم تا آنجا که تصمیم گرفتم برای درخواست کمک نزد امام هادی علیه السلام بروم. هنگامی که خدمت امام رسیدم، پیش از آنکه سخنی بگویم، فرمود: ای ابوهاشم! کدام یک از نعمت‌های خدا را می‌خواهی شکر کنی؛ ایمانی که به تو داده که به وسیله آن بدن خود را از آتش دوزخ دور سازی و یا سلامتی و عافیتی که به تو ارزانی داشته که از آن در راه عبادت و بندگی خدا بهره‌بری، یا از آن قناعتی که به شما هدیه کرده تا در پی آن، از درخواست از مردم بی‌نیازتان کند؟

ای ابوهاشم! علت آنکه من سخن آغاز کردم، آن است که گمان کردم می‌خواهی از برخی مشکلات خود شکایت کنی. دستور دادم دوپست دینار طلا به شما بدهند که با آن مشقت را بر طرف سازی. آن را بگیر و به همان مقدار بسنده کن».^۳

۹. سخت‌کوشی

علی‌النقی علیه السلام پیشوای بزرگ شیعیان و بزرگ خاندان هاشم بود. درآمدهای اسلامی همه به دست او می‌رسید و می‌توانست از آن بهره‌مند شود؛ چرا که حق او بود، ولی بسان پدران خود دوست داشت از حاصل دسترنج خود بهره‌گیرد و نیازهای زندگی اش را با زحمت خود فراهم آورد. علی‌بن‌حمزه می‌گوید:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸.

۲. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۷.

۳. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.

«ابوالحسن علیه السلام را دیدم که به سختی مشغول کشاورزی است؛ به گونه‌ای که عرق از سر و رویش جاری است. از ایشان پرسیدم: فدایت شوم! کارگران شما کجایند (که شما این گونه خود را به زحمت انداخته‌اید)؟

در پاسخ فرمود: علی‌بن‌حمزه! آن کس که از من و پدرم برتر بود، با بیل زدن در زمین خود روزگار می‌گذراند. دوباره عرض کردم: منظورتان کیست؟ فرمود: رسول خدا، امیرمؤمنان و همه پدران و خاندانم خودشان کار می‌کردند. کشاورزی از جمله کارهای پیامبران، فرستادگان، جانشینان آنها و شایستگان درگاه الهی است.^۱

۱۰. بردباری

شکیبایی از برجسته‌ترین صفات مردان بزرگ الهی است؛ زیرا برخوردهای آنان با مردم نادان بیشتر از همه است و آنان برای هدایت شان باید صبر پیشه سازند تا این‌گونه دروازه‌ای از رستگاری را به رویشان بگشایند.

«بریحہ عباسی، گماشته دستگاه حکومتی و امام جماعت دو شهر مکه و مدینه بود. او از امام هادی علیه السلام نزد متوکل سخن چینی و سعایت کرد و برای او نگاشت: اگر مکه و مدینه را می‌خواهی، علی‌بن‌محمد علیه السلام را از این دو شهر دور ساز؛ زیرا مردم را به سوی خود فرا خوانده و گروه بسیاری نیز به او گرایش یافته و از او پیروی می‌کنند.

در اثر سعایت‌های بریحہ، متوکل امام را از جوار پر فیض و ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعید کرد و ایشان را به سامرا فرستاد. در طول این مسیر، بریحہ نیز با ایشان همراه شد. در بین راه رو به امام کرد و گفت: تو خود بهتر می‌دانی که من عامل تبعید تو بودم. سوگندهای محکم و استوار خورده‌ام که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین (متوکل) و یا حتی یکی از درباریان و فرزندان او کنی، تمامی درختانت را در مدینه به آتش کشم و خدمت‌کارانت را بکشم و چشمه‌ها و قنات‌های مزرعات را ویران سازم. بدان که در تصمیم خود مصمم خواهم بود. امام علیه السلام با چهره‌ای گشاده در پاسخ بریحہ فرمود: نزدیک‌ترین راه برای شکایت

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۱۶.

از تو، این بود که دیشب شکایت تو را به درگاه خدا عرضه کنم و من شکایتی را که نزد خدا کرده‌ام، نزد غیر خدا و پیش بندگانش عرضه نخواهم کرد. بریحه که رأفت و بردباری امام را در مقابل سعایت‌ها و موضع زشتی که در برابر امام گرفته بود دید، به دست و پای حضرت افتاد و با تضرع و زاری از امام درخواست بخشش کرد. امام نیز با بزرگواری تمام فرمود: تو را بخشیدم!^۱

۱۱. شکوه و هیبت

از آنجا که امام معصوم، کانون تجلی قدرت و عظمت پروردگار و معدن اسرار الهی و قطب عالم امکان است، قداست معنوی و شکوه و وقار بسیار دارد. در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی علیه السلام می‌خوانیم:

هر بزرگ و صاحب شرافتی در برابر بزرگواری شما و شرافتتان سر فرود آورده و هر خود بزرگ بینی به اطاعت شما گردن نهاده است. هر زورگویی در برابر برتری شما فروتن شده و همه چیز در برابر شما خوار و ذلیل است.^۲

محمدبن حسن اشتر می‌گوید: «من همراه پدرم، بیرون کاخ متوکل با جمعی از علویان، عباسیان و جعفریان ایستاده بودیم که امام هادی علیه السلام آمد. تمام مردم برای ادای احترام و بزرگداشت ایشان از مرکب‌های خود پایین آمدند و صبر کردند تا ایشان وارد کاخ شود. پس از آن، برخی زبان به گلایه گشودند و گفتند: چرا ما باید به این پسر بچه احترام بگذاریم و از مرکب‌هایمان به احترامش پیاده شویم؟ نه شرافت او از ما بیشتر است و نه بزرگ‌سال‌تر از ماست. به خدا سوگند که وقتی بیرون آمد، دیگر از مرکب‌هایمان پیاده نمی‌شویم.

ابوهاشم جعفری در رد سخن آنها گفت: به خدا سوگند که همگی شما با خواری و خفت پیاده خواهید شد. پس از مدتی، امام از کاخ متوکل بیرون آمد. صدای تکبیر و تهلیل مردم به آسمان برخاست و همگی مردم، حتی آنان که گله‌مند بودند، از اسب‌هایشان پیاده شدند. آن‌گاه ابوهاشم رو به آنان کرد و

۱. اثبات الوصیة، ص ۱۹۶.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

گفت: شما که گفتید به او احترام نمی‌گذارید و سوگند یاد کردید که از مرکب هایتان پیاده نمی‌شوید؟! آنها که نتوانسته بودند هیبت و جلال امام را نادیده انگارند، سرافکنده پاسخ دادند: به خدا سوگند، بی‌اختیار از مرکب پیاده شدیم».^۱

۱۲. بر بال موعظه

خداوند متعال در قرآن کریم همه مؤمنان را به وسیله پیامبر گرامی اسلامی موعظه نموده و فرموده است:

قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا للہ...

بگو همه شما را به موعظه‌ای یگانه فرا می‌خوانم که برای خدا قیام کنید...^۲
موعظه، آب حیاتی است که کویر سینه را سیراب و زنده می‌کند.

موعظه، بوستان خزان زده دلها را با نسیم دل انگیز خود سر سبز می‌کند و نشاط می‌بخشد.

موعظه وقتی بر دل می‌نشیند که از دل برآید؛ اما قلبهای سیاه معمولاً

موعظه پذیر نیستند.

یکی از این قلبهای سیاه، قلب «متوکل» خلیفه جنایتکار عباسی بود، که از

هیچ ستمی در حق امام هادی علیه السلام دریغ نکرد. نزد او از امام هادی علیه السلام سعایت

کردند. دستور داد امام علیه السلام را را نزد او بیاورند. وقتی امام علیه السلام وارد بزم متوکل شد،

متوکل امام علیه السلام را کنار خود نشاند و جام شرابی به او تعارف کرد.

امام علیه السلام فرمود:

– مرا معاف دار که گوشت و خونم با چنین چیزی آمیخته نشده است.

متوکل که از باده گساری سرمست شده بود، از امام درخواست شعر کرد. امام

هادی علیه السلام با تازیانه سخن و موعظه، چنان اشعاری در آن بزم خواند که متوکل

به گریه افتاد و دستور جمع کردن بساط میگساری را داد.

یادآوری نقش موعظه و تأثیر آن و بیان موعظه امام هادی علیه السلام می‌تواند

محوری مفید جهت برنامه‌سازی برای ایام شهادت امام هادی علیه السلام باشد.

۱. حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۲۴.

۲. سبا: ۴۶.

بخش سوم:
اندیشه‌شناسی



الف) زیارت جامعه

بیان معارف الهی به زبان امامان :- - در قالب‌های مختلف انجام گرفته است. «ادعیه» و «زیارت‌ها» دو قالب عمده این بیان بوده‌اند. زیارت‌های مختلفی از امام هادی علیه السلام نقل شده است که دقت در مضامین آنها، بسیار سازنده و جالب توجه است. در میان این زیارت‌ها، «زیارت جامعه» از درخشندگی ویژه‌ای برخوردار است و مورد توجه دانشمندان بسیاری قرار گرفته و شرح‌های فراوانی بر آن نوشته شده است.

«زیارت جامعه» یک دوره کامل امام‌شناسی در قالب زیارت است. این زیارت از مشهورترین زیارت‌های ائمه اطهار علیهم السلام و از بلند مرتبه‌ترین آنهاست، که بزرگانی چون «شیخ طوسی» و «شیخ صدوق» نیز آن را نقل کرده‌اند. «علامه مجلسی رحمته الله» آن را از صحیح‌ترین زیارت‌ها به لحاظ سند، عمیق‌ترین آنها به لحاظ محتوا، فصیح‌ترین آنها از نظر لفظ و بلیغ‌ترین آنها از حیث معنا معرفی کرده است.

معرفی این زیارت، بیان مضامین آن و معرفی شرح‌های نگاشته شده بر آن و... موضوعی جالب توجه برای مخاطبان رسانه در ایام شهادت جانگداز امام هادی علیه السلام خواهد بود.

۱. نگرشی موضوعی بر زیارت جامعه کبیره^۱

چکیده: زیارت جامعه کبیره از مهم‌ترین متون در جهت امام‌شناسی است که از امام هادی علیه السلام روایت شده است. نگارنده در این گفتار، پس از مقدّمه‌ای کوتاه در

۱. نفیسه نجفی، (مدرّس دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال).

باب امامت و معرفی مختصر زیارت جامعه، عبارات آن را در هفت موضوع تقسیم کرده است: سلام، شهادت، ابراز علائق، دلیل عرض ارادت، دعا و توسل، معرفی امام و مقام امامت، شئون ائمه.

۲) بررسی سند زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه کبیره از امام هادی علیه السلام روایت شده و اقیانوسی از حقایق مربوط به امام‌شناسی را در دل خود جای داده است. این زیارت را، ابن بابویه قمی (م ۳۸۱) در من لا یحضره الفقیه و بعد از او شیخ طوسی، (م ۴۶۰) در کتاب تهذیب الاخبار آورده است. پس از آنان، دیگر محدثان در آثار خود، آن را نقل نموده‌اند؛ کسانی چون فیض کاشانی در وافی، علامه محمدباقر مجلسی در بحار الانوار و از متأخرین فقیه عظیم‌الشان مرحوم آیت‌الله بروجردی در جامع احادیث الشیعه و سرانجام مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب شریف مفاتیح‌الجنان؛ به‌گونه‌ای که شاید کمتر کتاب دعا و زیارتی باشد که این زیارت در آن نیامده باشد.

این زیارت را برخی از علمای عامه و محدثین اهل سنت نیز در کتابهای خود ذکر کرده‌اند؛ همانند محدث جوینی در کتاب پربار فرائد السمطین با بررسی تاریخ پی به آن می‌بریم که در دوران امامت حضرت هادی علیه السلام مکتب‌های مختلفی به وجود آمده بود و به دنبال آن، کشمکش آراء و عقاید، موجب صحنه‌هایی ناگوار می‌شد. دستهای مرموز خلفا نیز برای کمرنگ جلوه دادن مکتب سازنده تشیع، مکتب‌های دیگر را تأیید می‌کرد و به صف‌آرایی در برابر مکتب تشیع قرار می‌داد. کار به جایی رسید که بخش مهمی از حوزه تدریس امام هادی علیه السلام در راه مبارزه با این مکتبها و فرقه‌ها می‌گذشت. طرفداران جبر از یک‌سو، فرقه واقفیه (که پس از امام کاظم علیه السلام امامت دیگر ائمه را قبول نداشتند و امام کاظم را زنده می‌پنداشتند) از سوی دیگر، افزون بر آنها گروه صوفیه و غلات هر کدام برای خود برنامه‌ای و بدعتی ساخته بودند. پیشوای دهم در تثبیت و محکم کردن اعتقادات به دو روش عمل کردند:

یک: بیان و شرح عمق مفاهیم اعتقادی در قالب ادعیه، احادیث، مناظرات، زیارات و ...

دو: معارضه با جریان‌های فکری آن زمان برای رفع شبهات عام و خاص (سنّی و شیعه).

دو روش فوق را در نصوص باقی‌مانده از امام هادی علیه السلام در موضوعات مختلف می‌بینیم که فعلاً به آن نمی‌پردازیم. در این گفتار، ابتدا نگاهی کلی به درون‌مایه زیارت جامعه می‌افکنیم و سپس تقسیمی موضوعی از آن ارائه می‌کنیم که در نوع خود، بدیع و ابتکاری است و می‌تواند دست‌مایه پژوهش‌های موضوعی براساس جامعه کبیره باشد. بدیهی است که به‌دلیل ابتکاری بودن، جای بحث و بررسی در مورد آن باز است. طرح آن در این گفتار، به همین منظور صورت می‌گیرد که با پیشنهادها و اصلاح و تکمیل‌ها، پخته‌تر و نمایه موضوعی دقیق‌تری از این سند ارزشمند امام‌شناسی تهیه شود.

۳. نگاه کلی به درون‌مایه زیارت جامعه کبیره

با کمی توجه به زیارت جامعه کبیره می‌توانیم درون‌مایه زیارت را به پنج بخش تقسیم کنیم:

۱. سلام، ۲. شهادت، ۳. ابراز علایق، ۴. دلیل عرض ارادت، ۵. دعا و توسّل.

الف) سلام

بخش اول آنکه مشتمل بر پنج سلام است و بعد از هر سلام شاید بیش از بیست تا سی ویژگی را نام می‌بریم که حقیقت امامت است. در این سلام‌ها بیان می‌شود که امام در شیعه چه جایگاهی دارد.

ب) شهادت

یک بخش زیارت، متضمن شهادت به وحدانیت حق و گواهی به رسالت حضرت ختمی مرتبت و اقرار به امامت و پیشوایی دودمان ولایت است که در قالب حدود ۳۵ عبارت، برخی از کمالاتی که حق متعال به آنان ارزانی داشته، بیان شده است.

یک - شهادت به وحدانیت خداوند. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
 كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ ...
 دو - شهادت به رسالت. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُولُهُ
 الْمُرْتَضَى ...

سه - شهادت بر امامت. وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدُونَ وَ ...
 شاید یکی از اسرار تقدیم شهادت به وحدانیت و رسالت، بر شهادت به فضایل ائمه اطهار علیهم السلام این باشد که انسان زائر را از توهم غلوّ درباره آن ذوات مقدّس بازدارد و به زائر بفهماند که کمالات ذاتی، منحصر در ذات پاک خداست و اگر در این زیارت کمالی برای پیشوایان نور ذکر می‌شود، از آن جهت است که آنان آینه‌دار کمال و جمال آن و وارثان و پرورش‌یافتگان مکتب رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

ج) ابراز علائق

در مجموع این زیارت، پنج نوبت جمله «بأبی أنتم و أمی» با مختصر کاستی و فزونی ذکر شده که هر بار، در پی آن، فصل جدیدی آغاز می‌شود. زائر در مقام بیان وضع خود نسبت به مزور، خدا و پیامبر را به گواهی می‌طلبد و عقیده خود را عرضه می‌دارد.

چنین تعبیراتی در همه زمان‌ها متداول و در میان همه اقوام و ملل رایج است که وقتی می‌خواهند نهایت علاقه و محبتشان را به کسی اظهار دارند، خود و عزیزانشان و هر چه متعلق به آنهاست، به عنوان فدایی ذکر می‌نمایند.

د) دلیل عرض ارادت

در این بخش، زائر دلیل این اظهار محبت و عرض ارادت را بیان می‌کند؛ در سخنانی چون: بموالاتکم علّمنا الله معالم دیننا و

ه) دعا و توسّل

یک - دعا؛ دعاهایی که در متن زیارت آمده، حاوی مفاهیم بلند توحیدی است و نشان می‌دهد که زائر وارد بر محضر امام معصوم علیه السلام تا چه اندازه باید از بنیه

توحیدی قوی برخوردار باشد. در دعاهای پایانی زیارت جامعه کبیره، خطاب به خداوند متعال، از او چنین می‌طلبیم: اللَّهُمَّ إِنِّي... أَسْأَلُكَ أَنْ تَدْخُلَنِي فِي جَمَلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي زَمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ .
 دو- توسّل؛ مؤلفه دیگر زیارت جامعه، توسّل به امام معصوم علیه السلام است در دو قالب:

اول - درخواست از خداوند به حقّ امام. در جملات پایانی این زیارت، خطاب به خدای متعال، اهل بیت را بهترین و مقرب‌ترین شفیعان معرفی می‌کنیم و عرضه می‌داریم.

اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شَفْعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَتْمَّةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتَهُمْ شَفْعَائِي.

دوم - درخواست از خود امام؛ از امام علیه السلام می‌خواهیم در درگاه الهی برای ما دعا کند و شفیع شود و از پروردگارش بخواهد که گناهان ما را ببامزد. یا ولی الله انّ بینی و بین الله عزوجلّ ذنوباً لایأتی علیها إلّا رضاکم؛ فبحقّ من اتتمنکم علی سرّه و استرعاکم أمر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته لّمّا استوهبتم ذنوبی و کنتم شفّعائی.

۴. معرفی امام و مقام امامت در زیارت جامعه کبیره

الف) ائمّه مظاهر کامل اسماء و صفات الهی

یک - المثل الاعلی؛

دو- الدعوه الحسنی؛

سه - رضیکم خلفاء فی أرضه؛

چهار - بکم فتح الله و بکم یختم؛

ب) ائمّه اطهار علیهم السلام پرو قرآن

یک - هماهنگی و همترازی ائمّه معصوم در تمامی مراحل با قرآن

اول - مهبط الوحی؛

دوم - تراجمه لوحیه؛

سوم - حمله کتاب الله.

دو - صفات مشترک قرآن با ائمه معصومین علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره

اول - فصل الخطاب؛

دوم - اهل الذکر؛

سوم - نور؛

چهارم - شفا؛

پنجم - رشد؛

ششم - عزیز.

۵. اوصاف و کمالات موهبتی امام در جامعه کبیره

(الف) صفات موهبتی الهی مستقیم

یک - خزان العلم، خزنة لعلمه، عیبۀ علمه؛

دو - منتهی‌الحلم؛

سه - اولیاء النعم؛

چهار - عناصر الابرار و دعائم الأخیار.

(ب) صفات موهبتی الهی غیر مستقیم

یک - صفات ثبوتی از راه وراثت انبیای گذشته؛

اول - سلاله النیین؛

دوم - ورثه الأنبیاء؛

سوم - میراث النبوة عندکم؛

چهارم - عندکم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائکه.

دوم - صفات ثبوتی از راه وراثت خاتم الانبیاء

اول - عتره خیره رب العالمین؛

دوم - أوصیاء نبی الله؛

سوم - ذریه رسول الله؛

چهارم - عصمکم الله من الزلزل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و

أذهب عنکم الرجس أهل البيت و يطهرکم تطهیراً؛

سه - عملکرد ائمه در قبال صفات فعظمتهم جلاله و اکبرتم شأنه؛ ومجدتم

کرمه وأدتمم ذکره و وکدتم میثاقه.

ج) صفات موهبتی اخلاقی

یک - المکرمون؛

دو - المتقون؛

سه - الصادقون؛

چهار - المقربون؛

پنج - المطيعون لله.

۶. شئون ائمه عليهم السلام

الف) شأن امام عليه السلام در جهان خلقت (تکوین)

یک - خلفاء فی ارضه (امناء الرحمن)؛

دو - شهداء علی خلقه؛ شهداء دارالفنا؛

سه - ارکان البلاد؛

چهار - بکم ينزل الغيث؛

پنج - بکم یمسک السماء أن تقع علی الارض إلاً یاذنه؛

شش - اشرفت الأرض بنورکم؛

هفت - كهف الوری؛

هشت - استرعاکم أمر خلقه.

ب) شأن امام در دین (تشریح)

یک - أبواب الإیمان؛

دو - أركان لتوحيده؛

اول - پذیرش توحید منوط به ولایت عليه السلام قرن طاعتکم؛ من أراد الله بدأ

بکم؛ والباب المبتلى به الناس؛

دوم - تعليم توحيد صحيح: من وخذہ قبل عنکم؛

سوم - صراطه؛

چهارم - بموالاتکم تقبل الطاعة؛

پنجم - ائمة الهدی؛

ششم - أعلام التقی؛

- هفتم - حجّته و برهانه؛
 - هشتم - أنصاراً لدينه؛
 - اول - صبرتم على ما أصابكم في جنبه؛
 - دوم - أقمتم الصلاة؛
 - سوم - أتيتم الزكاة؛
 - چهارم - أمرتم بالمعروف؛
 - پنجم - نهيتم عن المنكر؛
 - ششم - جاهدتم في الله حق جهاده؛
 - هفتم - أعلنتم دعوته؛
 - هشتم - بينتم فرائضه؛
 - نهم - أقمتم حدوده؛
 - دهم - نشرتم شرايع أحكامه.
- و...

ب) علم، ادب و فکر و اندیشه در کلام امام هادی علیه السلام

یک - آثار اخلاق خوب

● علم، ادب و فکر

الْعِلْمُ وَرِثَةٌ كَرِيمَةٌ وَالْأَدَبُ حُلٌّ حَسَانٌ، وَالْفِكْرَةُ مِرَاتٌ صَافِيَةٌ^۱ امام هادی علیه السلام فرمود:
علم و دانش، بهترین یادبود برای انتقال به دیگران است؛ ادب زیباترین
نیکی‌ها است، و فکر و اندیشه، آینه صاف و تزیین‌کننده اعمال و برنامه‌هاست.

- چيستی حلم

سُئِلَ عَنِ الْعِلْمِ فَقَالَ: هُوَ أَنْ تَمْلِكَ نَفْسَكَ وَ تَكْظُمَ غَيْظَكَ وَ لَا يَكُونُ ذَالِكُ إِلَّا مَعَ
الْقُدْرَةِ^۲؛ از امام هادی معنای حلم را پرسیدند. امام فرمودند: (حلم) آن است که مالک
نفس خود باشی و خشم خود را با وجود قدرت و توانایی بر انتقام فرو خوری.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۴، ح ۴.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۹۲.

- شفاعت در پرتو ورع

امام هادی علیه السلام فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ الدِّينُ الَّذِي نَلَاذِمُهُ وَ نُدِينُ اللَّهِ تَعَالَى بِهِ وَ نُرِيدُهُ مِمَّنْ يُؤَالِنَا لَا تَتَعَبُونَا بِالشَّفَاعَةِ؛^۱ با ورع و باتقوا باشید که این ورع و تقوا همان دینی است که همواره ما ملازم آن و پایبند به آن هستیم و از پیروان خود نیز می‌خواهیم که چنین باشند از ما (با رعایت نکردن تقوا) شفاعت نخواهید و ما را به زحمت نیندازید.

- شناخت مرگ

امام هادی علیه السلام فرموده:

لَوْ عَرَفُوا مَا يُؤَدِّي إِلَيْهِ الْمَوْتُ مِنَ النَّعِيمِ لَأَسْتَدْعَوْهُ وَ أَحْبَبُوهُ أَشَدُّ مَا يَسْتَدْعَى الْعَاقِلُ الْحَازِمُ الدَّوَاءَ لِدَفْعِ الْآفَاتِ؛^۲ اگر مردم می‌دانستند مرگ چه نعمتی در پی دارد هر آینه آن را طلب کرده و بیش از انسان عاقلی که دوا را برای مداوای دردش دوست دارد، دوست می‌داشتند.

• یاد آوردن لحظه جان دادن

امام هادی علیه السلام فرمود:

أَذْكَرُ مَصْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيِ أَهْلِكَ، وَ لَا طَيِّبُ يَمْنَعُكَ وَ لَا حَبِيبُ يَنْفَعُكَ؛^۳ هنگام جان دادن در برابر خانواده، خود را به یاد آور که نه طیبی می‌تواند مرگ را از تو دور بگرداند و نه دوستی می‌تواند تو را یاری نماید.

• اثر اطاعت از خدا

امام هادی علیه السلام فرمود:

مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ فَلَمْ يَبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِينَ وَ مَنْ أَسَخَطَ الْخَالِقَ فَلْيَقِنَنَّ أَنْ يَحِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِينَ؛^۴ هر کس از خدا اطاعت کند از خشم مخلوق و مردم

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۴۸.

۲. معانی الاختیار، ص ۲۹۰.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰؛ میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۷۹.

۴. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۴۳.

نمی‌ترسد و آنکه خدا را به خشم آورد، پروردگار وی را دچار خشم مخلوق خود می‌کند.

• نتیجه تقوا و اطاعت‌پذیری از خداوند

امام هادی علیه السلام فرمود:

مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يَتَّقَى وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ؛^۱ کسی که از خدا بترسد از او

می‌ترسند و کسی که از خدا اطاعت کند از او اطاعت خواهند کرد.

• برخورد نیکو با نعمت‌ها

امام هادی علیه السلام فرمود:

أَلْقُوا النِّعَمَ بِحُسْنِ مَجَاوِرَتِهَا وَ التَّمَسُّوا الزِّيَادَةَ فِيهَا بِالشُّكْرِ؛^۲ نعمت‌ها را

به‌خوبی در اختیار دیگران قرار دهید و با شکرگزاری از آنها، نعمت‌ها را افزایش دهید.

- زیارت امام رضا علیه السلام

امام هادی علیه السلام فرمودند:

إِنَّ مَوْضِعَ قَبْرِهِ (أَي الرضا) لَبُقْعَةٌ مِنْ بُقَاعِ الْجَنَّةِ لَا يَزُورُهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا أَعْتَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ النَّارِ وَ أَدَلَّهُ دَارَ الْقَرَارِ؛^۳ به راستی مزار جدم، بقعه‌ای از بقاع بهشت است که هیچ مؤمنی آنجا را زیارت نمی‌کند مگر آنکه خداوند او را از آتش جهنم نجات دهد.

دو- آثار اخلاق سوء

حسد، تکبر، خودبینی، بخل و طمع‌ورزی در کلام امام هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام فرمود:

الْحَسَدُ مَا حَقَّ الْحَسَنَاتِ، وَالزَّهْوُ جَالِبُ الْمَقْتِ، وَالْعُجْبُ صَارِفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ دَاعٍ إِلَى النَّمْطِ وَالْجَهْلِ، وَالبُحْلُ أَدَمُ الْأَخْلَاقِ، وَالطَّمَعُ سَجِيئَةٌ سَيِّئَةٌ؛^۴ حسد موجب نابودی ارزش و ثواب حسنات می‌شود و تکبر و خودخواهی جذب‌کننده دشمنی و

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۸۲.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۶۹.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۶۹.

۴. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۹، ح ۲۷.

عداوت افراد است. و عَجَب و خودبینی، مانع تحصیل علم خواهد بود و در نتیجه شخص را در پستی و نادانی نگه می‌دارد. و بخیل بودن بدترین اخلاق است. و طَمَع داشتن خصلتی ناپسند و زشت است.

نتیجه عملکرد

حسن به مسعود می‌گوید: به محضر مولایم حضرت ابوالحسن الهادی علیه السلام رسیدم. در آن روز چند حادثه ناگوار و تلخ برایم رخ داده بود؛ انگشتم زخمی شده و شانه‌ام بر اثر تصادف با اسب‌سواری، صدمه دیده و در یک نزاع غیر مترقبه لباس‌هایم پاره شده بود. به این دلیل، با ناراحتی تمام در حضور آن گرامی گفتم: عجب روز شومی برایم بود! خدا شرّ این روز را از من باز دارد.

امام هادی علیه السلام فرمود: يَا حَسَنُ هَذَا وَ أَنْتَ تَغْشَانَا تَرْمِي بِذَنْبِكَ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؛ ای حسن! این [چه سخنی است که می‌گویی] با اینکه تو با ما هستی، گناهت را به گردن بی‌گناهی می‌اندازی! [روزگار چه گناهی دارد!]

حسن بن مسعود می‌گوید: با شنیدن سخن امام علیه السلام به خود آدمم و به اشتباهم پی بردم. گفتم: آقای من! اشتباه کردم و از خداوند بخشش می‌طلبم.

امام فرمود: ای حسن! روزها چه گناهی دارند که شما هر وقت به خاطر خطاها و اعمال نادرست خود مجازات می‌شوید، به ایام، بدبین می‌شوید و به روز بد و بیراه می‌گویید!

حسن گفت: ای پسر رسول خدا!، برای همیشه توبه می‌کنم و دیگر، عکس‌العمل رفتارهایم را به روزگار نسبت نمی‌دهم.

امام در ادامه فرمود: يَا حَسَنُ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُثِيبُ وَ الْمُعَاقِبُ وَ الْمُجَازِي بِالْأَعْمَالِ عَاجِلًا وَ آجِلًا؛ ای حسن! به‌طور یقین خداوند متعال پاداش می‌دهد و عقاب می‌کند و در مقابل رفتارها در دنیا و آخرت مجازات می‌کند.^۱

اراده و تصمیم به‌جای حسرت

امام هادی علیه السلام فرمود:

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۹ ح ۲۰.

أَذْكَرُ حَسْرَاتِ التَّفْرِيطِ بِأَخْذِ تَقْدِيمِ الْحَزْمِ؛^۱ به‌جای حسرت و اندوه برای ناموفقیت‌های گذشته، با گرفتن تصمیم و اراده قوی جبران کن.

• رفتار جاهلانه

امام هادی علیه السلام فرمود:

الْهَزْلُ فُكَاهَةٌ السُّفَهَاءِ وَ صَنَاعَةُ الْجُهَّالِ؛^۲ مسخره کردن (و بذله‌گویی)

دیگران، تفریح سفیهان و کار جاهلان است.

• نتایج خودپسندی

امام هادی علیه السلام فرمود:

الْعُجْبُ صَارِفٌ عَنِ طَلَبِ الْعِلْمِ، دَاعٍ إِلَى النَّمَطِ وَ الْجَهْلِ؛^۳ خودپسندی مانع

تحصیل علم است و انسان را به‌سوی نادانی و خواری می‌کشاند.

• بی‌اثربودن حکمت در طبع‌های فاسد

امام هادی علیه السلام فرمودند:

الْحِكْمَةُ لَا تَنْجِعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ؛^۴ حکمت و دانش در دل‌های فاسد اثر ندارد.

• نتیجه حرص

امام هادی علیه السلام فرمود:

مَا اسْتَرَخَ ذُو الْحَرِصِ؛^۵ انسان حریص، آسایش ندارد.

• غضب بر مردم و بر زیر دستان

امام هادی علیه السلام فرمود:

الْغَضَبُ عَلَى مَنْ لَا تَمْلِكُ عَجْزٌ وَ عَلَى مَنْ تَمْلِكُ لَوْمٌ؛^۶ خشم و غضب بر

مردم نشانه ناتوانی است و بر زیر دستان علامت فرو مایگی و پستی است.

۱. مستند الامام الهادی علیه السلام، ص ۳۰۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۹.

۳. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۰۰، میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۶.

۴. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۰.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۶۲.

۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲.

• اسیر نفس و زبان

امام هادی علیه السلام فرمود:

رَاكِبُ الْحَرُونِ أُسِيرٌ نَفْسِهِ، وَ الْجَاهِلُ أُسِيرٌ لِسَانِهِ؛^۱ کسی که بر اسب سرکش هوای نفس سوار است، او در حقیقت اسیر نفس اماره خویش است و انسان نادان نیز در اسارت زبان خویش است.

• خشم و کینه‌توزی

امام هادی علیه السلام فرمود:

الْعِتَابُ مِفْتَاحُ الثَّقَالِ وَالْعِتَابُ خَيْرٌ مِنَ الْحِقْدِ؛^۲ خشم و خشونت، کلید گرانباری است و لکن خشم از کینه‌توزی بهتر است.

• نتیجه جدال و نزاع

امام هادی علیه السلام فرمود:

الْمَجْرَاءُ يُفْسِدُ الصَّدَاقَةَ الْقَدِيمَةَ وَ يُحَلِّلُ الْعُقْدَةَ الْوَثِيقَةَ وَ أَقْلُ مَا فِيهِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ الْمُعَالَبَةُ أَسُّ أَسْبَابِ الْقَطِيعَةِ؛^۳ جدال و نزاع، دوستان قدیمی را از یکدیگر جدا نموده و اعتماد و اطمینان را از بین می‌برد. تنها چیزی که در آن است غلبه بر دیگری است و آن هم سبب جدایی است.

• پیامد از خود راضی بودن

امام هادی علیه السلام فرمود:

مَنْ رَضِيَ عَنِ نَفْسِهِ كَثَرَ السَّخَطُونَ؛^۴ هر که از خود راضی باشد، خشم‌گیران بر او زیاد خواهند بود.

• شر انسان بی‌شخصیت

امام هادی علیه السلام فرمود:

مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ؛^۵ کسی که خود را سبک می‌شمارد (احساس شخصیت اخلاقی ندارد)، از شر او در امان نباشد.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰؛ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۰۸.

۴. منتهی الامال ج ۲ ص ۴۸۰.

۵. تحف العقول، ص ۵۱۲.

• خوش بینی یا بدبینی؟

امام علی نقی علیه السلام فرمود:

هرگاه زمانی باشد که عدل غلبه کرد بر جور، پس حرام است که گمان بد بری به احدی مگر آنکه علم پیدا کنی به بدی او. و هرگاه زمانی باشد که جور غلبه کند بر عدل، پس نیست برای احدی که گمان خوبی برد به احدی تا آنکه ببیند آن را از او.^۱

• نكوهش افراط در ستایش و تملق

امام هادی علیه السلام به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود، فرمود:

أقبل علی شأنک، فإن كثرة الملق يهجم علی الظنة، و اذا حلت من أخیک فی محل الثقة فاعدل عن الملق الی حسن النیة؛^۲ از این کار خودداری کن که تملق بسیار، بدگمانی به بار آورد و اگر برادر مؤمنت مورد اعتماد تو واقع شد، از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان ده.

۱. منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۸۳.

۲. مسند الامام الهادی، ص ۳۰۲.

فصل اول: ولادت

ای ستاره فروزان راستی...^۱

سلام بر تو ای روشنان خدا در تیرگی زمین! سلام بر تو و بر پدران پاکزادت!
سلام بر تو ای هادی مهدی! سلام ای نور ثاقب، ای پرهیزکار!
سلام بر تو ای عمود دین و فرزند شایسته خاتم النبیین!
سلام ای فرزند علی مرتضی و فاطمه زهرا!
سلام ای راه آشکار حقیقت!
ای ستاره فروزان راستی، ای مولا! گواهی می‌دهم که تو حجت قاطع
خداوندی بر مردمان.

گواهی می‌دهم که تو دروازه هدایت و دستاویز استوار رستگاری و کلمه تقوایی.
گواهی می‌دهم که تویی آن پاک‌شده از بدی و مبراً از کثی و وارسته
کرامت الهی. من دوست دوست‌دار شما و بدخواه دشمنان توأم.
ای رایت هدایت خداوندی! من بر تو و بر پدران و فرزندان پاک‌زاد تو یقین
آورده‌ام و تشنه معرفت شمایم.
خداوندا! بر محمد و دودمان پاکش درود فرست و بر حجت و ولی و امین
خود - هادی علیه السلام - سلام برسان؛

۱. بخشی از زیارت نامه امام هادی علیه السلام برگرفته از «مفاتیح الجنان».

همو که صراط مستقیم و نور دل مؤمنان و پیشوای پارسایان است؛
همو که رازدار حکمت تو و فرودگاه رحمت تو و راهبر به جنت توست.

میلاذ نور

امروز صدای هل‌هل فرشتگان در آسمان مدینه شوری تازه بر پا کرده است. خانه امام جواد علیه السلام را شوری دیگر در بر گرفته است. غنچه‌ای از تبار عصمت، در بوستان آل طه شکفته و عطر وجودش شیفتگان را سرمست کرده است. امام جواد علیه السلام فرزند گرمی‌اش را در آغوش گرفته و نور امامت و ولایت را در پیشانی مبارکش می‌نگرد. جانشینی دیگر، برای نورافشانی پا به عرصه وجود نهاد. تا لطف خدا همچنان بر بندگان صالحش فرو بارد. جوشیدن این چشمه‌سار رحمت و مهر بر عاشقان ولایت، مبارک و فرخنده باد.

در وصف خورشید

قامتی به اعتدال، چهره‌ای سرخ و سفید، گونه‌هایی اندک برآمده، چشمه‌های فراخ و ابروهای گشاده؛^۱

ای آفتاب هدایت! چهره‌ات در توصیف نمی‌آید که تو آینه‌دار جمال خدایی. نشانی از زیبایی خلقتی. عصاره‌ای از پاکی‌ها و خوبی‌های آفرینشی. در بوستان آل طه و در باغ سرسبز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام گل‌ها همه از یک شاخه‌اند و همه تصویرگر زیباترین و بهترین خلقت خدا. آنان که تو را دیده‌اند، این گونه توصیف کرده‌اند. اما من خوب می‌دانم که نه زیبایی‌ات، در تنگنای لغت می‌گنجد و نه صفای چهره‌ات، در غالب کلمات محصور می‌شود. درود خدا بر تو و بر همه گل‌های بوستان عصمت.

تسبیح آسمانیان

نوری تازه در آسمان ولایت می‌درخشد. کودکی از تبار پاکان چشم می‌گشاید. امام هادی علیه السلام پیشوای دهم شیعیان، دنیا را با تولد خود روشنایی می‌بخشد. فرشتگان، دل به حضور او مسرور می‌دارند. او تسبیح می‌گوید و عالم خلقت در

۱. منتهی‌الامال، ص ۶۴۲.

این تسبیح‌گویی با او همراه می‌شود: پاک است خدای جاودانی که در پرده فراموشی فرو نمی‌رود. پاک است خدای استواری که به بازی در نمی‌افتد. پاک است آن خدای دارا و بی‌نیازی که به نیازمندی فرو نمی‌افتد. پاک و منزّه است خدای من و ستایش از آن اوست.^۱

زادروز آفتاب

نخل‌ها آغوش گشوده بودند، شب آرام بود و ماه تماشا می‌کرد و دهکده صریا^۲ که موسی بن جعفر ع سنگ بنای آن را گذاشته بود، گام‌های پرتینین زمان را می‌شمرد. ستاره‌ها، خیره خیره، چشم به خانه‌ای گلین با پنجره‌های کوچک دوخته و گوش سپرده بودند تا با نخستین گریه شادی‌بخش مولودی خجسته، دل‌شاد شوند و خوشه‌خوشه، ایمان به پای او بریزند. رایحه دل‌نواز ملکوت، خانه را در آغوش فشرد. «علی» دیگری، پای به دنیا گذاشت و «محمد»ی دیگر، او را در آغوش گرفت. آن شب، نیمه‌زی‌حجه سال ۲۱۲ ه‍.ق بود.^۳

۱. منتهی‌الامال، ص ۶۴۲.

۲. مناقب آل ابی طالب ع، ج ۴، ص ۳۸۲. در بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۷، «بصریا» خوانده شده است.

۳. همان.

فصل دوم: شهادت

عاقبت جهان خواران

شبی به دستور متوکل عباسی، گروهی به خانه امام هادی علیه السلام هجوم آوردند و آن حضرت را نزد متوکل بردند. متوکل چون امام را دید، عظمت و هیبت امام، او را فراگرفت و بی‌اختیار، حضرت را احترام کرد و در کنار خود نشاند و از امام خواست تا شعری بخواند. امام هادی چنین خواند:

زمام‌داران جهاندار و مقتدر، بر قله کوهسارها، شب را به روز آوردند، در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می‌کردند، ولی قله‌ها نتوانستند آنان را از خطر مرگ برهانند.

آنان پس از مدت‌ها زندگی با عزت، از جایگاه‌های امن به زیر کشیده شدند و در گودال‌ها و گورها جای گرفتند؛ چه آرامگاه خوشایندی!

پس از آنکه به خاک سپرده شدند، فریادگری فریاد برآورد:

«کجاست آن دست‌بندها و تاج‌ها و جواهر و لباس‌های فاخر؟»

کجاست آن چهره‌های با ناز و نعمت پرورش‌یافته که به احترامشان پرده‌ها می‌آویختند؟»

گور به جای آنان پاسخ داد:

اکنون کرم‌ها بر سر خوردن آن چهره‌ها با هم می‌ستیزند.

آنان مدت درازی در دنیا خوردند و آشامیدند.

ولی امروز آنان که خورنده همه‌چیز بودند، خود، خوراک حشرات و کرم‌های

گور شده‌اند.

چه خانه‌هایی ساختند تا آنان را از گزند روزگار حفظ کند، ولی سرانجام پس از مدتی، این خانه‌ها و خانواده‌ها را ترک گفتند و به خانه گور شتافتند. چه اموال و ذخایری انباشتند، ولی همه آنها را ترک گفتند. و آنها را برای دشمنان خود واگذاشتند. خانه‌ها و کاخ‌های آباد آنان به ویرانه‌ها تبدیل شد و ساکنان آنها به‌سوی گورهای تاریک شتافتند.^۱

سوگ سرخ

نیمه ذی‌حجه سال ۲۱۲ هـ.ق، «صریا»^۲ شادمان طلوع «ابوالحسن ثالث»^۳ شد. فرزند امام جواد علیه السلام و سمانه، درخشید و جهان را روشن کرد. هشت سال بعد، پس از شهادت پدر بزرگوارش، ردای امامت را بر دوش گرفت. پس از ۳۳ سال امامت، ۴۱ سال و چند ماه بیشتر از عمر شریفش نگذشته بود که به شهادت رسید و در سامرا، در خانه خویش به خاک سپرده شد. آن گرامی در سراسر عمر خویش با محدودیت رنج‌آوری روبه‌رو بود. خلقای غاصب که جامعه و مصالح آن را نادیده می‌گرفتند، چنان رعب و وحشتی در مردم ایجاد کرده بودند که رابطه امت با امام بسیار محدود بود. حکومت وقت پس از انتقال اجباری امام از مدینه به سامرا، ایشان را تحت مراقبت شدید قرار داد، اما امام همه ناهمواری‌ها را تحمل کرد و به تفاهم با ستم‌گران تن نداد. شخصیت الهی، موقعیت اجتماعی و سازش نکردن امام با خلفاء، سبب رنجش بنی‌عباس شد و سرانجام طاغوتیان، راه چاره را در کُشتن حضرت جُستند. با وجود فضای اختناق، بسیاری از مشتاقان معارف اسلامی توانستند از حضرت هادی علیه السلام کسب فیض کنند که شیخ طوسی رحمته الله علیه ۱۸۵ نفر از آنان را نام می‌برد. برخی از آنان عبارت‌اند از: حضرت عبدالعظیم حسنی، حسین بن سعید اهوازی و فضل بن شاذان نیشابوری. امید آن که تقوا، شجاعت و استقامت آن حضرت، پیشه پیروانش گردد.

۱. زندگانی امام هادی علیه السلام، ص ۱۱.

۲. محل تولد حضرت.

۳. از القاب حضرت.

دهمین گلبرگ آسمانی

سلام بر سیدو سالار و سرور! سلام بر نور، بر ستاره، بر دهمین گیسوی بافته‌شده از چکاد روشن خورشید! سلام بر کوبه کوب فرخنده‌ای که آفتاب را شرمگین می‌سازد، عشق را جلا می‌دهد، ایمان را امان می‌بخشد و آتش «حُب» را در مجمر دل‌ها شعله‌ور می‌کند. سلام بر پناهگاه ایمنی و مددکار هرچه روشنی! سلام بر تابناک‌ترین ودیعه الهی در زمین، سبط رسول و حجت مقبول: سلام بر تمام مجد و شرافت و عظمت! سلام بر آن که جان خویشان را بر چله کمان شهادت نهاد و تا روشنای طنین الله اکبر به پیش راند! مردی که نفسش، عباسیان را برمی‌آشفته و نامش، ستم‌کیشان را به لرزه وامی‌داشت. حضرت هادی علیه السلام کتاب علم و دانایی را با دفتر فقه و پارسایی در هم‌آمیخته و از مدینه تا سامرا، نور و روشنایی ریخته بود.

آن امام دریادل، حاکم ستم‌گستر زمانه - متوکل - را که بر بساط عیش و نوش خویش، به بی‌خبری از خود و خدای، دل داده بود، چنان به تیر ملامت کوبید که او را هیچ مجالی جز گریستن نماند! آن گلبرگ آسمانی، فروخوردن رنج تبعید و تحمل تنگنای غربت را برگزید، اما روا ندید که پاسداران جور، به ناروا بر مردم، حکم برانند.

حُسن ختام این گفتار را بخش‌هایی از اشعار بلند و عبرت‌آموز امام هادی علیه السلام قرار می‌دهیم که در پاسخ خلیفه - وقتی که از امام علیه السلام خواست شعری برایش بخواند - چنین انشاء فرمود:

بر قلّه کوه‌ها و در میان انبوهی از نگهبانان آرمیدند، اما چکاد کوه‌ها، هرگز کاری بر ایشان نکرد! پس از آن همه عزّت، از اوج شکوه و شوکت و بارگاه، به تنگنای گور کشیده شدند.

پس از خاک‌سپاری، فریادگری ندا داد:

کجاست آن زیورها و تاج و تخت‌ها؟ کجاست آن چهره‌های نرم و برخوردار و سایه‌نشین؟

آن گاه، گور، پرده از آن چهره‌های متلاشی و کِرِم‌افتاده کنار زد، که:

عُمری خوردند و نوشیدند،

اینک خود، طعمه کرم‌ها و حشرات زمین شده‌اند...^۱

متوکل و حاضران به گریه می‌افتند. ولی افسوس که آن دوزخی دلان را این گریه‌ها و موعظه‌ها سود نبخشید. سرانجام امام هادی علیه السلام به کینه شب‌پرستان، به شهادت رسید. اینک، بر آن پاسدار حریم روشنایی، سفینه‌رهای، امام علی‌النقی الهادی علیه السلام سلامی بی‌کرانه نثار باد.

ستاره خاموش

زمین، غرق در خاموشی و سکوت و چشمان آسمان، خیس از هجران دست‌هایی به سخاوت باران است. سجاده هماره بازش، فقدان آن تن خوش رایحه را تلخ می‌گیرد. ای هادی بزرگ! بی‌تو دست‌هایمان را به دست که بسپاریم، تا با فانوسی از خورشید، در شب‌کوره‌های زندگی، به سمت باغ‌های آسمانی خدا رهنمون‌مان سازد؟

بی‌تو، دیگر چه کسی تصویرگر رسم درست عاشقی است؟

قلب شوم کدام ذره خاکی، شکوه والای اقیانوس را در خود تاب نیاورده؟ او اندیشه را کد کدای مرداب، جریان زلال خروشان‌ترین رود زمین را به خشکی نشانده؟ پیش هیبت، تلاطم دریاها، قطره‌هایی بیش نبودند. بی‌تو، کدام تناورتنی، تکیه‌گاه خستگی برهنگان شود و کدام ستاره، بر شب تاریک یتمان، نورافشانی کند؟ زهر را اگر توانی بود، خود را به آتش می‌زد تا شعله چشمانت به خاموشی نگراید و مرگ اگر می‌توانست، در فراسوهای زمان، خود را محو می‌کرد، تا جهان، همیشه تو را در خود داشته باشد.

ای قلبت آینه‌ترین نماد خدا!

اگرچه تو را شکستند، اما از شکستنت، صدای خدا آن‌چنان برخاست که تا هماره تاریخ، شکوه طنینش، دل‌های شیفته را لبریز خواهد کرد.

فصل سوم: حکایات

دوری از هم‌نشین بد

ابوهاشم جعفری که از نزدیکان امام هادی علیه السلام و از شاگردان برجسته امامان پیش از او بود، روزی با امام ملاقات می‌کند و امام با تندی به او می‌فرماید: چرا با عبدالرحمان بن یعقوب هم‌نشین شده‌ای؟ ابوهاشم پاسخ می‌دهد: عبدالرحمن دایی من است. امام فرمود: عبدالرحمان، درباره خداوند سخنان نادرست می‌گوید و ذات پاک او را به‌صورت و جسم توصیف می‌کند. یا با او هم‌نشین باش و ما را واگذار یا با ما باش و از او دور شو! ابوهاشم گفت: او هرچه می‌خواهد بگوید، هنگامی که من به گفتار او عقیده نداشته باشم، گفته‌های او به من چه زبانی می‌رساند؟

امام فرمود: آیا نمی‌ترسی که عذابی بر او فرود آید و آن عذاب دامن تو را هم بگیرد؟ آیا داستان آن شخص را که خود از یاران موسی علیه السلام بود و پدرش از اصحاب فرعون، نشنیده‌ای؟ هنگامی که لشکر فرعون در تعقیب موسی علیه السلام به کنار دریا آمد، آن پسر از موسی جدا شد و نزد پدرش رفت تا او را نصیحت کند و او را از فرعونیان جدا ساخته، به سوی موسی علیه السلام هدایت کرد که ناگهان عذاب الهی فرارسید و آن پسر نیز همراه فرعونیان غرق شد. هنگامی که خبر به موسی علیه السلام رسید، فرمود: آن پسر در رحمت خداست، ولی وقتی عذاب فرارسد، از آنکه نزدیک گناه کار است، دفاعی نمی‌شود.^۱

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۴.

خیرخواهی

مردی برای امام هادی علیه السلام کاری انجام داده بود و قرار بود به‌ازای آن، چهارصد درهم از امام دریافت کند. به دوست خود گفته بود: دویست درهم از این پول را پارچه‌ای می‌خرم و دویست درهم باقی‌مانده را خرما می‌خرم تا از آن شراب درست کنم. دوستش می‌گوید: من با شنیدن این سخن از او روی برگرداندم. در این هنگام، امام هادی علیه السلام رسید و در حالی که خشمگین بود، از مرکبش پیاده شد و فرمود: مقبل به اندرونی برو و چهارصد درهم بیاورد و به ملعون بده و به او بگو این حق توست؛ با دویست درهم آن، پارچه بخر و برای تصمیمی که درباره باقی‌مانده آن گرفته‌ای، از خدا بترس.

مقبل می‌گوید: من پول‌ها را به او دادم و پیام امام را به وی رساندم. او گریست و گفت: به خدا سوگند که هیچ‌گاه شراب ننوشیده‌ام و سرور تو این را می‌داند.^۱ بدین گونه، امام شخصی را از ارتکاب گناه باز داشت.

پاداش بردباری

امام هادی علیه السلام به شخصی فرمود: قیامت که برپا می‌شود، ندایی به گوش می‌رسد که بردباران کجایند؟ گروهی برمی‌خیزند. ندای دیگری برمی‌خیزد که خویشتن‌داران کجایند؟ گروه دیگری برمی‌خیزند. آن شخص پرسید: فدایت شوم! بردباران و خویشتن‌داران چه کسانی هستند؟ امام فرمود: بردباران کسانی هستند که بر انجام دادن واجبات خود پایداری می‌کنند و از آن، شانه خالی نمی‌کنند. خویشتن‌داران کسانی هستند که از گناه دوری می‌کنند و در حفظ خویشتن از گناه‌ها تلاش می‌ورزند.^۲

برادری و کسب حلال

محمدبن جلاب می‌گوید: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: ما از پدران شما روایت می‌کنیم: زمانی می‌رسد که هیچ‌چیز کمیاب‌تر از برادری مونس و درهمی حلال

۱. دلائل الامامة، ص ۲۲۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۸۱، ح ۲۴، کتاب العدل، احوال المتقین.

نیست. امام فرمود: ای ابامحمد، چیز کمیاب موجود است، ولی تو در زمانی زندگی می‌کنی که هیچ‌چیز سخت‌تر از به‌دست آوردن مال حلال و برادری که در راه خدا باشد، نیست. اگر در معاملات، مسائل شرعی رعایت نشود، چه بسا خریدار و فروشنده و قرض‌گیرنده دچار ربا می‌شوند یا نقل و انتقال جنس و مال به طرز صحیح انجام نشود و معامله باطل باشد و یا آنکه فردی از راه غیر مشروع مانند: دزدی، رشوه، کم‌فروشی و احتکار، ثروتی بیندوزد که در همه این احوال، مال به‌دست‌آمده، حرام است و انسان را دچار پی‌آمدهای ناگوار و بد می‌کند. همچنین برادر و دوست و غم‌خوار فراوان است، ولی برادری که در برادری‌اش، خدا را در نظر داشته باشد و برادرش را از گناه و ارتکاب به حرام باز دارد، کمیاب است.^۱

حقیقت مرگ

امام هادی علیه السلام به منزل یکی از یاران خود رفت که واپسین لحظات زندگی را سپری می‌کرد. آن مرد بسیار بی‌تاب و گریان بود و از مرگ می‌ترسید. امام هادی علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا، چون از حقیقت مرگ ناآگاهی، از آن می‌ترسی. آیا اگر بدنت به پلیدی‌ها آلوده باشد و تو از آن آزار ببینی و پوست بدنت مبتلا به زخم و بیماری شود و بدانی که حمام همه این ناراحتی‌ها را از تو می‌زداید، آیا میل نداری به حمام بروی و خود را از آن آلودگی‌ها رها کنی یا آنکه مایلی به حمام نروی و می‌خواهی آلودگی‌ها و بیماری‌ها بر بدنت باقی بماند؟ مرد پاسخ داد: آری، ای فرزند رسول خدا دوست دارم که پاک شوم. امام فرمود: مرگ همانند حمام است و آن واپسین پاک‌کننده گناهان توست و تو را از گناهانت پاکیزه می‌کند و آن‌گاه که تو بر آن وارد شوی و بگذری، از تمام ناراحتی‌ها، اندوه‌ها و آزارها رهایی می‌یابی و به خوشحالی و خوشبختی می‌رسی. مرد آرام گرفت و چشمانش را بست و از دنیا رفت.^۲

ظرافت و تیزبینی

در مورد گنجینه علمی و گستره دانایی امام هادی علیه السلام، زبان ناتوان و قلم شکسته است. درباره دقت و تیزبینی علمی آن حضرت نقل کرده‌اند که متوکل عباسی

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰.

۲. معانی الاخبار، ص ۲۹۰.

نذر کرده بود اگر خداوند بیماری‌اش را شفا بخشد، مال بسیاری صدقه دهد. بیماری او درمان شد و گاه انجام نذر رسید. در اینکه چه اندازه از مال را بسیار می‌گویند، از علما پرسید. اما هیچ‌کس نتوانست پاسخ محکم و روشنی بدهد. پس این مسئله را از امام دهم علیه السلام سؤال کرد. امام فرمود: «هشتاد درهم صدقه بدهد؛ چرا که خداوند در قرآن می‌فرماید: خدا در موارد بسیاری شما را یاری کرد و شماره جنگ‌های پیامبر هشتاد جنگ است که پیامبر در آنها یاری شده است» و بدین‌گونه یک‌بار دیگر امام همگان را در حیرت عظمت علمی خود وا نهاد.^۱

شعر

در سوگ آفتاب

آیت‌الله غروی اصفهانی (کمپانی)
 فتاده مرغ دلم ز آشیان در این وادی
 که هر کجا رود افتد به دام صیادی
 به دانه‌ای دُر یکدانه می‌دهد برباد
 نه گوش هوش و نه چشم بصیر نقّادی
 چنان اسیر هوا و هوس شدم که نپرس
 نه حال نغمه سرایی نه طبع وقّادی
 دلا دل از همه برگیر و خلوتی بپذیر
 مدار از همه عالم امید امدادی
 مگر ز قبله حاجات و کعبه مقصود
 ملاذ(۱) حاضر و بادی(۲) علیّ الهادی
 محیط کون و مکان نقطه بصیر وجود
 مدار عالم امکان مجرد و مادی
 شها تو شاهد میقات «لی معّ اللّهی» (۳)
 تو شمع جمع شبستان مُلک ایجادی
 صحیفه ملکوتی و نسخه لاهوت

۱. تحف العقول، ص ۵۱۰.

ولی عرصه ناسوت بهر ارشادی
 مقام باطن ذات تو قاب قوسین است
 به ظاهر ارچه در این خاکدان اجساد
 کشیدی از متوکل شداندی که به دهر
 ندیده دیده گردون ز هیچ شدادی
 گهی به برکه درندگان (۴) گهی زندان
 گهی به بزم می‌ساز یاغی عادی (۵)
 تو شاه یگه‌سواران دشت توحیدی
 اگر پیاده روان در رکاب الحادی
 ز سوز زهر و بلاهای دهر جان تو سوخت
 که بر طریقه آباء و رسم اجدادی^۱

سید حمیدرضا برقی

یادتان هست نوشتیم که دعا می‌خواندم
 داشتیم کنج حرم جامعه را می‌خواندم
 از کلامت چه بگویم که چه با جانم کرد
 محکمت کلمات تو مسلمانم کرد
 کلماتی که همه بال و پر پرواز است
 مثل آن پنجره که رو به تماشا باز است

۱. ۱. ملاذ: پناه ۲. حاضر و بادی: حاضر، کسی که در حضر و در شهر ساکن است. بادی: کسی که بادیه‌نشین و صحرائنشین است.

۳. اشاره است به حدیث: «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولانی مرسل، «مرا با خدا وقتی است که در آن با من نمی‌گنجد، هیچ ملک مقرب یا پیامبر فرستاده مرسل.» این حدیث منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و منظور از آن مقام، استغراق یا محو و فنا در حضرت حق تعالی است. (رک: سید جعفر شهیدی، شرح مثنوی، ص ۲۸۶)

۴. برکه درندگان (برکه السباع): محلی بود که مرکز درندگان از قبیل شیر و پلنگ بود و امام بزرگوار را در آن محل خطرناک قرار دادند، ولی به امر خداوند متعال درندگان برگرد آن حضرت حلقه زدند و زبانی به آن امام بزرگوار نرساندند.

۵. یاغی: سرکش و طغیان‌کننده، عادی: عداوت‌کننده و دشمن.

کلماتی که پر از رایحه غار حراست
 خط به خط جامعه آینه قرآن خداست
 عقل از درک تو لبریز تحیر شده است
 لب به لب کاسه ظرفیت من پر شده است
 همه عمر دمام نسرویدیم از تو
 قدر درک خودمان هم نسرویدیم از تو
 من که از طبع خودم شکوه مکرر دارم
 عرق شرم به پیشانی دفتر دارم
 شعرهایم همه پژمرد و نگفتم از تو
 فصلی از عمر ورق خورد و نگفتم از تو
 دل ما کی به تو ایمان فراوان دارد
 شیر در پرده به چشمان تو ایمان دارد
 بیم آن است که ما یک شبه مرداب شویم
 رفته‌رفته نکند جعفر کذاب شویم
 تا تو را گم نکنم بین کویر ای باران!
 دست خالی مرا نیز بگیر ای باران!
 من زمین گیرم و وصف تو مرا ممکن نیست
 کلماتم کلماتیست حقیر ای باران!
 یاد کرد از دل ما رحمت تو زود به زود
 یاد کردیم تو را دیر به دیر ای باران!
 نام تو در دل ما بود و هدایت نشدیم
 مهربانی کن و نادیده بگیر ای باران!
 ما نمردیم که توهین به تو و نام تو شد
 ما که از نسل غدیریم، غدیر ای باران!
 پسر حضرت دریا! دل ما را دریاب
 ما یتیمیم و اسیریم و فقیر ای باران!

سامرا قسمت چشمان عطش خیزم کن
تا تماشا کنمت یک دل سیر ای باران!

بگذارید کمی از غمتان بنویسم
دو سه خط روضه از این درد نهان بنویسم
گریه بر داغ شما عین ثواب است ثواب
بار دیگر پسر فاطمه و بزم شراب ...

نخواهد تا سحر این دیده اخترشمار امشب
نگیرد این دل هر جایی‌ام، یک جا قرار امشب
ز هر جا بگذرم آواز جان‌سوزی به گوش آید
به هر کس بنگرم، می‌بینم او را اشک‌بار امشب
عزای کیست پارب، مصطفی صاحب‌عزا باشد
به جنت، فاطمه می‌گرید از غم زارزار امشب
شده مسموم زهر معتز بی‌دین بی‌ایمان
امام دهمین، هادی، ولی کردگار امشب
شرار افتاد از زهر جفا بر خرمن عمرش
که می‌سوزد دل و جانش ز سوز آن شرار امشب
چه زهری بود آتش زد به جان پاک آن سرور
ربود از دست او صبر و قرار و اختیار امشب
خدایا شمع ارشاد و هدایت شد خموش آخر
بسوزد عسکری در ماتمش پروانه‌وار امشب

محمد میرزایی

گنبد خاکی و ماتم‌زده تا می‌ریزد،
بر سر زائر تو خاک عزا می‌ریزد

حسرت اینکه بگویند: «ضریحت زیباست»
 سال‌ها غصه به قلب شعرا می‌ریزد
 شب به شب جامعه می‌خوانم و می‌بینم نور
 خط به خط ظلمت اشعار مرا می‌ریزد
 علت بارش باران! سبب رویش گل!
 ذکر تو از دهن چلچله‌ها می‌ریزد
 آمرکم رشد... و ما بچه کبوتر هستیم
 ذکر کم نور... دلم بین دعا می‌ریزد
 کاش می‌مردم و امروز نمی‌دیدم که
 قبح توهین به تو توهین به خدا می‌ریزد
 از شما نیست بعید اینکه ببینیم آخر
 کافری اشک به دامان شما می‌ریزد

من قسم می‌خورم این عشق جنون آور من
 عاقبت پای شما خون مرا می‌ریزد

میلاذ عرفان پور

گفت: «سُرُّ من رأی»، ترجمان «سامرا»ست
 من ولی دلم گرفت... این حرم چه آشناست
 چون نجف، شکوهمند چون مدینه، رازدار
 داستان آن، ولی داستان کربلاست...

ماه تا ابد تمام! السلام یا امام!
 ذکر ما علی الدوام، گریه‌های بی‌صداست
 آنچه بر زبان ماست، نام مهربان توست
 آنچه بر زبان توست، اسم اعظم خداست
 از زمان کودکی، در پی‌ات دویده‌ایم

از همه شنیده‌ایم، گرد راه تو شفاست
باغ‌هایی از بهشت، گوشه عباى توست
این عباى مصطفی، این عباى مرتضی‌ست
مجلس شراب را چشم تو به هم زده‌ست
چشم تو هنوز هم، مستی مدام ماست
ما شهید می‌شویم، روسفید می‌شویم
روزگار، بی‌وفا... عاشق تو باوفاست
ای هدایت نجیب! آسمانی غریب!
مضطربیم و منتظر، یادگار تو کجاست؟

مهدی رستگاری

لبیک به دعوت منادی صلوات
بر برکت و عشق و نور و شادی صلوات
از حد و عدد فزون به نور نقوی
بر ناصر دین امام هادی علیه السلام صلوات

فاطمه نانی‌زاد

نور تو، روح مرا منزل به منزل می‌برد
کشتی افتاده در گِل را به ساحل می‌برد
مرد صحرايي و با تو شوق باران هم‌سفر
بوی بارانت مرا منزل به منزل می‌برد
عاقل و دیوانه محکومند، آری چشم تو
هم ز مجنون می‌برد دل، هم ز عاقل می‌برد
«اهل بیت نور» هستید، «آسمان وحی»، ها...!
«جامعه» ما را به شرح این فضائل می‌برد
ای حبیب غربت تو حضرت عبدالعظیم علیه السلام
شهر ری با اذن تو از کربلا دل می‌برد

مجلسی که یاد شام انداخت اندوه تو را
 گاه سوی طشت و گاهی سوی محمل می‌برد
 کربلا، ظهر عطش، گودال سرخ قتلگاه
 اشک‌هایت عشق را تا آن مراحل می‌برد

مهدی رحیمی

تمام زاویه‌ها را کشیده‌ای قائم
 آهای سرو قدِ سرت‌ترین سرت سالم
 غزال «أم ولد» نور چشم‌های جواد
 پدر بزرگ شب قدر - حضرت قائم -
 پدر: غریب، پدر: آشنا، پدر: مظلوم
 پسر: مراد، پسر: مجتهد، پسر: عالم
 نشانه‌های امامت تمام شد وقتی
 شکفت کنج لبت خالی از بنی‌هاشم
 تو با لباس سپیدی و بالباس سیاه
 برای دیدن تو کعبه می‌شود عازم
 درست نیمه ذی‌الحجه بعد حج هر سال
 تو مَحرمی و حرم می‌شود تو را مُحرم
 زیارتی به بلندای جامعه از توست
 زیارتی که شب قدر می‌شود لازم
 زیارتی که خودش هست «محتشم» پرور
 درست کرده به کُرّات «اکبر ناظم»
 دوتا فقط همه راز جامعه‌ست بگو
 فقط «بکم فتح الله» فقط «بکم یختم»

سید رضا مؤید

ای هادی دین که کرده حق، اکرامت
 افسوس که تلخ کرده دشمن، کامت

مهجور چو شام قدر، قدرت بر خلق
 محجوب چو اسم اعظم حق، نامت
 ای در سپهر مجد و شرف، رؤیت آفتاب
 در بزم ما بتاب و رخ از دوستان متاب
 از پا افتاده‌ایم، ز رحمت تو دست گیر
 ما را که دل ز آتش داغت بود کباب
 جمعیم ما و لیک پریشان به یاد تو
 وز ما شکسته‌تر دل زهرا و بوتراب
 یا هادی المضلین، کز مردم ضلال
 جسمت در التهاب و روانت در التهاب
 تو آفتاب عالمی و از افول تو
 افتاده است در همه ذرات انقلاب
 ای آیت توکل و ای آیه رضا
 دیدی جنایت از متوکل تو بی حساب
 گاهی دهد مکان تو در برکه السباع
 گاهی درون محبس دشمن به پیچ و تاب
 تو زاده بزرگ جوانان جنتی
 ای از ستم شهیدشده درگه شباب
 آن شربتی که داد به اجبار دشمنت
 گویا شرنگ مرگ بُد و آتش مذاب
 کاتش به جسم و جان تو پروانه‌سان فتاد
 وز سوز زهر جسم تو چون شمع گشت آب
 ای بر درت نثار درود ملائکه
 امروز بر سلام «مؤید» بده جواب

لطف امام هادی و نور ولایتش
 ما را اسیر کرده به دام محبتش

بر لطف بی‌کرانه او بسته‌ایم دل
 امشب که جلوه‌گر شده خورشید طلعتش
 منت خدای را که به ما کرده مرحمت
 توفیق برگزاری جشن ولادتش
 تبریک باد بانوی کبری سمانه را
 کین غنچه بر دمید ز گلزار عصمتش
 ماه تمام و نیمه ذی‌حجّه مطلعش
 خیر کثیر و کوثر قرآن بشارتش
 این است آن امام که تقدیر ایزدی
 بعد از جواد داده مقام امامتش
 این است آن امام که ذرات کائنات
 اقرار کرده‌اند به جود و کرامتش
 این است آن امام که در برکة السَّبَّاع
 شیران شوند رام و گذارند حرمتش
 این است آن امام که از نقش پرده هم
 ایجاد شیر زنده کند حکم قدرتش
 این است آن امام که دشمن به چند بار
 رخسار عجز سوده به درگاه عزّتش
 سر تا به پای عاطفه و مرحمت ولی
 دشمن به لرزه آمده از برق هیبتش
 آن سومین ابوالحسن از خاندان وحی
 چون سه علی دیگر باشد عبادتش
 افزون ز ریگ‌های بیابان عطای او
 بیش از ستاره‌های درخشان فضیلتش
 ماییم و دست و دامن آن حجّت خدا
 چون ناامید، کس نشود از عنایتش

گردیده‌ایم جمع به ذیل لوای او
افکنده‌ایم دست به دامان رحمتش
از آستان قدس رضا هدیه می‌کنیم
آه دلی به غربت و اشکی به تربتش
یارب بحق فاطمه با فتح کربلا
بگشا به روی ما همه راه زیارتش
از لطف آن امام «مؤید» مؤید است
کو را نشان خدمت آل محمد است

محمدسعید میرزایی

فیض مدام، سلسله نور دائمی
پور جواد ابن‌رضا سبط کاظمی
در شأنت این بس است که جد شما رضاست
در فضلت این بس است که تو جد قائمی
تا پایه امامت و دین از تو قائم است
خود عرش فضل را به خدا از قوائمی
این‌گونه گفت وصف تو را هر که با تو بود
هر شام در صلاتی و هر روز صائمی
یا حجّه‌الوفی، صفی هادی، ای امام
ای حضرت کریم که عین‌المکارمی
هادی! امامنا التقی المتقی، سلام
نور دهم! امام علی‌النقی، سلام
مهر دهم! حقیقت کامل، امام من!
آینه جمیع فضائل، امام من!
لرزنده دستگاه خلافت شکوه تو!
خاک از تو کلت متوکل، امام من
چاره ندید خصم مگر آنکه همچو باب

بر تو خوراند زهر هلاهل امام من
 لحظه به لحظه جان به تو مشتاق، هادیا!
 لحظه به لحظه دل به تو مایل، امام من
 ای که هنوز حلقه در را نکوفته
 لطف تو داده حاجت سائل، امام من
 نامت گره گشای تمامی مشکلات
 لطفت کلید حل مسائل امام من
 هادی! امامنا النقی المتقی، سلام
 نور دهم! امام علی النقی، سلام
 زین العباد، ثانی سجّاد، یا علی
 نور تو بر جواد، خدا داد، یا علی
 تنها نه باب تو که به فردوس، فاطمه
 از خنده تو گشت دلش شاد، یا علی
 روشن به روی گندمی ات شد دل جواد
 وقتی «سمانه» چون تو سمن زاد، یا علی
 چون باب شهر علم نبی بود، جدّ تو
 شد ملک علم و دین ز تو آباد، یا علی
 در پای تو گریسته وحش درنده هم
 ای بسته ولای تو آزاد، یا علی
 تاریخ، ای حقیقت بیدار، چون علی
 هرگز تو را نمی برد از یاد، یا علی
 هادی! امامنا النقی المتقی، سلام
 نور دهم! امام علی النقی، سلام

یوسف رحیمی

چشم‌هایت فرات دلتنگی
 اشک‌هایت تلاطم غم‌هاست

حال و روز دل شکسته تو
از نگاه غریب تو پیداست
ای غریب مدینه دوم
مرد خلوت‌نشین سامراً
التماس همیشه باران
حضرت عشق التماس دعا
کوچه خاکی محله غم
در غرور از حضور ساده توست
ولی افسوس شرمگین تو و
پای پر پینه و پیاده توست
آه آقا تو خوب می‌دانی
که دل بی‌قرار یعنی چه
پشت دروازه‌های شهر ستم
آن همه انتظار یعنی چه
چه به روز دل تو آوردند
رمق ناله در صدایت نیست
بگو ای نسل کوثر و زمزم
بزم شوم شراب جای نیست
بی‌گمان بین آن همه غربت
دل تنگ تو نینوایی شد
روضه‌های کبود طشت طلا
در نگاه ترت تداعی شد
آری آن لحظه ماتم قلبت
بی‌کسی‌های عمه زینب بود
قاتلت زهر کینه‌ها، نه نه!
روضه خیزرانی لب بود

ایده‌ها و موضوعات پیشنهادی برای گروه‌های مختلف برنامه‌ساز
(ویژه میلاد و شهادت امام هادی علیه السلام)

مخاطبان عام	موضوعات
مخاطبان خاص	<p>مروری بر جریان ولادت و شهادت امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>معرفی نمونه‌هایی از فضایل و سیره فردی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>معرفی شخصیت عبادی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>معرفی خدمات اجتماعی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>برجسته کردن نقش امام هادی <small>علیه السلام</small> در گسترش علم</p> <p>معرفی شاگردان برجسته امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>آموزه‌های اخلاقی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>جایگاه زیارت عبدالعظیم حسنی در روایت امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>بررسی مشاجره در اندیشه امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>اهمیت و جایگاه دین از دیدگاه امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>مکتب‌های کلامی در زمان امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>نحوه تجلیل از علما در سیره امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>نقش امام هادی <small>علیه السلام</small> در جهت‌دهی به مباحث فکری و عقیدتی پیرامون قرآن کریم</p> <p>بررسی شاخص‌های شبکه و کالت در زمان امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>معرفی اقدام‌های علمی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>معرفی اصحاب ایرانی امام هادی (علی بن مهزیار، فضل بن شاذان، حسین بن مالک قمی، احمد بن زکریا بن بابا قمی و...)</p> <p>جایگاه علمی معنوی امام هادی <small>علیه السلام</small> به روایت اهل سنت</p> <p>بررسی اوضاع فرهنگی جامعه در زمان امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>شیوه‌ها و اهداف نهضت علمی و فرهنگی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>بررسی شخصیت علمی امام هادی <small>علیه السلام</small> از منظر دانشوران اهل سنت</p> <p>ویژگی‌های خاص عصر امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>معرفی علی بن مهزیار کارگزار ویژه حضرت امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>نوآوری‌های امام هادی <small>علیه السلام</small> در مدیریت تحولات فکری و فرهنگی</p> <p>محورهای مهم در زیارت جامعه</p> <p>بررسی زیارت جامعه کبیره به‌عنوان روشنگر خط امامت و سند اقتدار شیعه</p> <p>بررسی موضوع اقامه عدالت جهانی و حکومت الهی در زیارت جامعه</p> <p>آموزه‌های امام هادی <small>علیه السلام</small> برای مهار نفس</p> <p>راهکار سبک‌سازی مصائب و ناگواری‌ها از نظر امام هادی <small>علیه السلام</small></p>

ایده‌ها و موضوعات پیشنهادی برای گروه‌های مختلف برنامه‌ساز
(ویژه میلاد و شهادت امام هادی علیه السلام)

کودک و نوجوان	<p>معرفی ویژگی‌های شخصیتی امام هادی <small>علیه السلام</small> برای کودکان مروری بر کودکی امام هادی <small>علیه السلام</small> آموزه‌های اخلاقی امام هادی <small>علیه السلام</small> برای کودکان شیوه رفتار امام هادی <small>علیه السلام</small> با کودکان و نوجوانان سیره امام هادی <small>علیه السلام</small> در توجه به کودکان یتیم رفتار امام هادی <small>علیه السلام</small> با فرزندان خود معرفی فداکاری‌های امام هادی <small>علیه السلام</small> برای کودکان تبیین نقش امامت امام هادی <small>علیه السلام</small> برای کودکان برجسته‌کردن فضایل امام هادی <small>علیه السلام</small> برای کودکان معرفی زیارت جامعه کبیره برای کودکان معرفی عبدالعظیم حسنی برای کودکان به‌عنوان یار و اصحاب امام هادی <small>علیه السلام</small></p>
بزرگسال	<p>بررسی جایگاه علمی و تلاش‌های فرهنگی امام هادی <small>علیه السلام</small> دلجویی و دعا برای دوستان در سیره امام هادی <small>علیه السلام</small> بررسی موضوع احترام به اهل دانش در سیره امام هادی <small>علیه السلام</small> راه جبران ناکامی‌ها از دیدگاه امام هادی <small>علیه السلام</small> بررسی ترویج فرهنگ ازدواج در اندیشه امام هادی <small>علیه السلام</small> نفی روابط آزاد جنسی در اندیشه امام هادی <small>علیه السلام</small> معرفی یاران و اصحاب امام هادی <small>علیه السلام</small> بررسی مفاهیم زیباشناسانه زیارت جامعه کبیره بررسی مهم‌ترین ویژگی‌های اهل بیت در زیارت جامعه کبیره مروری بر فعالیت‌های علمی و فکری امام هادی <small>علیه السلام</small> بررسی موانع کمال انسان در کلام امام هادی <small>علیه السلام</small> مروری بر مناظرات علمی - اعتقادی امام هادی <small>علیه السلام</small> با شبهه‌افکنان و منحرفان</p>
گروه خانواده گروه‌های برنامه‌ساز	<p>معیارهای خانواده اسلامی از دیدگاه امام هادی <small>علیه السلام</small> بررسی سیره امام هادی <small>علیه السلام</small> در معاشرت مروری بر سیره تربیتی امام هادی <small>علیه السلام</small> مروری بر ساده‌زیستی امام هادی <small>علیه السلام</small> بررسی نقش داشتن الگو و سرمشق مناسب برای کودک در سیره تربیتی امام هادی <small>علیه السلام</small> سیره عملی امام هادی <small>علیه السلام</small> در تربیت کودک</p>

ایده‌ها و موضوعات پیشنهادی برای گروه‌های مختلف برنامه‌ساز (ویژه میلاد و شهادت امام هادی علیه السلام)

<p>بررسی نقش نصیحت در تربیت از دیدگاه امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>بررسی عاق والدین در اندیشه امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>تأثیر صله رحم در طول عمر در اندیشه امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>اخلاق مدیریت در سبک زندگی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>بررسی سیره اخلاقی و تربیتی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>بررسی تعلیم و تربیت از دیدگاه امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>معرفی همسر و فرزندان امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>عواقب مال حرام برای سبک زندگی در نگاه امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>بررسی شرم و حیا در نهان و آشکارا در سیره امام هادی <small>علیه السلام</small></p>	
<p>وضعیت اقتصادی شیعیان در عصر امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>راهبردهای اقتصادی امام هادی <small>علیه السلام</small> در دستگیری از مستمندان</p> <p>تبیین جلوه‌های انفاق و سخاوت در سیره امام هادی <small>علیه السلام</small> به عنوان راهبردی اقتصادی</p> <p>کسب روزی حلال در اندیشه امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>ویژگی‌های غنی و فقیر در کلام و اندیشه امام هادی <small>علیه السلام</small></p>	گروه‌های اقتصادی
<p>جنبش‌های فکری و فرهنگی در عصر امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>مبارزات امام هادی <small>علیه السلام</small> در دوران قبل از امامت</p> <p>بررسی مواضع سیاسی امام هادی <small>علیه السلام</small> در دوران زندگانی</p> <p>فعالیت‌ها و مبارزه‌های امام هادی <small>علیه السلام</small> در سامرا</p> <p>تبیین مناظره امام هادی <small>علیه السلام</small> با متوکل عباسی</p> <p>امام هادی <small>علیه السلام</small> و نحوه برخورد ایشان با کارگزاران</p> <p>بررسی شیوه برخورد امام هادی <small>علیه السلام</small> با مخالفان و معاندان</p> <p>بررسی نحوه مواجهه امام هادی <small>علیه السلام</small> با مکاتیب فکری</p> <p>امام هادی <small>علیه السلام</small> و دفاع از حریم امامت و ولایت</p> <p>امام هادی <small>علیه السلام</small> و نحوه برخورد با شیعیان</p> <p>تلاش عباسیان برای انحصار تفکر مهدویت</p> <p>شرایط اجتماعی، سیاسی دوره امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>نقش امام هادی <small>علیه السلام</small> در تعریف غیبت معصوم <small>علیه السلام</small></p> <p>زمینه‌های جامعه‌شناختی رفتار سیاسی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>مروری بر آثار بازداشت خانگی امام هادی <small>علیه السلام</small></p>	گروه‌های سیاسی و خبر

ایده‌ها و موضوعات پیشنهادی برای گروه‌های مختلف برنامه‌ساز (ویژه میلاد و شهادت امام هادی علیه السلام)

نقش استراتژی سیاسی امام هادی علیه السلام
تبیین اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران امامت امام هادی علیه السلام
نقش امام هادی علیه السلام در تغییرات فرهنگی - سیاسی
راهبرد امام هادی علیه السلام در مبارزه با فرقه‌های انحرافی
اوضاع فرهنگی عصر امام هادی علیه السلام و اقدامات آن حضرت
مروری بر مناظره‌های امام هادی علیه السلام
نابسامانی‌ها و مشکلات عصر امام هادی علیه السلام
نقش راهبردی امام هادی علیه السلام در پیشبرد نهضت شیعی
وحدت اسلامی از منظر امام هادی علیه السلام
بررسی شخصیت والای علمی - اخلاقی امام هادی علیه السلام در اندیشه دانشمندان
مسلمان و غیر مسلمان
تحولات فکری جامعه اسلامی (از رحلت حضرت رسول تا دوران امامت امام
هادی علیه السلام)
بررسی وضع داخلی شیعه در زمان امام هادی علیه السلام
بررسی عوامل تبعید امام هادی علیه السلام
نقش امام هادی علیه السلام بسترسازی ولایت و مرجعیت جهت آمادگی شیعه برای
درک دوره غیبت کبری
مروری بر شیوه‌های تبلیغی امام هادی علیه السلام
بررسی ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی دوران امام هادی علیه السلام
نقش امام هادی علیه السلام در تحکیم مبانی عقیدتی و باورهای دینی جامعه اسلامی
نقش امام هادی علیه السلام در نقد و تخطئه اندیشه‌ها و باورهای نادرست راه‌یافته به
عقاید مسلمانان
مروری بر دستاوردهای زندگی امام هادی علیه السلام
راهبرد امام هادی علیه السلام در مواجهه با طاغوت
مروری بر شیوه‌های رهبری امام هادی علیه السلام
روش‌های مبارزاتی امام هادی علیه السلام
نقش امام هادی علیه السلام در مبارزه با اندیشه‌های انحرافی
سیاست در اندیشه و عمل امام هادی علیه السلام
رفتارشناسی امام هادی علیه السلام در تقابل با جریان‌های انحرافی تا دوره غیبت

ایده‌ها و موضوعات پیشنهادی برای گروه‌های مختلف برنامه‌ساز (ویژه میلاد و شهادت امام هادی علیه السلام)

<p>بررسی قیام‌ها و شورش‌های دوران امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>مروری بر سفرها و ارتباط‌های امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>نگاهی به شیوه‌های رهبری امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>ساختار سازمان و کالت در عصر امام هادی <small>علیه السلام</small> و کارکردهای آن</p> <p>سیاست در اندیشه و عمل امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>امام هادی <small>علیه السلام</small> و رؤیت خدا</p> <p>مروری بر مناظره‌های امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>امام هادی <small>علیه السلام</small> و رویدادهای فقهی</p> <p>نقد و بررسی تحلیلی دلایل ظن به امامت سید محمد، فرزند امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>تبیین ساختار حاکم بر مکاتبه‌های امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>اوضاع سیاسی عصر امام هادی <small>علیه السلام</small> و نقش امام در پیشبرد نهضت علوی</p> <p>بررسی ابعاد محدودیت‌های خلفای عباسی برای امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>مروری بر جنبش‌های شیعی دوران امام هادی <small>علیه السلام</small></p>	
<p>مروری بر اندیشه‌های قرآنی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>بررسی شخصیت امام هادی <small>علیه السلام</small> به‌عنوان حافظ بیش نبوی و روشنگر احکام اسلامی</p> <p>بررسی مهدویت از منظر امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>بررسی مضامین زیارت جامعه کبیره امام هادی <small>علیه السلام</small> به‌عنوان صحیفه امام‌شناسی شیعه</p> <p>نقش امام هادی <small>علیه السلام</small> در اندیشه مهدویت</p> <p>نقش امام هادی <small>علیه السلام</small> در زمینه‌سازی برای غیبت مهدی موعود <small>علیه السلام</small></p> <p>نقش امام هادی <small>علیه السلام</small> در نظام ولایی</p> <p>غدیرشناسی در زیارت معروف امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>نقش مهم امام هادی <small>علیه السلام</small> در گسترش معارف ناب الهی</p> <p>تبیین موضوع انفاق و بخشش از منظر امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>معرفی اقدام‌های امام هادی <small>علیه السلام</small> در ترویج تشیع</p> <p>نقش و بررسی تربیت اخلاقی از دیدگاه امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>آموزه‌های اخلاقی امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>معرفی اصحاب و یاران خاص امام هادی <small>علیه السلام</small></p> <p>نقش امام هادی <small>علیه السلام</small> در احیای فرهنگ غدیر و امامت</p>	گروه معارف

ایده‌ها و موضوعات پیشنهادی برای گروه‌های مختلف برنامه‌ساز (ویژه میلاد و شهادت امام هادی علیه السلام)

نگرش قرآنی امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره به امام مهدی علیه السلام

امام زمان علیه السلام در آینه زیارت جامعه

نقش امام هادی در جهت‌دهی به مباحث فکری و عقیدتی پیرامون قرآن کریم

بررسی نفاق و دورویی در اندیشه‌های امام هادی علیه السلام

راهکارهای مدیریت نفس در سیره و اندیشه امام هادی علیه السلام

بررسی حسد در اندیشه‌های امام هادی علیه السلام

مروری بر سفارش‌های امام هادی علیه السلام به شیعیان

بررسی سخاوت و بخشندگی در سیره امام هادی علیه السلام

بررسی نقش امام هادی علیه السلام در گسترش تشیع

نقش امام هادی علیه السلام در تعریف غیبت امام معصوم

بررسی نقش امام هادی علیه السلام در تقویت سازمان و کالت

معرفی مستندات قرآنی زیارت جامعه کبیره

بازخوانی مبانی قرآنی توحید در زیارت جامعه کبیره

تأملی در اصالت متن زیارت جامعه کبیره

مروری بر وضعیت شیعیان در زمان امام هادی علیه السلام

جایگاه امام هادی علیه السلام نزد علمای اهل سنت

نقش امام هادی علیه السلام در گسترش علوم و معارف اسلام

معرفی امام هادی علیه السلام از منظر دانشوران اهل سنت

نقش امام هادی علیه السلام در تقریب مذاهب

نقش امام هادی علیه السلام در حفظ وحدت امت اسلامی

بررسی نقش امام هادی علیه السلام در انتشار مکتب اهل بیت علیهم السلام

سیره امام هادی علیه السلام در جنبه‌های تبلیغی

تبیین اخلاق نیک از نظر امام هادی علیه السلام

هدایت الهی در آئینه فضایل هادی امت

بررسی موضوع حلم و بردباری در سیره امام هادی علیه السلام

شاخص‌های توبه نصوح از دیدگاه امام هادی علیه السلام

ثمره اطاعت از خدا در اندیشه امام هادی علیه السلام

منبع‌شناسی

در موضوع امام هادی علیه السلام

- ۱- امام علی النقی علیه السلام سید کاظم ارفع، تهران، مؤسسه انتشارات فیض کاشانی، ۱۳۷۰، رقعی، ۶۳ ص.
- ۲- امام هادی علیه السلام، گروه کودکان و نوجوانان بنیاد بعثت، بازنویسی: مهدی رحیمی، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۳، رقعی، ۱۱۰ ص (از سلسله کتاب‌های برگزیدگان - ۱۲).
- ۳- امام هادی علیه السلام، ترجمه واحد تدوین و ترجمه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸، جیبی، ۱۳۸ ص (از سری کتاب‌های سرچشمه‌های نور - ۱۲).
- ۴- امام هادی قهرمان شکست‌ناپذیر عصر متوکل، محمد رسول دریایی، (مؤلف در آخر کتاب امام هادی و نهضت علویان، این کتاب را ضمن آثار چاپ شده‌اش معرفی نموده است، اما اطلاعات دیگری پیدا نشد).
- ۵- امام هادی علیه السلام و نهضت علویان، محمد رسول دریایی، تهران، انتشارات رسالت قلم، ۱۳۶۱، رقعی، ۲۹۳ ص.
- ۶- پیشوای دهم، حضرت امام علی بن محمد الهادی علیه السلام، گروه نویسندگان، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۱، رقعی، ۷۰ ص (این کتاب به عربی و اردو ترجمه شده است).
- ۷- تحلیلی از تاریخ دوران دهمین خورشید امامت، امام هادی، علی رفیعی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۶۳ ص.
- ۸- تحلیلی از زندگانی امام علی النقی علیه السلام، گروه نویسندگان، زیر نظر قوام‌الدین وشنوی قمی (۱۳۲۵ - ۱۴۱۸ق)، قم، مؤسسه احیاء و نشر میراث اسلامی، ۱۳۵۹، جیبی، ۱۱۱ ص.
- ۹- تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۱، وزیری، ۵۲۸ ص.

- ۱۰- حضرت امام علی‌النقی، فضل‌الله کمپانی (م ۱۴۱۴ق)، تهران، انتشارات مفید، ۱۳۶۰.
- ۱۱- حضرت امام علی‌النقی علیه السلام، عبدالامیر فولادزاده، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۳۵۹، وزیری، ۴۰ ص (مصور، ویژه نوجوانان)
- ۱۲- حضرت امام علی‌نقی، سیدمهدی آیت‌اللهی (دادور)، تهران، انتشارات جهان آرا، ۱۳۶۸، وزیری، ۲۴ ص (مصور، ویژه نوجوانان) (این کتاب به زبان‌های عربی، ترکی، اردو، انگلیسی، فرانسه و تاجیکی ترجمه شده است.) (از سلسله کتاب‌های آشنایی با معصومین - ۱۲)
- ۱۳- حضرت امام هادی [میرابوالفتح دعوتی]، قم، انتشارات شفق، بی‌تا، وزیری، ۳۲ ص (مصور، ویژه نوجوانان) (این کتاب به زبان عربی ترجمه شده است.)
- ۱۴- دهمین ستاره (داستان زندگی امام هادی)، رضا شیرازی، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۳، رقی، ۱۱۹ ص (مصور، ویژه نوجوانان) (این کتاب مشتمل بر چهارده داستان از زندگی امام است.)
- ۱۵- زندگانی امام دهم حضرت امام هادی، نوشته هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، ساده نویسی، دفتر تحقیق و تألیف کتب درسی، چاپ سوم، تهران، سازمان نهضت سوادآموزی، ۱۳۷۵، رقی، ۱۷ ص.
- ۱۶- زندگانی امام علی‌الهادی، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱، وزیری، ۳۹۸ ص.
- ۱۷- زندگانی پیشوای دهم امام هادی، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۵۷، جیبی، ۱۱۲ ص.
- ۱۸- زندگانی حضرت امام علی‌النقی، ابوالقاسم سبحان (۱۳۰۴ - ۱۳۷۶ق)، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ق، وزیری، ۱۸۷ ص.
- ۱۹- زندگانی حضرت امام علی‌النقی‌الهادی، حسین عمادزاده اصفهانی (۱۳۲۵ - ۱۴۱۰ق)، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۴۱ش ۱۳۸۲ق، وزیری، ۴۰۴ ص.
- ۲۰- زندگانی دهمین پیشوای شیعه حضرت امام هادی، مرتضی مدرسی چهاردهی، تهران، انتشارات غدیر، ۱۳۵۲ش ۱۳۹۳ق، جیبی، ۲۵۰ ص.
- ۲۱- زندگی و سیمای حضرت امام هادی، سیدمحمدتقی مدرسی، ترجمه محمدصادق شریعت، تهران، مؤسسه فرهنگی انصارالحسین علیه السلام، ۱۳۷۰.

- ۲۲- ستارگان درخشان سرگذشت حضرت امام علی النقی(ج۱۲)، محمدجواد نجفی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۱، جیبی، ۱۷۶ص.
- ۲۳- معصوم دوازدهم امام هادی، جواد فاضل (۱۳۳۵-۱۳۸۶ق) تهران، انتشارات علمی، ۱۳۳۸ (ضمن کتاب معصوم نهم تا معصوم سیزدهم)
- ۲۴- ناسخ‌التواریخ (زندگانی حضرت امام علی‌النقی)، عباسقلی‌خان بن میرزا محمدتقی خان سپهر (م۱۳۴۱ق)، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۵-۱۳۵۸، وزیری، ج۱ (این کتاب گسترده‌ترین و پرمطلب‌ترین کتاب پیرامون امام است.)
- ۲۵- نگاهی بر زندگی امام هادی، محمد محمدی اشتهاردی، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۴، رقعی، ۱۴۴ص.
- ۲۶- نگرشی کوتاه به زندگی امام هادی، علی محمدعلی دخیل، ترجمه مؤسسه اهل بیت (علیهم‌السلام)، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۱، رقعی، ۷۰ص.
- ۲۷- تحلیلی از دوران دهمین خورشید امامت امام هادی، سید محمد حسینی، علی رفیعی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ش، ۶۳۰ص.
- ۲۸- صحیفه امام هادی (علیهم‌السلام)، جواد قیومی اصفهانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۱ش، ۴۳۱ص.
- ۲۹- چهارده نور پاک، عقیقی بخشایشی، ج۱۲، زندگی امام هادی (علیهم‌السلام) قم، انتشارات نوید اسلام، ۱۳۸۱، ۱۳۹ص.
- ۳۰- تحلیلی از زندگانی امام هادی (علیهم‌السلام)، باقر شریف قرشی، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا علیه‌السلام، ۱۳۷۱ش، ۵۲۸ص.
- ۳۱- زندگانی دهمین پیشوای شیعه حضرت امام هادی (علیهم‌السلام) مرتضی مدرس چهاردهی، تهران، انتشارات غدیر، ۱۳۵۲ش، ۲۵۰ص.
- ۳۲- خورشید هدایت پیشوای دهم امام علی بن محمد الهادی (علیهم‌السلام) هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، قم، مؤسسه در راه حق، ۶۹ص.
- ۳۳- فرهنگ جامع سخنان امام هادی (علیهم‌السلام)، همراه با متن کتاب موسوعه کلمات الامام الهادی، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم (علیهم‌السلام)، ترجمه علی مویدی، نشر معروف، ۱۳۸۰، ۵۹۰ص.
- ۳۴- سیره عملی اهل بیت (علیهم‌السلام) حضرت امام علی النقی الهادی (علیهم‌السلام)، کاظم ارفع، قم، فیض کاشانی، ۶۳ص.

- ۳۵- چشمه‌های نور: امام هادی علیه السلام، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ش، ۱۳۸ص.
- ۳۶- مشکات هدایت: پژوهشی در زندگانی امام هادی علیه السلام، ابوالفضل هادی‌منش، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما، ۱۳۶ص.
- ۳۷- امام هادی علیه السلام قهرمان شکست‌ناپذیر عصر متوکل، محمد رسول دریائی، انتشارات وهاج، ۱۳۳۶هـ. ۲۹۴ص.
- ۳۸- امام هادی و نهضت علویان، محمد رسول دریائی، رسالت قلم، ۲۹۳، ۳۶۱ص.
- ۳۹- ستارگان درخشان، ج ۱۲: سرگذشت حضرت امام علی النقی علیه السلام، محمد جواد نجفی، قم کتابفروشی اسلامیة، ۱۷۶ص.